

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کوششی در راه تبیین و تفکر در مورد

«توحید»

نوشته:

دکتر علی گلزاده غفوری

فهرست مطالب

۳۸.....	حرکت سوم: مسأله وجوب و امکان	۱۱.....	زندگینامه دکتر علی گلزاده (غفوری)
۳۹.....	حرکت چهارم: حرکت جوهری	۱۱.....	تحصیلات علوم دینی و حوزوی
۴۲.....	توحید در قرآن و احادیث و آثار عملی آن	۱۲.....	تحصیلات دانشگاهی
۵۲.....	قلمرو درونی و بیرونی توحید	۱۲.....	مشاغل اجتماعی
۵۲.....	قلمرو درونی توحید	۱۳.....	مشاغل سیاسی
۵۳.....	قلمرو بیرونی توحید	۱۵.....	عنوان‌هایی از کتاب‌های دکتر علی گلزاده غفوری (با نام ناشر)
۵۸.....	معیار عدل	۱۷.....	کتب آماده انتشار
۵۹.....	حقوق اساسی در نظام توحیدی	۱۹.....	مقدمه
۵۹.....	حق حیات	۲۱.....	مفهوم معروف و منکر از دیدگاه توحیدی
۵۹.....	حق آزادی	۲۴.....	معرفت توحیدی
۶۰.....	حق آگاه بودن	۲۶.....	معنی و مفهوم توحید
۶۲.....	حق انتخاب کار	۲۷.....	شرک و مظاهر آن در برابر توحید
۶۲.....	معاد و روز قیامت	۳۱.....	توحید ذاتی
۶۳.....	نبوت و امامت و نقش آن در دیدگاه توحیدی	۳۱.....	توحید صفاتی
۶۴.....	تقابل حق و تکلیف از دیدگاه حضرت علی(ع)	۳۲.....	توحید عبادی
۶۸.....	شاخص حرکت‌های توحیدی	۳۳.....	توحید افعالی
۷۷.....	توحید سیاسی	۳۴.....	توحید استعانت
۸۴.....	قضاوت	۳۵.....	معنای سبحان‌الله در ارتباط با توحید
۸۸.....	شرایط قاضی در نظام توحیدی	۳۶.....	توحید فلسفی
۹۱.....	نقش توحید سیاسی در آبادی اقتصادی	۳۷.....	حرکت اول: اصل حرکت
۹۲.....	مجلس عمومی در نظام توحیدی	۳۸.....	حرکت دوم: قانون علت و معلول
۹۴.....	اعتماد کامل بین مردم و حکومت		
۹۴.....	احترام به تعهد		
۹۵.....	هشدارها و تحذیرها		
۹۷.....	شرایط مدیریت توحیدی از دیدگاه علی(ع)		

- ۱۰۰..... لزوم نظارت و ارزیابی دایمی
- ۱۰۱..... خوش گمان بودن نسبت به مردم
- ۱۰۳..... توجه به عرف و فرهنگ جامعه
- ۱۰۴..... صلاح امر بلاد
- ۱۰۵..... توجه به گروه‌های مختلف در جامعه
- ۱۱۰..... صفات مشخصه مجریان امنیت در جامعه توحیدی
- ۱۱۵..... حق و مسئولیت

به عنوان "عمل صالح" به گفته ایشان، که هم عمل باشد یعنی دارای اثر باشد و هم صالح باشد، بر آن شدیم که مباحث توحید را که سال‌ها پیش از نوار پیاده شده، به صورت مجموعه حاضر در اختیار علاقمندان قرار دهیم و بدین وسیله ادای امانت کرده و کلام روشنگرانه و "یافته‌های" ایشان را به اطلاع همگان برسانیم.

شایان ذکر است که تلاش بسیار نمودیم این مباحث را بدون دخالت در محتوای آن از حالت گفتاری به نوشتاری تبدیل نماییم، اما همچنان این امکان به خواننده داده می‌شود که خود را در فضای جلسه حضوری و مخاطب ایشان تصور کند.

آذر ماه ۱۳۸۹

احمد گل زاده

چو غنچه گرچه فروبستگی است کار جهان

تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش

با سلام به همه قلب‌های سلیم

نزدیک به یک سال از فقدان دکتر علی گلزاده غفوری می‌گذرد، بزرگ مردی که زندگی خود را در آگاهی یافتن و آگاهی بخشیدن و تبیین و تفکر و تعقل سپری کرد.

ایشان همواره برای تعمق و تدبّر در اصول و بازخوانی و بازدانی مفاهیم اساسی اعتقادی و دینی ارزش زیادی قایل بودند و زمان زیادی را برای این امر مهم صرف کردند.

از جمله کتاب «کوششی در راه تبیین و تفکر در مورد توحید» که از مفاهیم اساسی و کلیدی بوده و در رمزگشایی و ابهام‌زدایی از سایر مطالب، نقش بسیار مهمی دارد و در دستیابی به جان‌مایه تفکر توحیدی و پرهیز از شرک در ابعاد و شکل‌های مختلف آن مطالب اصولی را مطرح می‌کند.

در این بحث به بررسی و ارزیابی دعوت دینی و اندیشه توحیدی و برنامه‌های آن برای تکامل بشریت پرداخته شده است و به گفته ایشان وقتی بحث توحید گسترده می‌شود می‌بینیم که امروز بسیاری از مسایل به صورتی مطرح شده‌اند که با اعتقاد «توحیدی» منافات دارند و شکلی پیدا کرده‌اند که به جای اینکه تابع توحید باشند، مردم را به سوی شرک می‌برند.

جامع‌المقدمات را نزد او و شاگردانش فرا گرفت.

شوق تحصیل و دسترسی به سرچشمه‌های ناب علوم دینی او را به حوزه علمیه قم کشاند و در محضر استادانی چون آیت‌الله مرحوم بروجردی (اصول فقه)، مرحوم حجت کوه کمری و مرحوم حاج سید محمد تقی خوانساری (فقه) و علامه حاج سیدمحمدحسین طباطبایی (فلسفه اسلامی و تفسیر) شرکت کرد و به درجه اجتهاد رسید.

همزمان با ترویج علوم دینی، به ادامه مطالعات در فقه و اصول و منطق و فلسفه و ادبیات عرب و علوم اجتماعی، در قم و نجف و تهران پرداخت.

تحصیلات دانشگاهی

از سال ۱۳۴۴ وارد دانشگاه تهران شد و دوره لیسانس را در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در رشته حقوق قضایی در سال ۱۳۴۸ با موفقیت به اتمام رساند و برای ادامه تحصیل راهی فرانسه شد تا مدرک دکترای تخصصی را در سال ۱۳۵۱ شمسی (۱۹۷۲ میلادی) در رشته حقوق اسلامی و مطالعات تطبیقی از دانشگاه سوربن پاریس دریافت کند. وی به زبان‌های عربی و فرانسه تسلط کامل و با زبان انگلیسی آشنایی داشت.

مشاغل اجتماعی

پس از بازگشت از فرانسه به دعوت دانشگاه تربیت معلم به تدریس در دانشسرای تربیت معلم پرداخت و به همراه دکتر محمدجواد باهنر و مرحوم رضا برقی به تهیه و تدوین کتاب‌های تعلیمات دینی برای نظام جدید آموزش و پرورش همت گماشت و از این طریق در آشنایی نسل جوان با پایه‌های اصلی اسلام نقش عمده‌ای داشت.

همزمان در تاسیس و راه‌اندازی و تدریس در مراکز علمی و نهادهای

زندگینامه دکتر علی گلزاده (غفوری)

علی گلزاده غفوری در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۲ هجری شمسی مطابق نهم شوال ۱۳۴۲ هجری قمری در شهر قزوین به دنیا آمد.

نام پدر غلامعلی، و شغل او نظامی بود و از تهران به قزوین مهاجرت کرده بود.

تحصیلات شش‌ساله ابتدایی را در دبستان ادب شهر قزوین که مدیریت آن را پسر میرزا کوچک‌خان بر عهده داشت، گذراند و از همان ابتدا استعدادش را در فراگیری درس و علم نشان داد و در امتحانات نهایی شش ساله ابتدایی در شهر قزوین رتبه نخست را کسب کرد.

در ۱۴ سالگی و زمانی که در نیمه دوره متوسطه بود، پدر را از دست داد و برای کمک به تامین مخارج زندگی خانواده مشغول به کار شد. سپس به پیشنهاد مدیر مدرسه دیانت که در آن درس می‌خواند در یک کلاس پایین‌تر به تدریس ریاضی پرداخت و به این ترتیب شغل معلمی را برای خود انتخاب کرد.

تحصیلات علوم دینی و حوزوی

اولین دروس قرآنی را نزد حاج میرزا ابوالحسن رفیعی حکمی که از قم به قزوین آمده بود خواند (از سال ۱۳۱۸ هجری شمسی) و دروس اولیه

فرهنگی نظیر موسسه و مدارس علوی و رفاه به منظور تربیت نسلی فرهیخته و آشنا به اصول و تعالیم اسلامی در همکاری با مرحوم علامه کرباسچیان و مرحوم روزبه تلاش شبانه روزی داشت.

در تاسیس موسسات فرهنگی و انتشاراتی نظیر دفتر نشر فرهنگ اسلامی در مشارکت با مرحوم برقی و دکتر باهنر و در شرکت سهامی انتشار در همکاری با مهندس بازرگان و سایر دوستان و با تالیف کتاب‌های متعدد در زمینه‌های مختلف اسلامی و اجتماعی که توسط این موسسات و سایر انتشارات چندین بار تجدید چاپ شدند در ارتقای فرهنگ عمومی و بخصوص نسل جوان از ابعاد گوناگون علمی و دینی و اجتماعی نقش موثری داشت.

سخنرانی‌های اجتماعی و اسلامی در حسینیه ارشاد تحت عنوان نظامات اجتماعی اسلام و جلسات گفتار ماه که متن آنها بعدها بصورت کتاب منتشر شدند و چاپ سلسله مقالاتی در ماهنامه مکتب تشیع در زمینه حقوق اسلامی و سیاست جزایی و مدنی.

پیش‌قدم شدن در راه‌اندازی انجمن‌های خیریه و صندوق‌های تعاونی قرض‌الحسنه مانند خیریه هیات محبان حسین(ع) و تاسیس مراکز خدمات بهداشتی و درمانی نظیر بیمارستان سوم شعبان و...

انجام امور عام‌المنفعه نظیر ساخت و ترمیم راه‌های روستایی و ساخت مسجد و غسلخانه و آب‌انبار برای روستای کیلان دماوند با کمک‌ها و همت مردمی که چندین سال در آنجا به ترویج علوم دینی پرداخته بود.

مشاغل سیاسی

در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی در مرداد ۱۳۵۸ با بیش از یک میلیون و پانصد هزار رای از مجموع ۲/۵ میلیون رای به عنوان نماینده مجلس خبرگان از حوزه انتخابی تهران انتخاب شد و در تدوین نهایی قانون

اساسی شرکت کرد.

او در تهیه اصل سوم قانون اساسی که وظایف حکومت را در قبال مردم مشخص می‌کند نقش موثری داشت و اندیشه‌های مترقی‌اش را در دفاع از این اصل این گونه بیان کرد و گفت: **بگذارید این اصل را مردم برای حکومت بنویسند تا تبعیت مردم از حکومت منوط به اجرای وظایف حکومت در قبال آنها باشد.** مردم خدایی دارند و خدا می‌خواهد این مردم به حقوقشان برسند. این اتمام حجت است.

در این اصل بر وظیفه حکومت جمهوری اسلامی در بکارگیری تمام توان خود برای ارتقای سطح آگاهی‌های عموم، پیشبرد آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و تهیه امکانات رشد و تحصیل و پرورش استعداد‌های انسان‌ها تاکید شده است. همچنین **محو هرگونه استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی و رفع تبعیض‌های ناروا** و ایجاد امنیت قضایی عادلانه و تساوی عموم در برابر قانون از وظایف اصلی و اولیه حکومت شناخته شده است.

در انتخابات مجلس شورا در سال ۱۳۵۸ با بیش از یک میلیون و سیصد هزار رای از مجموع ۲/۱ میلیون رای به عنوان نماینده مردم تهران انتخاب شد.

او در مجلس اول شورا به طرح سئوالاتی پرداخت که بسیاری از آنها مسکوت گذاشته شد و در هیاهوی جنجال‌های سیاسی پاسخی دریافت نکرد مانند نحوه هزینه اموال و دارایی‌های اوقاف و بنیاد مستضعفان، وام‌های پرداخت شده به سایر کشورها و خرید ناوهای جنگی از انگلستان و سرنوشت آنها، طرح سوال در مورد حادثه طبس و...

پس از یکسال، در اثر جو بوجود آمده در مجلس و به دلیل اینکه فضا را برای ادای وظایف نمایندگی مساعد نمی‌دید از شرکت در مجلس امتناع کرد و در نامه‌ای ۷ صفحه‌ای با ذکر دلایل خود، عنوان کرد از آنجا که فضای

مجلس با معیارهای اسلامی و ایرانی و انسانی در تضاد است و امکان اظهار آزادانه نظرات از نمایندگان سلب شده است از حضور در مجلس خودداری می‌کند و خواستار قرائت آن نامه در صحن مجلس شد تا باعث آگاهی موکلان خود شود که این نامه هیچگاه در مجلس خوانده نشد و اجازه انتشار آن نیز داده نشد.

از آن پس محدودیت‌ها برای حضور در مجامع بیشتر شد و او در کنج خلوت خود به مطالعات و تحقیق و تالیف پرداخت تا در یافتن ریشه معضلات موجود در اجتماع راهی بگشاید. از جمله می‌توان به جلسات درس خصوصی مانند ضرورت بازنگری در فقاهت و اجتهاد و نیز مفهوم توحید و مصادیق شرک در جامعه امروز و پایه‌های اصلی دعوت اسلام اشاره کرد، که متن آن در دسترس علاقمندان قرار دارد.

هرچند گاهی نیز که فضای مطبوعاتی کشور کمی اجازه داد تا نظرات دیگر هم مطرح شود مصاحبه‌هایی از ایشان در روزنامه‌های هاجر و کتاب هفته چاپ شد و نقطه نظرات ایشان را در مورد فقاهت و اجتهاد و احکام دینی و قضایی در مورد ارتداد مطرح کرد که در نوع خود برای اهل نظر و تحقیق روشنگرانه و مفید بود.

عنوان‌هایی از کتاب‌های دکتر علی گلزاده غفوری (با نام ناشر)

- ۱- با دستورات اسلام آشنا شویم (انتشار - فجر)
- ۲- اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر (انتشار - فتح)
- ۳- کنگره اسلامی حج (انتشار- دفتر نشر فرهنگ اسلامی - فرنو)
- ۴- نقدی بر لایحه قصاص (چاپخس)
- ۵- شناخت اسلام (با دکتر بهشتی و دکتر باهنر) (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۶- خداشناسی (با دکتر باهنر و مرحوم برقعی) (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۷- راه و رسم زندگی از نظر امام سجاد (دفتر نشر فرهنگ اسلامی - فراهانی)

- ۸- نظامات اجتماعی اسلام (حسینیه ارشاد)
- ۹- آگاهی درباره قانون اساسی (حقوق اساسی به زبان ساده)
- ۱۰- انفال یا ثروت‌های عمومی (انتشار - گفتار ماه)
- ۱۱- خطوط اصلی اقتصاد اسلامی (فجر)
- ۱۲- برنامه ایمان آورده‌ها (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۱۳- روابط مالی و اقتصادی (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۱۴- اخلاق اجتماعی (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۱۵- زادنامه یا شکوفه حیات (تربیت فرزند) (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۱۶- برای شما فرزندان و فرزندانها (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۱۷- حق فرزندان و شاگردان به اولیا و مربیان (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۱۸- بیابید اینگونه باشیم (انگلیسی، عربی، فرانسه) (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۱۹- زبان قرآن را یاد بگیریم (فراهانی)
- ۲۰- روش تربیتی قرآن (انتشار)
- ۲۱- به گفتار قرآن بیندیشیم (انتشار)
- ۲۲- قرآن امانتی الهی (فجر)
- ۲۳- انفاقات و صدقات در قرآن (فتح)
- ۲۴- موقعیت زنان در قرآن (فتح)
- ۲۵- نماز (انگلیسی - فارسی) (فجر)
- ۲۶- امام حسین(ع) سرگذشت و شهادت (فجر)
- ۲۷- امام رضا(ع) (دفتر نشر فرهنگ اسلامی - فرنو)
- ۲۸- تحلیلی از اوضاع اجتماعی زمان حضرت موسی بن جعفر(ع) (فجر)
- ۲۹- ده گفتار از امام حسین(ع) با ترجمه انگلیسی (فجر)
- ۳۰- شیعه و نبوت (فجر)
- ۳۱- نیهیلیسم، فلسفه پوچ‌گرایی (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)
- ۳۲- اسلام و نهضت اخیر ایران (مولف)

۳۳- روحانیت و زندگی (نشر محمد)

۳۴- کوششی در راه تبیین و تفکر در کلمات قصار قرآن (چاپخش)

۳۵- کارنامه یکساله مجلس (چاپخش)

کتاب آماده انتشار

- ۱- کوششی درباره ضرورت بازنگری فقاہت و اجتهاد از صدر اسلام تا کنون
- ۲- بخشی از آنچه در مجلس خبرگان قانون اساسی گذشت
- ۳- نظام قضایی در فرهنگ بشری و آورده‌های اسلامی
- ۴- پایه‌های اصلی دعوت اسلام
- ۵- کوششی در راه تبیین و تفکر در مورد توحید

قرون گذشته تمدن بشری برنامه‌هایی به عنوان راهنمایی ارائه کرده‌اند تا انسان بتواند به رسالت و مسئولیت واقعی خودش که آگاهی به جهان آفرینش است دست یابد و برای دستیابی به این تولد ارادی، باید ابتدا به این پیام‌های عرضه شده آگاهی پیدا کنیم و آنها را با هم مقایسه کنیم و تشخیص دهیم که کدامیک در مسیر رشد انسانی قرار دارد و آن را انتخاب کنیم.

در اینجا «توحید» به عنوان عامل رشد بی‌نهایت مطرح می‌شود و اعتقاد به توحید و واقع شدن در جریان توحیدی باعث رشد بخشی و حرکتی می‌شود که موجب رشد انسان است و رسالت انبیاء هم خبردهی و هدایت انسان به سمت این آگاهی است تا بتواند از حالت انفعالی به حالت اثرگذاری برسد.

آیه‌ای از قرآن را زمینه بحث قرار می‌دهیم: (آیه ۱۵۵) از سوره اعراف (سوره هفتم).

«وَ اَكْتَبَ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْتُمُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» که در آن به رحمت خاص و رحمت عام اشاره شده و آنچه باعث رشدیابی و رشدبخشی انسان می‌شود علاوه بر رحمتی که تمام موجودات را شامل می‌شود، رحمتی خاص را شامل حال کسانی می‌داند که متوجه این معنی باشد که هستی به او چه داده و در برابر داده‌های هستی چه باید انجام دهد و چه توفیقی دارد که وسیله خیر برای کاری شود و هر چه را به دست می‌آورد در انحصار خود قرار ندهد و بداند تمام جهان در آنچه انسان به دست می‌آورد سهیم است. این معنی «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» است که همان رشد و نمو و سهم داشتن در رشد دیگران است.

برای آنکه جزو «بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ» باشیم باید ابتدا نسبت به آیات و نشانه‌ها شناخت و معرفت پیدا کرد و سپس ایمان آورد چون ایمان بدون معرفت،

مقدمه

هدف از این بحث این است که ما با استفاده از استعدادهای انسانی بفهمیم که در کجای این جریان هستی قرار داریم، برای چه هستیم و رو به کجا هستیم. طبق این گفتار معروف نقل شده از حضرت علی (ع): «رَحِمَ اللهُ امْرَأً عَلِمَ مِنْ اَيْنَ، وَ فِي اَيْنَ وَ اِلَى اَيْنَ»، در حقیقت انسانی مشمول رحمت آفرینش قرار دارد که بداند از کجا است و در کجا و به سوی کجا می‌رود. آن هم پس از گذشت قرن‌های متمادی از پیدایش هستی که نه می‌توان برای آن ابتدایی تعیین کرد و نه انتهایی دارد و انسان وارد این جریان شده و با استفاده از درک خود تا حدودی می‌تواند موقعیت خود را در جهان آفرینش تشخیص دهد.

انسان مانند سایر موجودات تحت تاثیر مسایل زیادی است که پیش از او شکل گرفته و یک قسمت از وجودش انفعالی و اثرپذیر است و از اجزا و عناصری تشکیل شده که خاصیت مشخص دارند. بُعد دیگر انسان که میتواند اثرگذار باشد، بُعد انسانی و عقلانی اوست و برای اینکه انسانیت خود را نشان بدهد باید با نیروی فکر، بفهمد که در کجا قرار دارد و راه خود را پیدا کند و به یک تولد ارادی برسد بنابراین می‌توان گفت انسان استعداد انسان شدن را دارد و آن فرع بر شناخت استعدادها و به کاراندازی آنها است.

در اینجا بحث توحید مطرح می‌شود و پیام انبیاء به عنوان نهادی که در

ایمان نیست و لذا توحید که باعث امنیت بخشی و احساس یکی بودن با جهان آفرینش است حاصل همین دیدن‌ها و فکر کردن‌ها و معرفت پیدا کردن به نشانه‌ها و در نهایت رسیدن به ایمان است.

اینجاست که برای معرفت‌یابی باید «فکر آزاد» داشت تا در ارتباط با کتاب بزرگ طبیعت توانایی جذب امواج و دریافت مستقیم از جهان آفرینش را پیدا کنیم. لذا «رسالت نبی» آزاد کردن انسان است، تا با اندیشه آزاد به عظمت جهان پی ببرد و هر چه در آن اندیشه کند به صحت آن بیشتر پی ببرد. برنامه پیامبر برای رشد انسان و اجتماع و ایجاد اندیشه آزاد دینی در چند مفهوم خلاصه می‌شود و اگر این مفاهیم خوب درک شود آن‌گاه تبعیت از رسول یک خودیاری برای رشدیابی است تا انسان به وسیله عقل خود راه را پیدا کند.

مفهوم معروف و منکر از دیدگاه توحیدی

مفهوم «معروف» یعنی چیزی که به عنوان عامل رشد و خوبی شناخته شده است و به آن امر می‌کنند و نهی از منکر. بازداشتن از چیزی است که او را به سقوط می‌کشاند و باعث از میان بردن استعدادهاى انسان می‌شود.

سوره اعراف (آیه ۱۵۸)

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و برنامه پیامبر برای معرفی حلال و حرام‌ها، تشخیص عامل رشد انسان‌ها و شناخت موانع رشد است.

رسالت دیگر پیامبر برداشتن «اصر و اغلال» از ذهن و مسایل تحمیل شده طی قرن‌های متمادی و کنار گذاشتن بار سنگین آن از دوش انسان است

و باز کردن زنجیرهایی که به دست و پای او بسته شده و مانع ایجاد فکر و اندیشه آزاد می‌شود. قوانین و آداب و رسومی که شاید در زمان خودش مناسب بوده ولی در زمان حاضر به یک مانع و عامل دست و پاگیر تبدیل شده و مانند میخ چادر که مانع حرکت چادر می‌شود او را در جای خودش می‌خکوب کرده است. قرآن می‌گوید رسول آمده تا این اصر و اغلال و این زنجیرها را از دست و پای انسان باز کند و به او آزادی فکر و اندیشه و حرکت ببخشد تا بتواند آزاد به جهان نگاه کند و معنای آن را بفهمد و آنگاه معنی خوب و بد، زشت و زیبا و ثواب و گناه را درک کند.

رهایی از «اصر و اغلال» قدرت می‌خواهد زیرا در درجه اول ممکن است وجود آنها درک نشود، مانند مفهوم جاذبه زمین که چون از زمان تولد بی‌وزنی را درک کرده‌اند، دقیقاً متوجه تأثیر نیروی جاذبه بر بدن خود خواهند بود. برای کسب این قدرت باید تمام عواملی که بر وجود ما حاکم است را شناسایی کرده و برای یک لحظه آنها را کنار بگذاریم. یکی از معانی «تقوی» قدرت کنار گذاشتن همین عوامل موثر است و قدرت «ایست دادن» به خود در برابر چیزهایی که ما را به دنبال خود می‌کشد و همواره ارزیابی کردن در مورد درست بودن راه است. در نهایت نتیجه همه اینها رسیدن به رستگاری و فلاح است.

در این آیه پیروی از نور مطرح شده، نوری که دید را باز می‌کند و فضا را روشن می‌کند و در برابر ظلمت است. کار پیامبر تاباندن نور است و این خود انسان است که باید راه را ببیند و معرفت به ما کمک می‌کند که بتوانیم راهی را که پیامبر با نور خود روشن کرده است، طی کنیم و هیچ راهی را بدون معرفت و آگاهی و شناخت نرویم.

خواست خدا هم از انسان معرفت است نه تبعیت کورکورانه. اصولاً تبعیت یک عمل انسانی است و عمل انسانی وقتی ارزش دارد که از روی

اراده و آگاهی و رضایت باشد. اما اگر آگاهی وجود نداشته باشد انگیزه اصلی ترس و طمع خواهد بود که انگیزه‌های انسانی نیستند. ترس از ضرر یا طمع به کسب منفعت. پس تبعیت انسانی باید همراه با علم و آگاهی باشد. این آگاهی ممکن است اجمالی یا تفصیلی باشد، ولی هیچ‌گاه از انسان تبعیتی که بر مبنای جهل باشد خواسته نشده است، زیرا آن تبعیت یک عمل انسانی محسوب نمی‌شود. ملاک تشخیص در آگاهی‌های اجمالی هم عقل و تشخیص باطنی است که در وجود آدمی قرار دارد و به مانند یک پیامبر درونی عمل می‌کند و همین قطع و یقین که حاصل برهان و فطرت است، برای او یک حجت خواهد بود تا به حقیقت و درستی مطالب پی ببرد و بر اساس آن عمل کند.

مهم این است که بتوانیم تمام عواملی که قبل و بعد از تولد طبیعی، به همراه فرهنگ معروف جامعه بر روی ما اعمال شده و تأثیر گذاشته را با عقل و ادراک خود محاسبه و ارزیابی کنیم و آنهایی که با انسانیت و شأن انسانی سازگار نیست و بازدارنده و نگهدارنده و مانع رشد است را رها کنیم و کنار بگذاریم.

لذا بزرگترین تکلیف انسانی رشدیابی، رشد بخشی و رشددهی به دیگران است و مهم‌ترین عامل رشددهی انسان، تفکر و اندیشه است و اینکه تنها مصرف‌کننده اندیشه دیگران نباشیم و با توانایی درک صحیح آنچه از فرهنگ جامعه به ما عرضه شده، راه زندگی خود را انتخاب کنیم. همانطور که در قرآن هم تعبیری مانند «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و «لَعَلَّكُمْ تَدَّبَّرُونَ» و «لَعَلَّكُمْ يَفْقَهُونَ» بر این توانایی درک و فهم انسان تأکید می‌کند. از میان نهادهایی که در فرهنگ‌های مختلف بر روی انسان اثر گذاشته است، نهاد دین و اندیشه توحیدی است که برای انسان‌ها که ماهیت مشترکی دارند، جاذبه‌های مشترکی را معرفی میکند تا به جای تضاد و برخورد، به تکامل یکدیگر کمک کنند.

در این بحث به بررسی و ارزیابی دعوت دینی و اندیشه توحیدی و برنامه‌های آن برای تکامل بشریت خواهیم پرداخت و وقتی بحث توحید گسترده شود خواهیم دید که امروز بسیاری از مسایل به صورتی مطرح شده‌اند که با اعتقاد «توحیدی» منافات دارند و شکلی پیدا کرده‌اند که به جای اینکه تابع توحید باشند، مردم را به سوی شرک می‌برند.

معرفت توحیدی

«توحید» پایگاهی است برای «انسان» بودن و رشد انسانی و انسانی زیستن و انسانی ساختن جامعه.

شاخه‌های مختلفی که از این ریشه پدید می‌آید، آثار و نتایج اعتقاد توحیدی را نشان می‌دهد تا انسان به تعبیری جامع از زندگی دست پیدا کند و پاسخ تمام مجهولات را در خود داشته باشد. «توحید» یاد دادن و پذیرفتن مطلب تازه‌ای نیست، بلکه همه چیز در اعماق وجود انسان وجود دارد و این یادآوری، تنها بیدار کردن و توجه دادن به مطالبی است که در وجود انسان ذخیره شده است و این معرفت مسبوق به یک شناخت قبلی و ناآگاهانه است، منتهی در این مرحله انسان به باطنش رجوع می‌کند و به یاد می‌آورد. آشنایی انسان با خدا که هستی مطلق است، باعث می‌شود که انسان در درون خودش با خدا مأنوس باشد و نمی‌تواند با آن بیگانه باشد، منتهی در سیری که کرده، ممکن است چیزهایی را فراموش کرده باشد و لذا آمده است تا در این دنیا با توجه به ظروف و قیود این جهان، خدا را بشناسد و به معرفت برسد.

لذا اینکه گفته می‌شود دعوت انبیاء، دعوت به «تعقل» است برای این است که استعداد آن در وجود انسان قرار دارد و با تعقل می‌تواند به دین برسد.

«مَنْ كَانَ لَهُ عَقْلٌ كَانَ لَهُ دِينٌ» یعنی دین واقعی را کسی دارد که از عقل

استفاده می‌کند زیرا هر آورده دینی باید نجات‌بخش انسان‌ها از «اصر و اغلال» باشد و بارها را از دوش او بردارد نه آنکه بارهای جدیدی بر دوش انسان بگذارد.

«ایمان» به خدا هم که برای انسان امنیت و آرامش می‌آورد، فرع بر «شناخت» است و این معرفت است که با احساس یکی بودن با جهان آفرینش، احساس امنیت و آرامش به همراه می‌آورد.

و این معرفت در یک ارتباط دوجانبه با جهان آفرینش به وجود می‌آید. ارتباطی که در آن انسان خود را مورد «احترام» ببیند و در آن برای «رشد» انسان اهمیت قائل شوند. در چنین نظامی است که انسانیت انسان رشد می‌کند و به «معرفت توحیدی» می‌رسد و با یکی شدن با جهان آفرینش، تضادها و درگیری‌هایی که ناشی از جهل و تنگ‌نظری است پایان می‌یابد و از این روست که نظام توحیدی واقعاً نجات‌بخش زندگی انسان‌ها است و مهم‌ترین وظیفه انسان‌ها شناخت انواع «شرک» و دوری از آنها خواهد بود. انواع شرک آماده است تا دست و پای انسان را در بندهای جدید گرفتار کند و شناخت آنها و دوری از آنها مقدمه و شرط رسیدن به توحید است.

در نظام توحیدی کسی که مروج توحید است نمی‌تواند دعوت به خودش بکند زیرا او برای رفع تحمیل آمده تا به انسان‌ها کمک کند، نه اینکه خودش را به جامعه و انسان‌ها تحمیل کند و این یک «معیار» برای شناخت یکی از انواع شرک است.

در آیه ۲۴ سوره حدید آمده: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» و فلسفه آمدن پیامبران را اینگونه بیان کرده است که هدف، برپا شدن مردم است یعنی «خود مردم» روی پای خود بایستند و این ممکن نمی‌شود مگر اینکه محیط، محیط قسط و عدل باشد و پیامبران آمده‌اند تا با ایجاد محیط قسط و عدل امکان برپایی مردم را فراهم کنند. چنین محیطی تنها در یک نظام توحیدی به وجود می‌آید زیرا در

این نظام هیچ‌کس بر دیگران «سلطه» ندارد و هیچ‌یک از مخلوقات بر دیگران اولویت ندارد و انسان‌ها خود را از قیودی که آنها را اسیر کرده بود آزاد کرده‌اند؛ مانند بذرهایی که در محیط مناسب قرار می‌گیرند رشد کنند و به فلاح برسند، یعنی به چیزی که در درون او بوده، ولی ظاهر نمی‌شده تا آنکه در محیط مناسب، استعدادش رشد کرده و ظاهر می‌شود. انسان موجودی قابل رشد کردن است و با آنکه جثه کوچکی دارد و جسم محدودی دارد ولی می‌تواند بزرگ‌تر از آسمان و زمین هم بشود به شرط آنکه خود را از قید و بندها خلاص کند و راه رشد را پیدا کند.

فرق بین قسط و عدل هم این است که قسط جنبه مثبت دارد و عدل جنبه منفی. یعنی عدل می‌گوید کم نگذار، تبعیض قائل نشو و ظلم نکن، ولی قسط می‌گوید آنچه حق اوست به او برسان. بنابراین قسط آن است که آنچه حق انسان است و استعداد آن را دارد در اختیارش بگذاری تا رشد کند.

با این کار انسان‌ها «رشد» می‌کنند و «قائم» خواهند شد. خدا هم از انسان چیزی جز رشد او نمی‌خواهد و اینکه هر چه در انسان «استعداد» وجود دارد به «فعلیت» برساند.

معنی و مفهوم توحید

توحید از ریشه «وَحَدَ» به معنی یکی دانستن و یکی ساختن است و مفهوم آن یکی دانستن جهان و حرکت‌های جهان و «اراده‌ای» است که جهان را به حرکت درآورده، و «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأْنٍ» به معنی استمرار آن اراده در آفرینش است.

درک عظمت‌های جهان چه در ابعاد کهکشان‌ها و چه در عمق ذرات و درک پیچیدگی‌های آن، ما را به این وحدت اراده در جهان آفرینش نزدیک می‌کند. تفکر در طبیعت و بدن خود انسان منجر به یگانه دانستن جهان با

زندگی هر انسان می‌شود لذا از آنجا که سلطه‌گری و سلطه‌پذیری به مفهوم جداسازی انسان‌ها و تسلط یکی بر دیگری است با مفهوم «یگانگی» و «توحید» منافات دارد و باعث از خودبیگانگی انسان‌ها می‌شود. جامعه توحیدی جامعه‌ای است که در آن «سلطه»، از هر نوعش، وجود نداشته باشد، چه در خانواده و چه در محیط و چه در جامعه.

شرک و مظاهر آن در برابر توحید

در بحث حکومت‌های سیاسی و اقتصادی و مسائل اجتماعی مهم این است که بدانیم «توحید» در برابر «شرک» قرار دارد و انواع شرک را بشناسیم. همانطور که در قرآن آمده: «مَآئُومِنَ أَكْثَرِهِمُ الْاَ وَهَمُ مُشْرِكُونَ»، شناسایی مرزهای «شرک» خیلی مهم است، آنقدر که در زمان بنی‌امیه منع می‌کردند که در مورد توحید و شرک بحث شود چون می‌دانستند بسیاری از اعمالی که در حکومت‌شان اتفاق می‌افتد، تجلی «شرک» است و سنبل «سلطه‌گری» و «سلطه‌پذیری» است و لذا بحث در شرک و توحید را از بقیه تعالیم دینی جدا کرده بودند و از آن جلوگیری می‌کردند. امروز هم باید مصادیق شرک و سلطه مشخص شوند تا ببینیم حکومت‌هایی که ادعای حکومت اسلامی دارند چقدر به نفی سلطه و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری عمل کرده و می‌کنند و چقدر در روابط موجود در جوامع اسلامی به تشخیص و دوری از شرک توجه می‌شود؟ این تنها راهی است که بتوانیم به یک جامعه توحیدی در تمام سطوح و روابط نزدیک شویم.

اسلام آمد تا در برابر انحرافی که در مسیحیت باعث شده بود تا طبقه‌ای خود را واسطه مردم و خدا قرار دهند، بحث رابطه مستقیم با خدا مطرح کند و هرگونه واسطه را از بین ببرد. منتها باز مردم گرفتار انواع دیگری از شرک می‌شوند زیرا کسی که واسطه قرار می‌گیرد به جای آنکه «دعوت به خدا» کند، «دعوت به خود» می‌کند و این آغاز «شرک» است.

«أَنْ لَا تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ» نمی‌گوید تو ندانسته و نفهمیده از من اطاعت کن بلکه می‌گوید به دنبال درک و فهم مطلب برو و جستجو کن و با دلیل و مدرک مسایل را ارزیابی کن تا علم پیدا کنی. آن وقت «پذیرفتن» ارزش پیدا می‌کند. آنگاه گفتن آنچه می‌داند و نگفتن آنچه نمی‌داند، درک عظمت جهان، جهانی که از درک انسان بالاتر است ولی انسان وجود آن را درک می‌کند زمان‌هایی که ما نبودیم ولی یقین داریم که وجود داشته. جهان با وجود ما به وجود نیامده و با نبودن ما هم از بین نمی‌رود. زمان‌های پیش از ما بوده و حرکت‌هایی قبل از ما وجود داشته که ما اکنون در یکی از حرکت‌ها و شرایط وجود داریم و تا وقتی این شرایط وجود دارد ما به این شکل وجود داریم. اگر هر کدام از این شرایط تغییر کند، ما دیگر به این شکل نخواهیم بود و به طومار گذشته می‌پیوندیم و حال دیگری برای جهان پیدا خواهد شد. انسان حق دارد و تکلیف هم دارد که به مجموعه آفرینش فکر کند و با آن به ارتباط درستی برسد و راه ایجاد این ارتباط، یکی دانستن خود با این جهان است و وجود مبدا یکسان برای تمام جهان. هرچه درک انسان از جهان با تمام اجزا و ترکیبات و موجودات زنده و غیرزنده‌اش بیشتر می‌شود، بیشتر این عظمت و یکی بودن را احساس می‌کند.

حیوانات و نباتات و جانوران تک‌سلولی، منشاء و ریشه مشابه دارند و همه اینها انسان را به تفکر و اندیشه وا می‌دارد و این اندیشه آثاری را در انسان موحّد و به توحید رسیده پدیدار می‌کند. این «درک توحیدی» دارای سطوح مختلفی است. متکلمین و متدینین با استفاده از مطالب و نصوص دین و متون مذهبی، خودشان را با توحید منطبق می‌کنند، عرفا فارغ از مسائل قانونگذاری و تکالیف دینی در افق دیگری به نام عرفان آن را مطرح می‌کنند و دانشمندان با دید علمی خود از تاثیر روابط بین موجودات و تکامل آنها به درک توحیدی می‌رسند لذا انواع توحید از نظر فلسفی، کلامی، دینی، علمی، عرفانی، اجتماعی، تربیتی، سیاسی و اقتصادی باید باز شود و

توضیح داده شود و سپس آثار اعتقاد توحیدی بر زندگی فردی و اجتماعی شرح داده شود.

آنگاه روشن می‌شود که نظام توحیدی چگونه نظامی خواهد بود و فرهنگ اجتماعی که از اعتقاد توحیدی به وجود می‌آید چه ویژگی‌هایی دارد و روش زندگی بر اساس توحید به چه صورت است. علاوه بر توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و عبادی، باید «توحید استعانتی» را هم مطرح کنیم آنجا که در نماز و در سوره حمد می‌خوانیم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» باید ببینیم چه کسی را صاحب «قدرت» می‌شناسیم و قدرت او را در «نفع» خودمان موثر می‌دانیم، که آن می‌شود «معبود» ما، یعنی به صورت ناخودآگاه سعی می‌کنیم رضایت او را جلب کنیم. چون او صاحب «قدرت» است و از ما تواناتر است او را ستایش می‌کنیم و هر جا نیاز داشتیم از او کمک و «استعانت» می‌طلبیم.

«دید توحیدی» داشتن یعنی از کسی که پایین‌تر از آن یگانه است «استعانت» نطلبیم و به قدرتی که از او کمتر است «کرنش» نکنیم.

حکما و سلاطین و وزرا، توانایی‌شان «اعتباری» است و مردم جاهل از روی ترس یا نیاز یا طمع به شغل و موقعیت و منافع زندگی روزمره به آنها کرنش می‌کنند و از این تمکین و دنباله‌روی، قدرتی برای آنها پیدا می‌شود که دیگران را تحت تاثیر قرار می‌دهد. اینجاست که نوعی «عبودیت» در انسان پیدا می‌شود یا لاقلاً تظاهر به عبودیت می‌کند، ولی آنچه در قلب انسان حکومت می‌کند، حدود توانایی مافوق است و تاثیری که او در زندگی انسان می‌تواند بگذارد. لذا در نظام توحیدی تن دادن به قدرت هیچ مافوقی موضوعیت ندارد و حتی قداست‌هایی که در بعضی مذاهب به وجود می‌آید و به اعتقاد توحیدی لطمه می‌زند و مسئله موثر بودن این قداست‌ها در ایجاد یا اداره و یا سودرسانی به فرد مطرح می‌شود، که در دید توحیدی او تاثیر می‌گذارد.

جای این «قداست‌ها» را می‌تواند رئیس قبیله یا ستاره و خورشید و ماه بگیرد ولی در ماهیت قضیه تفاوتی ایجاد نمی‌کند. در هر حال «منیع قدرت» و تمایل انسان «به کرنش در برابر قدرت» و «کسب منفعت» از این راه مطرح است، که همواره در برابر دیدگاه توحیدی وجود داشته و دارد و انسان موحد باید به آن توجه داشته باشد و نسبت به آن حساس باشد. نماد این قدرت، زمانی منابع نورانی خورشید و ماه و ستارگان بودند، امروز نمادهای قدرت، جای خود را به نمادهای ثروت و اقتصاد و سیاست داده است و اینها هستند که در انسان «احساس کرنش» را به وجود می‌آورند، که انسان موحد باید دقیق باشد و آن احساس‌ها را کشف و رفع کند.

پیامبران همیشه تاکید می‌کردند که «لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ» و این فرهنگ توحیدی با پیگیری فلاسفه و دانشمندان و عرفا، افق تازه‌ای برای انسان گشودند و ذخایر تازه‌ای را از اقیانوس تفکر انسانی به دست آوردند. این دروازه دنیا و ارتباط با مبدأ هستی همواره به سوی انسان گشوده است و آسمان با همه عظمتش و این طبیعت با همه نظمش کتابی است که در برابر انسان قرار دارد تا انسان فکر کند و خودش را به این دید توحیدی برساند و از قیود اجتماعی و «اصر» و «أغلال» که او را اسیر کرده، رها شود.

گاهی «شهرت» و اسم و رسم هم برای انسان تبدیل به «بت»‌هایی می‌شود که انسان را از توحید دور می‌کند. شهرت و شناخته شدن بین مردم و کسب حیثیت و آبرو از این طریق اعتبار ظاهری ایجاد می‌کند که توجه را به سمت انسان معطوف می‌کند و تا انسان‌ها، بی‌اعتباری این شهرت‌های کاذب را درک نکنند و نسبت به آن بی‌اعتنا نشوند، به معنای «توحید» نمی‌رسند. فیلسوف‌ها و متفکرین گمنام بسیاری هستند که اصول اولیه مطالب را درک کردند و عنوان کردند ولی چون دنبال اسم و رسم نبودند گمنام و منزوی ماندند و دیگران از فرآورده‌های فکری آنان استفاده کردند و

به اسم و رسم رسیدند و این برای آن متفکرین گمنام سعادت‌ی بوده است که «شهرت» برای آنها تبدیل به «بت‌هایی برای مطرح کردن خود نشده است و از این بابت احساس راحتی و رضایت داشته‌اند.

توحید ذاتی

توحید ذاتی این است که مبدأ و منشأ موجودات، یگانه است و از یک «ذات» به وجود آمده است. از آنجا که این ذات یگانه برای انسان قابل مقایسه با چیزهای دیگر نیست تا از آن پی به ذات خدای یگانه ببرد، توحید ذاتی امری است، و رای تصورات ما.

انسان نمی‌تواند به انتهای آسمان برود ولی می‌تواند بفهمد که آسمان بی‌انتها است.

توحید ذاتی پایه و اساس فهم، درک و احساس یکی بودن با کل جهان هستی و تمام آفرینش است و اینکه انسان با هیچ بخشی از این جهان احساس بیگانگی نکند، چه با طبیعت، چه با جامعه و چه با خدا که به مفهوم کل هستی است.

توحید صفاتی

انسان از راه فکر کردن در «مصنوعات» و «مخلوقات» و «موجودات»، به خواصی پی می‌برد و می‌بیند که در این خواص دقایقی وجود دارد و از آنجا به صفت «عالم» بودن خدا پی می‌برد. از صفات دیگر موجودات هم سایر صفات خدا که «حیات» و «قدرت» است درک می‌کند.

در قرآن هم صفات خدا به ۳ دسته تقسیم می‌شوند: صفات حقیقی، صفات نسبی و صفات رابط بین صفات حقیقی و مخلوقات.

صفات حقیقی یا ذاتی مانند «حیات»، یعنی «هستی»، یعنی «زندگی» و هر چه در دنیا حیات دارد از او منشأ گرفته است.

به صفاتی که مربوط به معلومات و معلولات است مانند «علم خدا» به ما و به موجودات دیگر، صفات ذات اضافه می‌گویند یعنی یک طرف می‌خواهد ولی علم اول علم ذات است یعنی علم به ذات خودش.

انسان بیشتر این صفات را با صفات خودش مقایسه می‌کند و برایش سخت است که صفاتی که ورای صفات خودش باشد درک کند و به دلیل این است که انسان محیط به آن نیست مانند ماهی که چون محیط بر آب نیست ورای آن را نمی‌تواند درک کند و در این موارد تنها وقتی انسان بتواند خود را از تمام جاذبه‌هایی که تحت آن شرایط قرار گرفته آزاد کند و به مرحله ایمان برسد، آن را درک خواهد کرد.

این احساس امن با این درک که مبدأ همه موجودات «یگانه» است و با یک اراده اداره می‌شود همراه می‌شود و نتیجه‌اش این می‌شود که دیگر سایر موجودات را حقیر نمی‌شمارد و حتی یک مورچه، چه برسد به سایر موجودات و انسان‌ها و اینکه به دیگران ظلم کند یا آنها را در جهل نگه دارد یا خودش را به آنها تحمیل کند و بر دیگران مسلط شود و از همین جا می‌توان دریافت که کسانی که مدعی اداره حکومت‌های الهی هستند چقدر از اصل توحید فاصله دارند زیرا در تمام اجزای آن تحقیر و تحمیل بر انسان‌ها دیده می‌شود.

توحید عبادی

در قرآن آمده: «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «إِيَّاكَ فَاعْبُدُون» بنابراین بندگی فقط مختص خداوند است و این به معنی نفی «سلطه‌پذیری» و «سلطه‌طلبی» و آزاد کردن از سایر بندگی‌ها است چون وقتی انسان بنده هیچ‌کس و هیچ‌چیز نبود آنگاه می‌تواند بنده خدا شود و این یعنی آزاد شدن از قیدها و اسارت‌ها.

توحید در «عبادت» بدون معرفت تحقق پیدا نمی‌کند زیرا «پرستش» فرع

بر «معرفت» است و از طرفی پرستش بدون معرفت ارزشی هم ندارد. آنجا که در قرآن آمده: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا أَنْ يَعْبُدُون» به این معنی نیست که خدا به نماز و قرآن خواندن انسان احتیاج دارد، بلکه انسان باید به معرفتی برسد که تنها خدا را شایسته پرستش ببیند و هیچ کس و هیچ چیز را شایسته پرستش و کرنش نبیند و این باز به معنی جدا بودن انسان از مبدأ هستی نیست و انسان موحد باید خود را متصل به هستی مطلق بداند و متوجه این اتصال با هستی مطلق و دریافت فیض دائمی از جانب آن باشد و اینکه اگر لحظه‌ای ریسمان اتصال او با هستی مطلق قطع شود دیگر نوری از خودش نخواهد داشت و این حالت، پرستش و کرنش را در برابر آن هستی مطلق به وجود می‌آورد و یگانگی آن به این معنی است که کسی را در این مقام با آن یگانه برابر نمی‌کند و هیچ کس و هیچ چیز شایسته قرار گرفتن در آن مقام نیست و نخواهد بود و لذا توحید عبادی یعنی انسان موحد به هیچ کس و هیچ چیز دیگر پرستش و کرنش نمی‌کند.

در برابر توحید شرک است و اینکه در قرآن خطاب به پیامبر با تاکید بسیار آمده: «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» جایی است که می‌گوید مبادا به جای آنکه به خدا دعوت کنی به خودت دعوت کنی که عبادت تو عبادت غیر خدا می‌شود.

توحید افعالی

جهان فعل خداست و این بدین معنی است که هر چه در جهان وجود دارد آفریده خداست و خوبی و بدی که ما از آن تصور می‌کنیم یا مفید و مضر بودن برای انسان مطرح می‌شود، قضاوت ما در مورد مسایل است و عده‌ای از متفکرین اسلامی معتقدند آنچه ما ممکن است «شر» تلقی کنیم، هم چون آفریده خداست وقتی با آن مواجه شویم نباید از آن گله کنیم زیرا آن هم فعل خداست.

تقسیم‌بندی کارهایی که در دنیا انجام می‌شود به خوبی‌ها و بدی‌ها باعث شده که انسان به طور طبیعی کارهای خوب را به خدا نسبت بدهد و نه کارهای بد را. در توحید افعالی به حدی از معرفت باید رسید که در آن از تقسیم‌بندی خیر و شر فراتر برویم و فاعل نهایی و اصلی تمام کارهای جهان را یکی بدانیم وقتی به نوک قلم نگاه می‌کنیم می‌گوییم قلم است که می‌نویسد بالاتر که برویم انگشت‌ها و دست را می‌بینیم که می‌نویسد و بالاتر از آن را که ببینیم می‌گوییم انسان است که می‌نویسد. مهم این است که هر چه دید ما بالاتر برود آن فاعل اصلی را در مقام بالاتر می‌بینیم. نتیجه عملی توحید افعالی این است که به هیچ موجودی به نظر بد نگاه نکنیم و بدانیم که فاعل مطلق خداست: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» و اراده او را در همه امور شاهد باشیم و این هم فعل خداست که به ما این اختیار را داده که حرفی بزنیم و عملی را انجام دهیم و لذا عمل «بد» آن است که در مسیر کلی آفرینش قرار نداشته باشد.

توحید استعانت

انسان جایی یاری می‌طلبد و از کسی یاری می‌خواهد که بداند موثر است و وقتی انسان به معرفتی برسد که تنها خدا را موثر اصلی بداند، تنها از او یاری می‌طلبد. همانطور که در نماز می‌خوانیم «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی تنها خدا شایسته آن است که از او یاری بطلبیم و این به انسان همت بالایی می‌دهد که «لَيْسَ مُؤْتَرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» و این برای این است که در برابر هیچ موجودی سر فرود نیاورد و تنها از آنکه فوق قدرت‌ها است و می‌تواند موثر باشد، یاری می‌طلبد. اینکه صیغه جمع هم استفاده شده برای آن است که تمام مجموعه جهان در حال اجرای قوانین آفرینش و در حرکت به این سمت هستند و این فیض به طور مرتب از مبدأ فعال جهان به آنها می‌رسد. نتیجه عملی این توحید آن است که انسان موحد ترس ندارد و در برابر غیر

خدا سر فرود نمی‌آورد و این باعث رشد و بلند همت شدن انسان می‌شود و توقعش را از دیگران برداشته و به سمت توقع از خودش می‌رود و استفاده از استعدادی که در وجود خودش قرار دارد و اتصالی که هر موجودی می‌تواند مستقیماً با مبدأ آفرینش داشته باشد، بنابراین هر گونه واسطه‌تراشی در این رابطه انسان را از توحید دور می‌کند. بزرگ‌ترین صفات خدا رحمان و رحیم بودن اوست بنابراین نباید از هیچ‌کس و هیچ چیز بترسیم و باید همواره امیدوار باشیم. حتی از مرگ نباید بترسیم چون مرگ چیزی نیست جز یک تغییر شکل و ما باز هم در این جهان باقی خواهیم ماند و آنچه هم در ذهن، ضبط شده در این جهان باقی می‌ماند.

معنای سبحان‌الله در ارتباط با توحید

گاهی اوقات برداشت‌های سطحی از صفات خدا باعث می‌شود خدایی در ذهن انسان با استفاده از تصورات و شبیه‌سازی صفات خودش خلق شود که خصوصیات و رضا و غضب آن از روی انسان الگوبرداری شده و حال آنکه خدا و رای این تصورات و توهمات است و لذا گفته می‌شود خدا منزه و پاک است از آنچه در مورد او تصور می‌شود و به «سبحان‌الله» تعبیر می‌شود.

«كُلُّ مَا يَسْبِقُونَ بِأَوْهَا مَكُّمُ فِي أَدَقِّ الْمَعَانِي وَ هُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلَكُمْ وَ مَعُودٌ إِلَيْكُمْ» یعنی خدایی که ساخته ذهن بشر است و آن را از روی صفات خودش الگوبرداری کرده با خدای واقعی فاصله دارد و خدا منزه است از آنچه به او نسبت می‌دهند و در مرتبه بالاتری از اوهام و تصورات انسان قرار دارد. و لذا باید توحید را در انسانیت، خانواده، اجتماع و سیاست و اقتصاد آثار آن را در زندگی انسان مشاهده کنیم. وقتی در رکوع نماز می‌خوانیم «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» یعنی ابتدا منزه و پاک دانستن خدای مالک مدبّر و سپس درک عظمت خدا و یافتن خدای عظیم و عبادت او.

باید از سبحان‌الله شروع کنی تا به معرفت بررسی یعنی از هر تصویری که

می‌کنی خدا را منزّه بداننی و به الله اکبر می‌رسی یعنی باز هم خدا بزرگ‌تر از آن است که تو فکر کردی. اینها معانی است که باید عمیقاً درک شود تا ما را رشد بدهد، نه اینکه ذکرش را بگویند ولی خلاف آن عمل کند.

عبادت هم یک خودیاری است که باید قبل از آن معرفت لازم را ایجاد کنیم وگرنه «لَمْ يَزِدْ مِنْ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا» یعنی نمازی که در آن این شرایط نباشد عبادت نیست و برعکس انسان را دور می‌کند از آنچه باید به آن برسد. یعنی ایجاد غرور می‌کند از بابت اینکه نمازش را خوانده و حال آنکه از آنچه باید به آن می‌رسیده، دورتر شده است. و گاه لطف خدا شامل حال انسان می‌شود و متوجه می‌شود که در چه عالم خیالی زندگی می‌کرده و از این «بُت»‌هایی که ایجاد شده جدا می‌شود تا به «توحید» برسد.

توحید فلسفی

از روزی که انسان اولیه به وجود آمد، چشم بر «کثرت»‌ها باز کرد، خودش را محور قرار داد و شروع کرد به نمره دادن و ارزش‌دار شدن. او می‌خواست حیاتش را ادامه دهد و آن را رشد دهد و چون برخلاف سایر حیوانات انسان نگاهش رو به بالا است، با چشم اندیشه توانست علاوه بر ظاهر، به باطن هم فکر کند.

سوالاتی مانند: من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ برای چه هستم؟ و اینجا کجاست؟ پیش از من چه بوده و پس از من چه خواهد شد؟ با مشاهده اطراف خود و به دلیل ترس یا جهل یا طمع جلب منافع به فکر افتاد که به یک منبع قدرت افتاد تا به آن پناه ببرد و از این طریق امنیت کسب کند و به فکر قدرتمندترین‌ها باشد و از آنجا به دنبال یافتن مبدأ نخستین جهان و خود انسان بود.

در این مسیر هم ابزارش «برهان» بوده که با استفاده از دلیل عقلی و بدیهیات پیش از خود به مسائل غیربدیهی و غیرمعلوم یقین‌آور دست یابد.

حرکت اول: اصل حرکت

در بررسی «تاریخ فلسفه» و فلاسفه بزرگ به چهار حرکت عمده برمی‌خوریم:

حرکت اول توسط «ارسطو» که «معلم اول» بود عرضه شد. اول حکمای یونان که شاخص‌ترین آن ارسطو یا معلم اول بود که تا حدود دو هزار سال اندیشه‌های او بر دنیای علم و نظریه‌های طبیعی و حتی سیاسی حاکم بود. سپس فلاسفه پس از اسلام بودند که «فارابی»، «ابن سینا» و «ملاصدرا» شاخص‌ترین آنها بودند. البته فلاسفه گمنامی هم بوده‌اند که چه بسا ریشه‌های فکری مورد نیاز فلاسفه بزرگ را ایجاد کرده‌اند ولی به دلیل وارستگی نمی‌خواستند نامی از آنها باقی بماند یا خود را مطرح کنند. اساس «توحید فلسفی» آن است که در درون همه انسان‌ها یک ریشه توحیدی وجود دارد و همه تلاش‌ها و درس و بحث‌ها برای منظم کردن سلسله مطالبی است که در درون ذهن انسان وجود دارد تا معرفت و شناخت پیدا شود، بنابراین انسان ذخیره‌ای است از بسیاری از دانستن‌ها که ممکن است نامحسوس و ناملموس باشند. و لذا هر چه بیشتر برود، کنجکاوای درونش بیشتر تحریک می‌شود و استعدادهای درونی‌اش بیشتر شکوفا می‌شود.

شاخص اصلی فکری فلسفه ارسطو «حرکت» بوده است او دنیا را دنیای حرکت می‌دانست و لذا ریشه فکری‌اش شناخت حرکت بود. بعد ها با رشد دادن این فلسفه دو نوع حرکت را مشخص کردند: «حرکت در ذات اشیاء» و «حرکت در صفت اشیاء».

«ملاصدرا»، حرکت در «جوهر» را نیز مطرح کرد و آن را به انواع حرکت که تا پیش از خود شناخته شده بود اضافه کرد. حرکت در تمام ذره‌ها، کهکشان‌ها، جهان، نبات، حیوان و انسان. هر حرکتی، متحرکی دارد و هر محرکی در نهایت به یک «محرک غیرمتحرک» خواهد رسید.

به ارسطو و فلاسفه پیرو او «مشاطین» می‌گویند زیرا آنها از جایی شروع

می‌کردند و حرکت می‌کردند تا به جایی که هدفشان بود برسند.

در مقابل فلسفه «اشراقی» که می‌گفتند به جای اینکه تو به دنبال او بروی، اوست که به دنبال تو می‌آید، و خودشان را در شرایطی و موقعیتی قرار می‌دادند تا حقیقت مانند نور آفتاب که از شرق بر جهان می‌تابد به آنها بتابد و فضای فکری‌شان را روشن کند.

مقصد و هدف از هر حرکتی هم رسیدن به کمال است و لذا در رأس همه، توحید صانع و محرک غیرمتحرک است که بی‌نیاز از غیر خود است. دنیای ارسطویی که با فلک‌الافلاک تمام می‌شد و زمین در آن مرکز آفرینش بود با گسترش علم کنار رفت و مسائل تازه‌تری مطرح شد.

حرکت دوم: قانون علت و معلول

«فارابی»، معلم دوم، قضیه علت و معلول و علت‌العللی که خود معلول نباشد را گسترش داد و مباحثی مانند «حدوث» و «قدم» مطرح شد و اینکه علم «حادث» است یا «قدیم» و همین‌طور در مورد «ماده» که نیاز به یک «اولی» دارد و پیدایش مسئله «ثبوت و تغییر» در فلسفه پیش آمد: «العالم حادث و کُلُّ حَادِثٍ مُتَغَيِّرٌ وَ الْعِلْمُ حَادِثٌ»

بنابراین وقتی چیزی متغیر بود تحت تاثیر چیز دیگری تغییر یافته است و لذا حادث است.

حرکت سوم: مسأله وجوب و امکان

«ابن سینا» که معلم ثالث است مسئله «وجوب» و «امکان» را مطرح کرد و در آن مسئله حرکت از پایین به بالا و از طبیعت به ماوراءطبیعت رسیدن را عنوان کرد و از انسان به خالق اندیشیدن، و در مورد ذات موجودات بحث می‌شود و اینکه وجودشان «واجب» یا «ممکن» بوده است.

اگر به عالمی که در آن زندگی می‌کنیم با تمام تغییرات آن فکر کنیم و در

چرایی و چگونگی آن بحث کنیم که آیا واجب بوده یا ممکن و هر گاه ممکن بودن موجودی سنگین تر شده به صورت واجب درآمده است لذا جهان، جهان ممکنات است که اگر علت آنها پیدا شود آنها هم پیدا می شوند از اینجا موضوع «صانع» با تکیه بر حقیقت وجود خودنمایی کرد.

حرکت چهارم: حرکت جوهری

«ملاصدرا» در موقف بعدی فلسفه عنوان کرد که ما تکیه بر مفهوم وجود نمی کنیم. بحث در امکان و وجوب و حدوث و قدیم است، و به تکمیل فلسفه اسلامی بعد از ابن سینا پرداخت. فلاسفه غرب هم مانند «دکارت» که معاصر ملاصدرا بودند ناخودآگاه تأثیرهایی را از ملاصدرا و فلسفه شرق دریافت کردند.

همه فلاسفه، الهامات خود را از جهان دریافت کردند و این جهان، در حرکت فکری انسان همواره بزرگترین معلم او بوده است، لذا اگر بتوانیم خود را از قیدها و اسارتها و تلقینات فکری رها کنیم و به طور آزاد به این جهان نگاه کنیم، اتصالی که بین ما و این جهان برقرار می شود، مانند اتصال یک قطره با اقیانوس، به درک لطافت موجود در کل جهان منجر می شود. در این حالت «من» انسان از بین می رود و تبدیل به چیز دیگری می شود که ما آن را با عبارت «عشق» می شناسیم و در آن صورت زندگی کیفیتی پیدا می کند که سوای زندگی «بخور و بخواب» و «برده وار» خواهد بود.

در غیر این صورت ممکن است ناآگاهانه معبودهایی بیابند که در بیان و حرف هم خودشان را توحیدی معرفی می کنند، ولی آلوده به شرک باشند و «مذهبی» در برابر آن توحید اصلی قرار گیرد، و تنها می توانیم بگوییم «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی چنین نیست که می گویند و او بالاتر و برتر چیزی است که به او نسبت می دهند.

وقتی واقیعت وجود را در نظر می گیریم یک وجود کامل را تصور

می کنیم و هر چه می بینیم رشته ای از آن کمال است از آثار «اعتقاد توحیدی»، نگاه احترام آمیز به تمام موجودات است، زیرا آنها را «فعل» آن وجود کامل می دانیم و استعداد خودمان را هم فعل آن وجود کامل می دانیم و لذا استعداد خودمان را هم معطل نخواهیم گذاشت و در حقیقت تجلی خواست خدا در وجود ما است و باید آن را شکوفا کنیم و رشد دهیم.

در اینجا فرآورده دینی «صانع» و «توحید» را در قرآن با این آیه دنبال می کنیم: (سوره فصلت ۵۳)

«سُتْرِبِهِمُ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ» که ملاحظه و دقت در امور طبیعی و در خود انسان که همانا جزو آیات الهی است، مانند نردبانی ما را به افق های مختلفی می رساند و با دیدن افق های مختلف، آیات خدا را می فهمیم و انحصار خدایی را در توحید می یابیم: «لَهُ الْخَلْقُ وَ لَهُ الْأَمْرُ»

در جهان همه چیز متحرک است حتی در درون ذره سریع ترین حرکتها وجود دارد. انرژی در درون ماده ذخیره شده است و می تواند در تبدیل ماده به انرژی آزاد شود. ما فقط ماده را می بینیم و انرژی را از روی خواص مادی اش حس می کنیم با این وجود می توان گفت انرژی بر ماده «تقدم» دارد.

امروز که از دریچه علم به دنیا نگاه می کنیم، دنیای زنده متحرک، گویا و دعوت کننده انسان است به سوی تکامل.

«لَهُ الْحَمْدُ» یعنی بر تو متنی ندارد ولی هر چه داری از او است و لذا دنبال کس دیگری نگرد.

«لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» مُلْك یعنی ایجادکننده خاصیتها و تغییردهنده ماهیتها و هستیها.

این توحید خاصی از قرآن است که آثار منفی روابط انسانها که در سیاست جلوه گری می کند را نفی می کند. آنجا که عده ای به سبب نژاد و نسل و نسب، خود را از جانب خدا می دانستند یا حقوق ویژه ای برای خود

قائل بودند و از این طریق بر مردم حکومت می‌کردند یا زور خود را مجوز حکمرانی قرار می‌دادند و یا به سبب اینکه از قوم قریش بودند یا جزو سادات بودند خود را برتر از دیگران می‌دانستند، ولی توحید قرآنی می‌گوید که انسان‌ها هیچ امتیازی نسبت به سایر انسان‌ها ندارند و مسائل طبقات سیاسی و اقتصادی و تربیتی و صنف‌سازی‌ها را مردود می‌داند و تنها اعتقاد به توحید را نجات‌دهنده بشر از این گرفتاری‌ها می‌داند.

در قرآن آمده: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (سوره توبه جمله ۳۱) یعنی اهل نوشتن و به اصطلاح باسوادها و اهل روحانیت را تا مرحله اطاعت و تقلید هم‌ردیف خدا قرار می‌دادند. در اینجا پرستش در کار نبوده ولی بدون فکر دنباله‌روی عده‌ای می‌شدند و در تعیین حلال و حرام‌ها از آنان اطاعت می‌کردند و مردم را بر حذر می‌داشتند که خود در آیات قرآن تدبیر کنند و آنان را به تقلید وامی‌داشتند و امام صادق (ع) این نوع اطاعت را «شُرک» دانسته و مردود دانستن آن را از آثار عملی «توحید» به شمار آورده است. بنابراین هم‌ردیف قرار دادن «اطاعت» از عده‌ای یا فردی، با اطاعت از خدا، شرک محسوب می‌شود و باید مطالب را بر اساس کتاب و سنت رسول خدا و با حفظ اصول و مدارک و منابع اصلی ارائه کرد و تشخیص را به خود مردم وا گذاشت.

در قرآن آمده «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ الْإِلَهِ وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف ۱۰۶)، یعنی بیشتر کسانی که ادعا می‌کنند مؤمن هستند در واقع مشرک هستند. بنابراین باید خیلی دقیق بود که مرزهای ایمان و شرک خوب شناسایی شود و از مخلوط شدن آنها با یکدیگر که به منافع عده‌ای مربوط می‌شود جلوگیری کنیم. در زمان «بنی‌امیه» توحید را تدوین می‌کردند ولی علما را منع کرده بودند که در مورد «شُرک» صحبت نکنند و می‌دانستند که خود حاکمان مصداق شرک هستند و لذا صلاح نمی‌دانستند این موضوع به خوبی باز شود و در مورد آن دقت و تحلیل کافی صورت بگیرد، زیرا کسانی

که می‌گویند بیاوید و از ما تقلید کنید و خودشان را سمبل اسلام کامل می‌دانند در واقع سردسته مشرکان از کار در می‌آیند.

این همه تاکید بر توحید به خاطر نجات انسان‌ها از آثار شرک است و عنایت اسلام در این راه روی عقل و علم است، و توحید بر اساس عقل و علم را مطرح می‌کند و می‌گوید «اعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یعنی باید «خودت» بدانی و توحید را درک کنی و گرنه از چاله در می‌آیی و به درون چاه می‌افتی! می‌خواهی «سلطه» را نپذیری ولی شکل‌های مختلف آن را نمی‌شناسی و او مرتب خود را در شکل‌های مختلف و فریبنده جدید عرضه می‌کند و گاهی حتی خود را از طریق قانون عرضه می‌کند یا دام‌های دیگری سر راه مردم پهن می‌کند. لذا باید عمیقاً روح مسائل را درک کرد و از آلوده شدن به شرک پرهیز کرد.

بزرگ‌ترین کار **توحیدی** این است که سلطه‌هایی که به نام دین می‌خواهد بر مردم حاکم شود را شناسایی کند و مردم را نسبت به آن آگاه سازد. نردبانی که گروهی از آن بالا می‌روند تا **سلطه** خود را به مردم اعمال کنند شناسایی و معرفی کنند تا مردم به دست خود به این **سلطه** تن ندهند.

توحید در قرآن و احادیث و آثار عملی آن

«توحید» نام سوره‌ای در قرآن است ولی کلمه «توحید» در قرآن به کار نرفته است. در این سوره، لغات «احد» و «واحد» به کار رفته است. «احد» ناظر بر یگانگی ذات است یعنی تعدد در ذات امکان نداشته باشد و «واحد» یگانگی در صفات است. به عنوان مثال کلمه «صمد» با نفی خواص ترکیبی موجوداتی که برای ما قابل درک است و مبنای آن احتیاج است خدایی را معرفی می‌کند که محتاج نیست. نیازی به جا و مکان ندارد و همه جا هست. در توحید در صفات، عینیت صفات با ذات، در مورد مبدأ آفرینش مطرح می‌شود.

علم و قدرت و حیات در ذات خدا هست و عالم و قادر و حیّ هم صفاتی است که در ذات خدا عینیت دارد و از او قابل جدا کردن نیست.

ظهور اسلام در تمدن‌های مختلف و فرهنگ‌های مختلف برداشت‌های مختلفی را پدید آورده است، و پس از قرن‌ها زندگی در محیط‌های اسلامی، مطالعه در سیره و رفتار کسانی که در آن سیستم فکری توحیدی رشد کرده‌اند، آثار توحید و تفکر توحیدی را در عمل نشان خواهد داد.

کلمه «توحید» اولین بار در یکی از خطبه‌های حضرت علی(ع) به کار رفته: «**أَوَّلَ دِينٍ مَعْرِفَتُهُ وَ كَمَالِ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالِ التَّصَدِيقِ بِهِ التَّوْحِيدُ**»

توحید در احادیث که سیره و روش امامان شیعه و علمای غیرشیعه بود نیز نکات مهمی را از آثار عملی توحید روشن می‌کند. به عنوان مثال روش برخورد حضرت علی(ع) با مخالفان خود چه از نظر شخصی و چه از نظر اعتقادی و اهداف، در زمان کسب قدرت و خلافت ایشان، درس‌های مهمی را در پیش توحیدی برای ما مطرح می‌کند. مشاهده آثار طبیعی و دقت در آن و «**نحوه رفتار ما با طبیعت**» و مزایایی که در طبیعت وجود دارد مانند آب و هوا و خورشید و زمین و سایر دریچه‌هایی که وجود ما با آن به طبیعت راه دارد از «**بیش توحیدی**» ما سرچشمه می‌گیرد و انتظار ما را از طبیعت مشخص می‌کند و اینجاست که می‌گویند گاهی اوقات اسم توحید برده نمی‌شود ولی رفتار انسان‌ها به گونه‌ای است که نشان می‌دهد توحید در اعماق وجود آنها ریشه دارد و موحد واقعی هستند و در جای دیگر هر روز نام توحید هزارها بار تکرار می‌شود ولی آثار عملی آن در رفتار انسان‌ها دیده نمی‌شود و چه بسا خلاف آن هم وجود داشته باشد!

نحوه رفتار با مسائل اجتماعی و دیدگاه فرد نسبت به خودش هم از آثار عملی توحید به شمار می‌آید و با بررسی تأثیر و تأثرات جوامع اسلامی با جوامع دیگر باید دید که اکنون جامعه اسلامی را واقعا در کجا می‌توان پیدا

کرد و در دنیایی که هر چیز را با اثرش می‌شناسند چگونه می‌خواهیم نظام توحیدی را به دنیا معرفی کنیم؟

در قرآنی که امروز در دسترس ما است حدود یک‌سوم آن بحث در توحید و آثار آن است و دوسوم دیگر آن هم که در مورد قصص و مسائل مربوط به انسان است، باز گریزی به برداشت توحیدی و آثار آن در آداب زندگی و اخلاق و فقه می‌زند و از همین رو می‌گویند کسی که سوره توحید را بخواند در واقع یک‌سوم قرآن را خوانده است.

هر مکتبی فارغ از اینکه چه نامی را به کار برد وقتی به جهان هستی فکر می‌کند خواهی نخواهی صانعی را برای آن تصور می‌کند و تأکید قرآن روی توحید صانع است و آثاری که این برداشت توحیدی از صانع در یک موحد به وجود می‌آورد. برای اینکه تعریف دقیقی از «**رَبِّ الْعَالَمِينَ**» داشته باشیم باید تعریفی داشته باشیم که جنس و فصل آن را مشخص کند یعنی اول مشخص کنیم شامل چه هست و بعد اینکه چه مشخصه‌ای او را از سایر موجودات جدا می‌کند. «**جنس**» ذاتی است که شامل او و غیر او می‌شود و «**فصل**» فقط شامل او می‌شود ولی ابتدا باید دید آیا صانع این جهان «**تعریف**» دارد یا نه. این سوال، سوال پیچیده‌ای است، زیرا هر تعریفی باعث محدود شدن آن می‌شود و لذا قابل پذیرش نخواهد بود. این محدودیت چه عینی باشد و چه ذهنی، دیگر تعریف آفریدگار جهان نیست و اگر هم آن را تعریف نکنیم برای ما مجهول می‌شود. پیغمبر در پاسخ عده‌ای که می‌خواستند تعریفی از خدا داشته باشند حالت اتصال و وحی پیدا کرد و در ابتدای سوره می‌گوید «**قُلْ**» یعنی خدا خود را با این الفبا که ما می‌شناسیم، اینگونه معلوم می‌کند و مانند کپسولی تمام آیات مربوط به توحید را در این سوره می‌آورد و هر کلمه حاوی معنی دقیقی است که بتوان با آن انس ذهنی میان انسان و صانع را به وجود آورد. در حقیقت منزه دانستن او از صفات و حدود، تعریف صانعی است که اسلام معرفی می‌کند و او «**الله**» است. «**اله**»

یعنی آنچه که وقتی به او متوجه می‌شویم از عظمت او «واله» می‌شویم و خواهی نخواهی وجودمان در برابر او خضوع و کرنش در برابر محبوب را پیدا می‌کند.

در اساطیر یونان ارباب انواع وجود داشت و برای هر چیزی ربّ النّوع قائل بودند که آن را کمال آن چیز می‌دانستند و چون انسان کمال‌طلب است می‌خواست مظهر و سمبلی برای کامل هر چیز داشته باشد و آن را در قالب «اله»‌های مختلف می‌دید. بنابراین «لا اله» به معنی نفی تمام سمبل‌های معمولی است برای معرفی آنچه بزرگ‌تر و مخصوص‌تر است: «الله». «قل هو الله» یعنی نیاز به تعریف ندارد بلکه خودش است زیرا تعریف لازمه‌اش معرفی چیزی روشن‌تر از اوست و معرف باید مساوی معرف یا اولی یا اجلی باشد و اینجا وقتی می‌گوید «قل هو الله احد» یعنی نیاز به تعریف هم ندارد و شناخته‌شده‌تر از وجود چیزی نیست و وجود مساوی وجود است. هستی را نمی‌شود با چیز دیگری تعریف کرد و تنها کلمه‌ای که در مورد آن می‌توان گفت همین کلمه «احد» است، یعنی «یگانه در ذات». هر چیز مرکب به اجزای ترکیبی خودش احتیاج دارد. هر چیز «یکتا» مثل انسان مجموعه‌ای است که یک واحد شده ولی یگانه نیست، تنها کل وجود است که «یگانه» است. «الله الصمد» یعنی موجودی که هم بی‌نیاز از کل شی است و هم برآورنده نیاز کل شی. که در فارسی آن را پناهگاه معنی می‌کنند یعنی تمام موجودات در پناه او هستند و او نیازی به پناهگاه ندارد. پس یگانه به ذات است و غنی به ذات.

«لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» یعنی نه چیزی از او جدا شد، نه او از چیزی جدا شده و در واقع برای آفرینش قدمتی قائل نیست و آن را ذاتی خودش می‌داند و کلمه «دهر» به معنی نه اول و نه آخر داشتن است یعنی هیچ حدی نمی‌شود برایش قائل بود و آن جهان هستی است.

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی با نفی صفات محدودکننده او را بزرگ‌تر

از آنچه قابل تصور است معرفی می‌کند. انسان چون جاذبه و دافعه‌اش نفع و ضرر است برای شناخت ارباب به دنبال آن است که ببیند چه نفعی برایش دارد و احتمالاً چه ضرری را می‌تواند از او دور کند. ولی «الله» منزّه‌تر از صفاتی است که ما با آن خدا را وصف کنیم «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» یعنی با هر چه او را توصیف کنید او از آن پاک‌تر و منزّه است.

در آفرینش وقتی از پایین به بالا نگاه می‌کنیم اول خود انسان و بعد اطرافیانش و مسئله «خلق» پیش کشیده می‌شود «خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی ترکیب کردن آنچه در آسمان و زمین وجود دارد. توحید یعنی نفی خداهایی که بشر در ذهن خود ساخته و از آن به عنوان مُسکّن و آرامش‌بخش استفاده می‌کند و حاجات او را برآورده می‌کند و از آن برای سلطه استفاده می‌کند.

با نفی این خداها و امور اعتباری به آنچه «یگانه» است و به آنچه خودش جلوه خود را دارد، می‌رسد.

به جای آنکه نقاشی چیزی را بکشد تا آن را معرفی کند آینه می‌سازد تا خود آن چیز در آن نمایان شود بنابراین کافی است خود را صیقل بدهیم و آینه خود را پاک کنیم و ذهن خود را از آنچه به ما القا شده رها کنیم، آن گاه او در ما جلوه‌گر می‌شود.

خدا «سازنده» است، خلق کرده و تقدیر و چگونگی شکل‌پذیری و رفتار مخلوقات را هم تعیین کرده و اراده او هر لحظه برای ادامه مسیر حاکم است: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» یعنی هر آنی برنامه دیگری است و این هم از آثار توحید است و عمل انسان هم جزو این برنامه می‌تواند باشد و از اینجا بحث جبر و اختیار شروع می‌شود که میزان تاثیر اراده و عمل انسان را در برنامه‌های این جهان مشخص می‌کند.

در قرآن ۷۵۰ آیه به نظم در خلقت مربوط می‌شود و به دقت در جزئیات طبیعت و موجودات و تنازع بقا مربوط می‌شود و ارتباط اجزای جهان را

بررسی می‌کند و توجه می‌دهد که آفریدگار انسان آفریدگار تمام موجودات و جهان هستی است و با نگاه به مجموعه جهان و جهان بدون انسان، خدای انسان بزرگ‌تر می‌شود. «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» یعنی چرا به خودتان بصیرت پیدا نمی‌کنید؟ و از اینجا توحید با علم پیوند پیدا می‌کند و هر چه علم انسان بیشتر شود توحید را بیشتر درک می‌کند: «وَالْأَرْضُ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ» یعنی کشف ناشناخته‌های کره زمین ما را به آیات خدا می‌رساند. درک حرکت‌های درونی و بیرونی زمین ما را به درک بزرگ‌تری از جهان هستی می‌رساند و توحید ما را قوی‌تر می‌کند. طبیعت فعل خداست و ما با این وسیله به خدا راه پیدا می‌کنیم.

آیات دیگری در قرآن هست مانند «فَاطْرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» که دقیق‌تر مسئله شکافندگی را مطرح می‌کند «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی کلیدهای ملکوت در اختیار او است یعنی این وجود قائم بر تمام موجودات و از جمله انسان است که اراده دارد و کارش را با آن اراده انجام می‌دهد.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» و «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» جالب است که این رابطه انسان و خدا و خالق و مخلوق برای انسان که داخل سیستم قرار دارد چه تصویری از علیم و قدیر و خبیر برای او به وجود می‌آورد و این موضوع چه تأثیری در عملکرد و جهان‌بینی انسان دارد. «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» یعنی همواره حاضر و موثر بودن و آگاه بودن از کیفیت وجود.

تمام وجود را یکی دیدن و یکی دانستن و احاطه به کل آن؛ درک ارتباط بین تمام اجزا ما را به معرفت از طریق علم و اشراق می‌رساند و عبادت هم یعنی احساس کردن و دیدن این ارتباط و درک رابطه علت و معلولی بین آنها و واله و حیران بودن در مسیر حرکت با اراده‌ای که محیط و حاضر و موثر بر همه چیز است.

درک ارتباط موجودات با هم و با مجموعه انسان‌ها و تاریخ بشریت و آینده انسان‌ها باعث ایجاد معرفت خاصی در فرد موحد می‌شود، که به معنی «یکی دانستن» خود با این جهان می‌شود و حرکت همه موجودات به سوی کمال مطلق و تاثیر عملی آن این است که دیگر انسان به دنبال تجاوز به حقوق دیگران نمی‌رود و دنیایش دنیای بزرگ‌تری می‌شود. وقتی کسی سوره «حمد» را در هر نماز می‌خواند سه نوع معرفت پیدا می‌کند معرفت ماقبل انسان «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، معرفت جهان با انسان: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» و معرفت جهان منهای انسان «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ». حمد مخصوص خداست و چهار شرط دارد: اول باید اراده وجود داشته باشد و اصالت وجود داشته باشد و بعد منت نگذاشتن و کمال‌خواهی طرف مقابل. با این چهار شرط است که الله سزاوار ستایش است. «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» هم یعنی رحمت‌های ارادی و غیرارادی و تأثیر همه آنچه پیش از ما بوده و در وجود ما تأثیر گذاشته و باید جستجو کرد و آنها را پیدا کرد تا شایستگی داشتن آن را داشته باشیم.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یا «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی تصرف در اشیاء و اشخاص می‌کند و مبدأ و مسئولیت همه چیز با خداست. با این معرفت‌ها انسان می‌تواند به توحید و استعانت برسد و تنها از خدا کمک بخواهد و تنها او را پرستش کند. انسان نیروی خودش را تقویت می‌کند و از خودش و اراده موجود در این جهان کمک می‌خواهد و به هیچ کس دیگری احتیاج ندارد. در این شرایط است که تعاون و تکامل شکل می‌گیرد و انسان‌های در ارتباط، جهان را جهان تعاون می‌بینند و هر کس دنبال این است که ببیند چه کاری از دستش ساخته است تا برای این جهان انجام دهد و در این حالت تمام موجودات جهان به کمک انسان خواهند آمد.

این است که وقتی حضرت ابراهیم را در آتش می‌اندازند به او می‌گویند که حالا از ما کمک می‌خواهی که تو را نجات دهیم؟ می‌گوید: «عِلْمُهُ بِحَالِي

يَكْفِي مِنْ مَقَالِي» یعنی سوختن و نسوختن برای او فرقی ندارد و آنجا است که آتش برایش «برداً و سلماً» می‌شود و دیگر او را نمی‌سوزاند. عبادت نتیجه محبت است و محبت هم نتیجه معرفت. اثر توحید محبت به مخلوقات است. محبت خدا ما را در مسیر رشد و استفاده از فکر و امکانات برای رسیدن به رشد قرار می‌دهد. شناخت طبیعت و استفاده از آن برای رشد و محبت همگانی. بنابراین انسان «موحد» طبیعت را تخریب نمی‌کند، آب زلال را آلوده نمی‌کند، هوا را کثیف نمی‌کند، اجسام ساکن را ترکیب می‌کند و حرکت می‌دهد و با علم و ابتکار، کیفیت‌های جدید و برتر پدید می‌آورد. اینها همه از معرفت و محبت به وجود می‌آید و اینجاست که می‌گویند تحصیل علم بهترین عبادت است و جایی که انسان خودش را موثر نداند و از دیگران جدا بیفتد، از معرفت توحیدی دور می‌شود. به همین دلایل «نظام توحیدی» نمی‌تواند «نظام سلطه» باشد. در احادیث آمده که خدا قابل تعطیل و تشبیه نیست. یعنی خدای بی‌اثر را قبول ندارد و مانند سایر موجودات هم نیست بنابراین در نظام توحیدی تمام موجودات دارای ارزش هستند، چه رسد به انسان و اینکه انسان را در نظام سلطه چنان گرفتار و خوار و خفیف محسوب می‌کنند که تنها از او اطاعت از مدعیان ارتباط با خدا خواسته می‌شود و این عین «شُرک» است. حتی پدر و مادر حق تحمیل خواسته‌های خود را به فرزندان ندارند و تنها می‌توانند ارزش‌هایی که از گذشته به آنها رسیده را در اختیار فرزند قرار دهند و حق ندارند او را از درک سایر مفاهیم محروم کنند.

انحراف در توحید اعتقادی خودش را در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هم نشان می‌دهد و باعث بروز انحرافات در مسائل دیگر می‌شود که تحمیل و اعمال حاکمیت یک فرد بر کل جامعه می‌شود.

حضرت علی(ع) می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» یعنی جامعه باید آگاه باشد که حرکت برخلاف مسیر آفرینش را تشخیص

بدهد و از آن پرهیزد و حق اطاعت از دستور خلاف مسیر آفرینش را ندارد ولو اینکه آن دستور از سوی یک مقام بالای حکومتی و یا حتی اعتقادی صادر شده باشد. یادگر جای دیگر می‌فرماید «لَا تَكُنْ عَبْدٌ غَيْرَكَ لَقَدْ خَلَقَكَ اللَّهُ حُرّاً» یعنی چشم و گوش بسته و بدون چون و چرا از کسی اطاعت نکن. چرا که خدا تو را آزاد آفریده و تو با «اطاعت بی چون و چرا» از هر کس، او را تا مرحله «پرستش» رسانده‌ای و خودت را تا مرحله بندگی پایین آورده و تو چنین حقی نداری زیرا این رابطه تنها مخصوص خداست. اینجاست که افراد تبدیل به «بُت» می‌شوند و اطاعت از افراد به حد پرستش می‌رسد و دیگران را مهره و آلت دست خود قرار می‌دهند و انسان باید هوشیار باشد و ابزار دست دیگران قرار نگیرد. حتی امیرالمؤمنین دنبال این نبود که دیگران از او اطاعت بی چون و چرا داشته باشند همانطور که فردی می‌آید و به او می‌گوید: من تو را عادل نمی‌دانم و پشت سر تو نماز نمی‌خوانم، امام می‌فرماید نخوان. عده‌ای می‌خواستند او را از مسجد بیرون کنند ولی امام مانع آنها شد و این از آثار عملی توحید در دنیای سیاست است که یک سیاستمدار موحد، خودش را در موقعیت شرک‌آمیز قرار نمی‌دهد که بخواهد از دیگران توقع اطاعت بی چون و چرا داشته باشد.

برای اینکه استعدادهای انسانی فرصت شکوفا شدن پیدا کنند، باید موانعی که بر سر راه آن قرار دارد برداشته شود و تمام توانایی‌های بشری برای رشد اندیشه و عمل باید مسیر تکامل خود را طی کند و به بالاترین حد ممکن خود برسد. بسیاری از چیزهایی که ابتدا به عنوان خدمتگزاری به بشر معرفی شده‌اند، بعدها معلوم شده که به عاملی برای نگه داشتن بشر از مسیر رشد تبدیل شده‌اند. بنابراین برای شناسایی اندیشه‌ها و تفکرها و آداب و رسوم و عادت‌هایی که گاهی مقدس معرفی شده‌اند باید معیاری وجود داشته باشد تا توحیدی بودن آنها را بسنجیم. اولین معیاری که برای بررسی و ارزیابی اندیشه‌ها و حتی قانون‌هایی که توسط مراجع مختلف معرفی و وضع

می‌شوند عامل «رشد» است. یعنی هر چه که در «رشد» انسان مؤثر است در مسیر «توحیدی» است، آنچه مانع رشد است یا در جهت مخالف رشد است خلاف مسیر توحیدی است حال برای اینکه این معیار بتواند درست کار کند مانند ترازویی که باید برای صحیح کار کردن «تراز» باشد، معیار رشد هم به «محیط امن» احتیاج دارد تا خود را بروز دهد. ما به چیزهایی احتیاج داریم که ما را به رشد برساند و این تکلیف ما است و حق ما این است که هر کس با انسان در اتباط است باید در راه رشد انسان موثر و مفید باشد وگرنه حق ندارد با انسان سروکار داشته باشد.

همچنین تمام نهادهایی که با «زندگی و تربیت» انسان سروکار دارند مانند نهادهای مدرسه، قانون، دین و غیره باید با ایجاد محیط امن شرایط را برای رشد انسان فراهم کنند و موانع رشد را برطرف کنند نه اینکه خود مانع رشد فکری انسان شوند.

توحید مانند آفتابی است که روشن می‌کند و چشمی که باز باشد راه را تشخیص می‌دهد بنابراین توحید خود عامل موثری برای رشد انسانی است. در صورت غیبت تفکر توحیدی، انسان اصالت را به خودش می‌دهد و دیگری را مزاحم خود می‌داند و ارتباطش با دیگران از روی «ترس» یا «اضطرار» است و در اولین فرصتی که قدرت پیدا کند سعی می‌کند بر دیگران تسلط پیدا کند و در ارتباطات تنها نفع و ضرر شخصی ملاک قرار می‌گیرد و رنگ و بوی داد و ستد و تجارت به خود می‌گیرد و حاصل آن مکر و حيله و تندخویی است و به افراط و تفریط در اعمال قدرت می‌انجامد.

آنجا که زورش می‌رسد زور می‌گوید و آنجا که زورش نمی‌رسد از مکر و حيله استفاده می‌کند. فریب می‌دهد قلب می‌کند و دروغ می‌گوید مقدس جلوه می‌دهد و کار خود را از پیش می‌برد. و چه جنگ‌ها که در دنیا اتفاق افتاده و حتی جنگ‌هایی که انگیزه‌های دینی داشته‌اند و پاکی و نجسی و

مقدس بودن و مهدورالدم اعلام کردن‌ها چه فاصله‌های عمیقی را ایجاد کرده‌اند که راه آشتی را هم باز نگذاشته‌اند و تاثیر اولیه‌اش این است که در درون خودشان هم دچار تضاد و یأس می‌شوند و وقتی بررسی می‌کنیم می‌بینیم خدایی که در اعتقاداتشان وجود دارد، یک وجود صاحب انتقام و لجباز و مستبد است و لذا اعمال و عباداتی که اینها انجام می‌دهند در باطنش یک نوع بازیگری در برابر خدا است که گویی می‌خواهد خطری را از خود رفع کند حال آنکه اعتقاد توحیدی با دید رشددهندگی و ایجاد امنیت به خدا نگاه می‌کند.

به عنوان معیار ارزش‌ها چیزی ارزش دارد که در رشد ما موثر باشد(چه جسمی و چه عقلی) رشد علمی و ایمانی که با هم مرتبط است. ثواب چیزی است که در رشد ما اثر دارد و گناه، شناختن عوامل رشد و چیزی است که در رشد ما اثر منفی داشته باشد و ایمان هم همان محیط امنی است که در آن ترازوهای انسانی درست کار می‌کنند تا وزن درست هر چیز را تشخیص بدهد. تلقینات، عادات و رسوم و عرفیات قوانین از پیش تعیین شده باعث می‌شود ترازوی انسان به طور صحیح کار نکند.

قلمرو درونی و بیرونی توحید

بحث توحید دو قلمرو دارد. قلمرو درونی که مربوط به اعتقادات و امور عقلی می‌شود و قلمرو بیرونی و عملی.

قلمرو درونی توحید

در قلمرو درونی و اعتقادی توحید در اسلام، هر انسانی باید با تمسک به عقل خودش توحید را درک کند بنابراین مسلمان یعنی متفکر و عاقل که از ارتباط اجزای این جهان به یگانگی این جهان پی می‌برد و از «کثرت» به «وحدت» برسد. عالم با همه وسعتش و تنوع موجودات، سوالات زیادی را

برای انسان متفکر مطرح می‌کند و هر چه علم انسان بیشتر شود، کمیت و کیفیت سوالاتش بالاتر می‌رود و ارزش هر انسانی هم از روی سوالاتش معلوم می‌شود و مجرای رسیدن به پاسخ سوالات هم در وجود خود انسان قرار دارد. رسالت انسان در شناخت همین روابط با وجود همه اختلافات در جهان است. در توحید عقلی مجاری دیگری هم غیر از فلسفه و مسائل عمیق آن وجود دارد به طوری که مردم عادی هم بتوانند تشخیص بدهند و ارتباط و نظم را در جهان کشف کنند و از آن به «توحید» برسند.

در «توحید» قرآنی ما به هشدارهای عقلی که به انسان داده می‌شود توجه می‌کنیم نه اینکه آن مسائل را به خاطر اینکه در قرآن آمده بپذیریم بلکه رهنمودهای اندیشه را به عنوان نوری که برای روشن شدن راه تاییده می‌شود قرار می‌دهیم و به دیدی می‌رسیم که پیامبر اسلام به توحید نگاه می‌کرده است و در حد اعلاهی عقلی، به تاریخ حرکت‌های عقلی و فکری بشر تا آن زمان توجه می‌کرده است و افق جدیدی که توسط اسلام و پیامبر اسلام مطرح شده بود. سنت و عمل و سیره پیامبر و امامان نیز در شناخت توحید و تشخیص آن از انحرافات که در آن پیدا شده، کمک بزرگی خواهد بود.

قلمرو بیرونی توحید

بحث در قلمرو بیرونی توحید بحث در این است که یک انسان موحد باید چگونه انسانی باشد. در طول تاریخ اسلام و در دوران‌های مختلف از طرف کسانی که مدعی اسلام بوده‌اند چه ظلم‌هایی صورت گرفته است بنابراین مهم است که بدانیم اگر کسی صد کتاب هم در باب توحید نوشته باشد ولی عملش «سلطه‌گرانه» و تحمیل‌گرانه باشد یا خودش «اولویت» و اشراف قائل باشد، نمی‌تواند «موحد» باشد.

آیه‌ای که در قرآن به عنوان حلقه ارتباطی بین دو قلمرو عنوان می‌شود ما را از هدف اصلی بعثت انبیا به توحید اعتقادی و تربیتی، اجتماعی سیاسی و

اقتصادی می‌رساند.

در سوره نحل آیه ۳۶ می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» وقتی در جامعه‌ای روش زندگی با انسانیت انسان ناسازگار باشد برای اصلاح امور نیاز به یک رسول می‌باشد تا دو موضوع رشد و امنیت را که در آن جامعه به خطر افتاده را اصلاح و تامین کند.

در همین جا دو دیدگاه تفاوت بین خود را نشان می‌دهند. «دیدگاه توحیدی» از این موضوع برداشت رشدیابی و رشددهندگی دارد و در مقابل برداشت «غیرتوحیدی» وجود سلطه‌گری و نگاه گله‌وار به جامعه و نیاز به چوپان را مطرح می‌کند.

در برداشت توحیدی نگاه و تصور گله‌ای از مردم و جامعه وجود ندارد بلکه امنیت به معنی وجود شرایط و امکانات رشد است. در چنین جامعه‌ای امکان و فرصت طرح نظرات و عقاید گوناگون وجود دارد و هیچ نظری را حتی در صورت در اقلیت بودن محکوم به نابودی نمی‌کنند و امکان مطرح شدن و بررسی توسط تمام افراد جامعه را پیدا می‌کند.

در این آیه عبادت خدا، یعنی آثار عملی آن، که همانا اجتناب از طاغوت است مطرح می‌شود. طاغوت هم همه عواملی است که انسان را از مسیر توحید و رشد باز می‌دارد.

طاغوت هم ممکن است متکی به زور یا قانون یا حيله و فریب باشد. قدرت، مزیت طبیعی برای سلطه بر دیگران محسوب نمی‌شود و نمی‌تواند به این سبب خود را بر دیگران تحمیل کند. بنابراین «زورمندی» در توحید وجود ندارد و اینکه به استناد زورمندی، سلطه به وجود بیاید توحیدی نمی‌تواند باشد. در عوض استفاده از امکانات طبیعی برای رشد دادن خود و دیگران عمل توحیدی به حساب می‌آید.

در طول تاریخ بشر سلطه‌های زیادی بر اساس «مزایای غیرارادی» مانند

قوم و قبیله و نژاد و آب و خاک و قدرت جسمی شکل گرفته است و باعث شده تا عده‌ای از حقوق خود محروم شوند تا عده دیگری به رفاه بیشتری برسند.

امتیازات دیگری که مطرح شده است امتیازات «اكتسابی» است مانند علم که اگر این امتیاز را در جهت تسلط بر دیگران قرار دهند باز هم از مسیر توحید منحرف شده‌اند بلکه در مسیر توحید، علم باعث احساس مسئولیت بیشتر می‌شود و لزوم رساندن علم به دیگران تا همه از مزایای آن استفاده کنند و یا لاقلاً از حقوق مشترک انسانی در این ارتباط بهره‌مند شوند.

علم متعلق به همه است و اینکه عده‌ای به خاطر امکانات و سایر شرایطی که در آن قرار گرفته‌اند زودتر به مسئله‌ای علمی و دانشی دست یافتند، برای آنها حقوق ذاتی برای تسلط بر دیگران ایجاد نمی‌کند.

حکومت‌ها به خاطر اینکه همواره در پی تسلط بر دیگران بوده‌اند، در طول تاریخ بشر جزو فجایع بوده‌اند. از زمانی که شیخ الطایف وجود داشته تا زمانی که با فرمول‌های دیگری، حکومت‌های آسمانی یا زمینی ایجاد می‌کردند، و به آن سبب خود را محق می‌دانستند که بر دیگران سلطه پیدا کنند و مردم را اسیر کرده‌اند و چنین حکومت‌هایی در نظام توحیدی نفی می‌شوند. اینکه شخصی در یک کشوری یا منطقه‌ای به دنیا آمده برای او مزیت محسوب نمی‌شود. از آن طرف گاهی تابعیت، محدودیت‌هایی را هم ایجاد می‌کند مانند اینکه باید تابع رأی اکثریت در آن منطقه بود و حتی اگر آن را قبول نداشته باشی قواعد و قوانین آن را رعایت کنی و این بایدها و نبایدها مانند حلقه‌هایی به گردن کسی که تازه متولد می‌شود قرار داده می‌شود و تا زنده است و در آن کشور زندگی می‌کند آنها را با خود خواهد داشت، ولی توحید سیاسی مرزها را به وضع دیگری درمی‌آورد و توجیه حکومت‌ها را برای اینکه حاکمان با استفاده از ابزارهای مختلف

ناسیونالیستی یا دین و اخلاق و سایر لباس‌ها بر جان و مال مردم مسلط شوند، از بین می‌برد.

حضرت علی (ع) در یکی از گفته‌هایش در مورد قضاوت‌های نادرست در حکومت‌های به ظاهر دینی اشاره کرده که حکومت‌هایی خواهند آمد که فریاد خون‌ها از دست آنها بلند است به عنوان قاضی و حکم خدا خون‌هایی به ناحق ریخته می‌شود. لذا هر چند نام خدا را با خود دارد، باید این توجیه‌ها را شناخت و به اصل دین و آموزه‌های دینی و اسلامی توجه کرد. در آنجا می‌گویند کسانی بدعت می‌گذارند و برای اینکه ما بدانیم برای اینکه موحد باشیم، چگونه باید عمل کنیم و می‌گوید «وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَّبِعِينَ» یعنی حتما و حتما از کسانی که بدعت می‌گذارند نباش و از کسانی که اسلام را در خدمت اسارت دیگران قرار می‌دهند دورباش، زیرا اسلام برای آزادسازی آمده. بنابراین بزرگ‌ترین مشرک کسی است که به نام خدا، اسلام «آزادسازی» را تبدیل به اسلام «برده‌ساز» کند.

انسان از ابتدای خلقت در فکر کشف رابطه خود با غیر خود بوده است تا جای خود را در جهان مشخص کند و از لحاظ جایگاه و درجات و اندیشه‌ها همواره مسایلی انسان‌ها را از هم جدا می‌کرده است و از طرف دیگر هم تلاش‌هایی صورت گرفته تا این اختلاف‌ها کنار گذاشته شود و انسان‌ها به یک نقطه مشترک برسند.

اگر ما تحول توحیدی پیدا کنیم و شعاع این تحول از خودمان فراتر رود و به خانواده و اجتماع برسد گسترش پیدا می‌کند و چون انسان‌ها به خوبی گرایش دارند اگر چیزی خوب باشد و خوب هم تدوین و تبیین شود انسان‌ها به آن گرایش پیدا می‌کنند و اینکه امروز می‌گویند در دنیا با اسلام مخالفت می‌کنند، به دلیل این است که اسلام خوب معرفی نشده است و به سبب اینکه مدعیان اسلام اهل کشمکش و درگیری بوده‌اند، باعث بد معرفی شدن اسلام شده است و باید این دیدگاه اصلاح شود تا پیشرفت بشر در

نهایت به تعاون بیشتر بین انسان‌ها بیانجامد. در این مسیر مسایلی هست که تا تجربه نشود نمی‌توان از آن عبور کرد و گاه در تاریخ با تجربیات و خاطرات تلخ و یا جنگ‌هایی مواجه بودیم که با نام دین باعث اختلافات شدید اجتماعی شده‌اند و حال آنکه برداشت صحیح از توحید و روشنگری در این زمینه از بسیاری از این اختلافات و درگیری‌ها خواهد کاست و در آینده از تعصبات کاسته شده و باعث می‌شود این تقسیم‌بندی‌هایی که موجب جدایی انسان‌ها از یکدیگر می‌شود کنار گذاشته شود. درک درست از توحید بینش انسان‌ها را بزرگ می‌کند و با متصل شدن آنها به جهان بی‌نهایت باعث بزرگواری انسان‌ها می‌شود و اتصال انسان با تمام موجودات زمینی و سایر کهکشان‌ها و نظام منظم آفرینش از سرگرم شدن انسان به مسایل کوچک و اختلافات در روابط بین انسان‌ها جلوگیری می‌کند و انسان مراقب می‌شود که روابطش با دیگران و برنامه رفتاری‌اش در دنیا در مسیر آفرینش قرار گرفته باشد و در راه تعامل و تکامل و تعاون با سایر موجودات باشد نه در مسیر مزاحم و یا نابودی دیگران. بنابراین اجتناب از طاغوت و جنبه عملی توحید این است که هر کسی به فکر سلطه به دیگران نباشد و هم هیچ انسان موحدی حاضر نباشد زیر سلطه کسی و گروهی قرار گیرد و زیربنای فکری به گونه‌ای شکل گیرد که اجازه ندهد از لحاظ فکری هیچ فرد یا گروهی بر دیگران تفوق داشته باشند و لذا تمام سلطه‌هایی که پیدا شده، از هر نوعش برخلاف مسیر «توحید» بوده است.

بنابراین حتی «حاکمیت اکثریت بر اقلیت» مجاز نیست چه برسد به حاکمیت گروهی یا حزبی که در اقلیت قرار دارند با زور و اجبار یا ابزار دیگر خود را بر اکثریت یا بر تمام موجودات دیگر تحمیل می‌کنند.

اعتقاد توحیدی چنین اندیشه‌ای را نمی‌پذیرد حتی در مورد خدا که به عنوان مبدأ آفرینش و هستی مورد پذیرش است. «وَيَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمَ مَا يُرِيدُ» است و هر که بخواهد انجام می‌دهد و هر چه اراده کند عملی

می‌شود، این حالت اعمال اراده مستبدانه دیده نمی‌شود، بلکه اراده و اختیار به انسان داده شده و عقل را حاکم بر تصمیم‌گیری‌هایش قرار داده‌اند.

آیه‌ای در قرآن هست که می‌گوید «لَا يُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» در روز قیامت روزی که قرار است هر کسی روی پای خود بایستد، تا ببینیم چه وزنی دارد و باقی مسایل که تلقینات است روشن شود، کسانی هستند که نمی‌توانند بر پای خود بایستند و لذا باید از مطالب تلقینی و تقلیدی یا وراثتی که بدون تفکر و از گذشتگان به ما رسیده و عده‌ای هم فکر نشده آنها را می‌پذیرند، بیرون بیایم.

معیار عدل

یکی از چیزهایی که توحیدی بودن هر عملی را می‌توان با آن سنجید «عدل» است یعنی حتی خود خدا که در انجام امور توانایی هر کاری را دارد خلاف عدل عمل نمی‌کند و ظلم نمی‌کند و این یک امر واقعی و یک ملاک است برای اینکه احساس امنیت در مورد جهان هستی پیدا کنیم و بدانیم که در نهایت، «عدل» است که حاکم می‌شود.

عدل و قسط در مقابل **ظلم و جور** است. حتی درباره ظهور کسی که دنیا باید به وسیله او اصلاح شود گفته می‌شود «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ أَنْ مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجوراً» که در اینجا مقابله قسط با ظلم و عدل با جور قابل توجه است. بنابر توحید اقتصادی و اثر مهم و اجتماعی آن که توحید سیاسی است هیچ‌کس به خودش اجازه نخواهد داد تا در موقعیتی قرار بگیرد که دیگران را به اطاعت چشم و گوش بسته از اراده‌اش وادار کند و به تحمیل و اعمال اراده‌اش بپردازد. حتی خدا هم اراده‌اش را به این صورت که چون چیزی را دوست ندارد اصلاً به وجود نیاید اعمال نمی‌کند لذا در تاریخ می‌بینیم چیزهایی که را که می‌گوییم خدا دوست ندارد به وجود آمده‌اند و کسانی را که خدا دوست ندارد آمده‌اند و کارهایی انجام داده‌اند و

فاجعه‌هایی به بار آورده‌اند معلوم می‌شود خدا اراده‌اش را با مضمحل کردن افراد و جریان‌ها اعمال نمی‌کند بلکه آن را با اراده تکوینی و تشریحی خود اعمال می‌کند.

حقوق اساسی در نظام توحیدی

هر کس در هر موقعیت و مقامی که قرار می‌گیرد با استفاده از مواهب آفرینش حق سلطه‌گری ندارد و این همان چیزی است که امروز تحت عنوان «حقوق بشر» مطرح می‌شود و حقوق اساسی هر انسان را مشخص می‌کند و این حقوق و سلب آن در اختیار هیچ فرد و مقامی نیست، زیرا به عنوان مثال حق حیات را جامعه به انسان نداده که حق داشته باشد آن را از انسان بگیرد.

حق حیات

حیات انسانی علاوه بر خواص ظاهری آن مثل تنفس و تغذیه و تولید مثل، شامل وجوه انسانی فرد هم است که باید به رسمیت شناخته شده و رعایت شود تا یک انسان زنده محسوب شود. حقوقی مثل حق تفکر و نظر داشتن و مخالفت کردن، جزو حقوق انسانی محسوب می‌شود و اجبار افراد به اطاعت و تسلیم در برابر یک نوع طرز تفکر مثل حکومت‌های تک‌حزبی، با توحید منافات دارد. به همین ترتیب هم اجبار به پذیرش دیدگاه خاص یا زاویه دید یک فرد یا گروه به عنوان اسلام خاص از همین نوع بوده و از دیدگاه توحیدی قابل قبول نیست.

حق آزادی

یکی دیگر از حقوق اساسی منشعب از حق حیات، حق آزادی است و نمی‌توان آن را به بهانه‌های مختلف مانند امنیت محدود کرد و در اعتقاد توحیدی اینگونه عنوان می‌شود که آزادی را کسی به انسان نداده که بتواند

بگیرد و لذا آزادی حق لاینفک انسانیت است. انسان آزاد آفریده شده است و آزادی مقدم بر تمام فلسفه‌ها و مکتب‌های اعتقادی است و لذا با دین نمی‌توان آزادی را محدود کرد. بلکه در دین سفارش شده است که «اصر و اغلال» را کنار بگذاریم و تمام قیود قبل از خود مانند محیط‌های اجتماعی و اقتصادی و حتی خانواده را که به ما تحمیل شده است و در زندگی انسان موثر است، رها کنیم و با بازگشت به خود، با «اراده خود» زندگی کنیم.

بنابراین طبق گفته امیرالمومنین (ع) «لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرَكَ لَقَدْ خَلَقَكَ اللَّهُ حُرًّا» که بر حریت و آزادی انسان تاکید می‌کند، باید تمام چیزهایی که با تاثیر روی انسان، آزادمندی او را گرفته یا محدود می‌کند و در خدمت فرد یا گروهی قرار می‌دهد کنار بگذارد و بزرگ‌ترین مسئولیت انسان حفظ آزادی خودش است و اینکه با دنباله‌روی، اسیر و برده دیگران نباشد. حتی تحت تاثیر تبلیغات بودن و ناخودآگاه چیزی را پذیرفتن یا طبق خواسته دیگران عمل کردن از آزادی انسان به دور است.

انسان حتی گاهی اسیر خودش می‌شود و با خودخواهی تصویری از خود ایجاد می‌کند که همین برای او یک اسارت محسوب می‌شود و موقعیتی که برای خودش با پول و مقام و تبلیغات ایجاد کرده او را در خدمت خود درآورده و مسئولیت انسان‌رهایی از این قید و بندها است حتی قید و بندهای درونی و ترس‌ها و طمع‌های درونی که موجب اضطراب و دل‌بستگی و در نهایت تزلزل انسان می‌شود.

وظیفه ما تمرین برای مقابله با این اضطراب‌ها و ناراحتی‌ها و دل‌بستگی‌های ناشی از میل‌های درونی یا فشارهای بیرونی است. یکی از چیزهایی که پیش‌نیاز آزادی است «آگاهی و درک» است.

حق آگاه بودن

یک نظام توحیدی وظیفه‌اش فراهم کردن شرایط برای افزایش آگاهی‌ها

است و اینکه قدرت درک و فهم مردم بالا برود و قدرت انتخاب داشته باشند، نه اینکه مدام به فکر محدود کردن آزادی‌ها باشد و مدام به فکر حفظ خودش از هر راهی باشد. به همین دلیل است که می‌گوییم «نظام استبدادی» نمی‌تواند نظام توحیدی باشد. نظامی که تمام امور به یک فرد منتهی می‌شود یا حکومت براساس وراثت به فرد دیگری منتقل می‌شود و او فعال می‌باشد است و اراده‌اش بر همه امور حاکم است نمی‌تواند نظام توحیدی باشد.

هر آنچه که در خدمت آگاهی‌بخشی باشد توحیدی است و هر چه خلاف آن باشد غیرتوحیدی است، یعنی اغفال‌گری و مخفی‌کاری از مردم خلاف توحید است. اگر یک نظام سیاسی برنامه‌هایش را برای مردم واضح نکند یا مسائل را نگوید یا نشانی غلط بدهد مثل آن است که امین اداره امور و اموال اطلاعات را از صاحب امور و اموال مخفی کند تا به امور مربوط به او مسلط شود.

برعکس کسی که در مصدر امور است یا زودتر به مسئله‌ای پی برده باید سعادت خود را ضمن سعادت دیگران بداند. اطلاعات و آگاهی را به دیگران منتقل کند و از مردم مضایقه نکند. اگر «داشتن» شما در سایه «نداشتن» دیگران باشد یا سیری شما در سایه گرسنگی دیگران باشد، این غیرتوحیدی است. مسئله امر به معروف و نهی از منکر هم در همین جا تجلی پیدا می‌کند. یعنی وقتی من به درستی و صداقت مطلبی پی بردم بدون آنکه بخواهم خود را تحمیل کنم، آن را برای دیگران بیان می‌کنم و دیگران هم در پذیرفتن یا نپذیرفتن آن آزاد هستند و کسی هم حق ندارد از عرضه شدن مطالب جلوگیری کند معنی جهاد هم یعنی عرضه کردن چیزهایی که در رشد و امنیت انسان موثر است، بنابراین انسان باید حقوق خود را بشناسد و امکان استیفای این حقوق را برای خود فراهم کند و جامعه‌ای برای انسان قابل زندگی کردن است که این حقوق اصلی را به عنوان موهبت زندگی به رسمیت بشناسد و در حکومت و مدیریت جامعه هم باید تقابلی بین مدیران

و مردم به وجود بیاید که برای همه افراد این حقوق شناخته شود و شرایط برای تکمیل و رشد استعدادها و فعلیت دادن به استعدادها فراهم شود و هر فرد هم در صورتی مکلف به رعایت مقررات اجتماعی است که آن مقررات در راه خدمت به انسان‌ها باشد و اگر مقررات و قانونی وضع شود که از این حقوق جلوگیری کند برای انسان قانونیت و احترام ندارد و مصداق «يَا كُفْرًا أَمْوَالِ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» خواهد بود که جان و مال مردم در آن ارزش ندارد.

حق انتخاب کار

حق چهارم هم «حق انتخاب کار» و تصرف و بهره‌برداری از نتایج کار خود است.

معاد و روز قیامت

از آنجا که عمر انسان کوتاه و محدود است، در طول زندگی نمی‌توان به تکامل نهایی انسانی رسید و پاسخ همه سوالات را دریابیم و لذا اختلافات در بین انسان‌ها وجود دارد، یکی از نعمت‌های بزرگ خدا این است که مقطعی پیدا شود که دور از احساسات و عواطف و ادراکات ناشی از تلقینات و تبلیغات و وراثت‌ها و زشتی و زیبایی‌های بشری، مسایل برای همه انسان‌ها حل خواهد شد و به جواب همه سوالات‌شان خواهند رسید و بنابراین همه اختلافات بشری رفع خواهد شد. به همین دلیل، معتقدیم که زندگی با مردن تمام نمی‌شود بلکه شروع یک رشد دیگر است با خصوصیات دیگر و به سمت تکامل. تکیه «معاد» بر این است که انسان نابود نخواهد شد و موجودی که تا این حد تکامل یافته است و می‌تواند فکر کند و درک کند و عمل کند و در طبیعت تغییر ایجاد کند، به مسیر تکاملی خود ادامه خواهد داد و پس از مرگ نیست و محو و نابود نخواهد شد و

این حرکت برایش دوام دارد و در مسیر رفع ابهامات و طی کردن مسیر رشد است، منتها هر جا مسئله‌ای حل شود پنجره‌ای می‌شود به سمت دنیایی که در آن سوالات بیشتری مطرح می‌شود و لذا بیشتر شدن علم باعث افزایش تعداد سوالات می‌شود و با همین نسبت هم رشدش بیشتر می‌شود و به همین دلیل است که برای عالم و شهید گفته شده است «عند ربهم یرزقون» و ارزشی که علم و دانش به انسان می‌دهد یک رشد دائمی خواهد بود. بنابراین لحظه آخر که انسان از این دنیا منقطع می‌شود، پرده‌ای که مانع از درک کامل او می‌شد برداشته شده و انسان توانایی درک چیزهای زیادی را پیدا می‌کند و این درک عمومی باعث برطرف شدن اختلافات می‌شود و مواجه شدن انسان با اعمال خودش است که در صورتی که از امکانات و فرصت‌هایش در جهت تکامل استفاده نکرده باشد از دیدن اعمال خودش عذاب می‌کشد.

نبوت و امامت و نقش آن در دیدگاه توحیدی

همانطور که اشاره شد نبوت برای رهایی از اسارت‌ها و اجتناب از طاغوت‌ها بوده و طاغوت‌ها هم جلوگیری‌کننده از حقوق اساسی انسان‌ها بوده و از حق حیات و آزادی و آگاهی انسان‌ها جلوگیری می‌کرده‌اند و امامت هم تابعی از نبوت است و برای جلوگیری از انحراف نبوت به وجود آمد و باید دقت کرد که آنچه برای جلوگیری از انحراف ایجاد شده با برداشت‌های نادرست یا سوءاستفاده برخی از مدعیان، خود به عامل انحراف و ایجاد طاغوت‌های جدید مبدل نشود، زیرا نتیجه توحید سیاسی در نبوت و امامت، پرهیز از مسلط کردن هر فرد و گروهی بر مردم بوده است و حاکم نبودن اراده فردی بر همه اراده‌ها و اینکه ملاک‌های مشخص و معیارهای انسانی وجود داشته باشد. ملاک‌هایی که حاکم بر روابط اجتماعی باشد و پرهیز از چیزهایی که با تقلید از ملاک‌ها و معیارهای ماقبل اسلام و غیرتوحیدی، قصد جایگزینی

با معیارهای توحیدی داشته باشند، که باید با پیدایش موارد، شناسایی شده و رد شوند. ملاک و معیارهایی مانند منسوب بودن به یک قوم و قبیله یا از فرزندان و نوادگان پیغمبر و امامان بودن یا انتقال امامت به صورت وراثتی همگی از انحرافات از اصل توحیدی در «نبوت و امامت» ناشی می‌شود.

تقابل حق و تکلیف از دیدگاه حضرت علی(ع)

در اینجا به خاطر ادای حق مطلب از زبان حضرت علی(ع) در خطبه (۳۴) حق‌هایی که امام بر مردم و مردم بر امام دارند را بیان می‌کنیم. علی(ع) در میان جمیع مسلمین از نظر کرامت و فضیلت و بزرگواری و آگاهی به حقیقت اسلام مورد اتفاق است.

در مورد نبوت و بحث خاتیمت مطالبی عنوان می‌کند که در آینده خط مشی مردم مشخص باشد و انحرافات پیدا نشود و مطرح شدن بحث خاتیمت هم نشانه این است که رشد عقلی و فکری بشر به جایی رسیده که می‌تواند ابتدال و انحراف را تشخیص دهد منتها با همین ملاک‌ها و معیارهای ارائه شده مرتب باید سنجیده شود تا از مسیر توحیدی خارج نشود و شرک‌های جدید مطرح نشود و دعوت پیغمبر، دعوت به فرد تلقی نشود و برای خود او هم امتیازات خاص قائل نشوند، چه برسد به وابستگان یا فرزندان و منسوبان به او.

این اصول و معیارها با رشد انسانیت رشد می‌کند چون باید تا سال‌ها و قرن‌ها ملاک تشخیص قرار گیرد و نباید با رشد انسانیت افول کند و اصولی که هر چه عقل بشر رشد کند بیشتر تثبیت شود نه اینکه با تهدید و تکفیر از آزادی در مباحث عقلی جلوگیری شود.

مسئله تقابل حق و تکلیف توسط حضرت علی زمانی عنوان شده که موضوع صفین مطرح بوده یعنی برخورد اسلام علی(ع) و اسلام معاویه که هر دو مدعی اسلام بودند و اسلام علی(ع) با این ملاک و معیار مشخص

می‌شود که حق یکجانبه را مردود می‌داند و عنوان می‌کند همیشه حق در برابر تکلیف است و تکلیف مردم در برابر خدا هم خود یاری مردم برای رشد خودشان در برابر فیض مطلق خدا خواهد بود، نه اینکه خدا نیازی به ادای تکلیف توسط مردم داشته باشد.

«الْحَقُّ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ» یعنی حق به نفع هیچ‌کس و گروه و طبقه‌ای جریان پیدا نمی‌کند مگر اینکه اول علیه او جاری شود یعنی اول تکلیف او را مشخص می‌کند و بعد حق او را مشخص می‌کند و استحقاق حق مشروط بر اجرای تکالیف است و هر کس تکلیفش را انجام نداد حقی هم ندارد.

علی (ع) می‌فرماید: «وَلَكُمْ عَلَىٰ عَنِ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ» یعنی برای شما برعهده من از حقوق همان چیزی است که برای من برعهده شماست و تاکید می‌کند بر تقابل حق دوجانبه و در مقام پیشوایی خود بسیار بیدارکننده مسائل را بیان می‌کند و کسی را متعهد نمی‌کند مگر اینکه امتیازات و حقوقی را برای او قائل شود و جامعه‌ای بر انسان حق دارد که به رشد انسان و فرد کمک کرده باشد و فردی بر جامعه حق دارد که برای رشد جامعه خدمتی را به عهده گرفته باشد و امتیازات مجانی در جامعه توحیدی و اسلامی وجود ندارد. کسانی هم که در مصدر امور هستند باید لایق‌ترین افراد برای مدیریت و خدمتگزاری انتخاب شوند تا امور جامعه به آنها سپرده شود نه اینکه صاحب امتیازات فرا قانونی شوند و به همه امور مردم مسلط شوند.

به تعبیر حضرت علی، بزرگ‌ترین واجبات، مسئله «حق و تکلیف» جامعه و بین مردم و رهبران جامعه است و دو اثر را می‌شمارد که دو طرف باید حقوق و تکالیف یکدیگر را رعایت کنند.

«فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ وَ غَرًّا لِذِينِهِمْ» یعنی جامعه، نظامی بر اساس الفت داشته باشد نه اینکه بر پایه قدرت یا مسایل اقتصادی مانند آنچه در گذشته

مبنای نظام‌های غیرتوحیدی بوده‌اند و در این نظام احساس امنیت برای دو طرف وجود ندارد و نیازی به زور و اجبار یا احیاناً عملیات مخفیانه یا جاسوسی نیست چون این عوامل الفت را از بین می‌برد و وقتی باطن آنها روشن شود بین آنها عشق و علاقه‌ای وجود نخواهد داشت و تعادل پایدار به وجود نمی‌آید. اثر دوم حل کردن رابطه میان مردم و رهبران است که حلقه‌های جامعه را به هم مرتبط می‌کند و اینجاست که اسلام در برابر سایر نظام‌ها برتری پیدا می‌کند و باعث افتخار می‌شود و صلاح مردم و رهبران هم بر استقامت و قدرت پایداری و توان ایستادن بر روی پای خود باشد. در این نظام اگر این حق و تکلیف برقرار شود «حق» عزیز خواهد بود. «عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ» و اینکه چه کسی آن را بگوید مهم نیست بلکه مطلبی که بیان می‌شود مهم است.

«وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ» یعنی راه روشن دین برقرار می‌شود و مردم براساس معیار و ملاک‌های معرفی شده و مشخص بر ایشان روشن است که چه کار باید انجام دهند نه اینکه تصمیمات بر اساس دلخواه فرد هر روز تغییر کند و مردم در بلاتکلیفی و ابهام زندگی کنند.

«وَأَعْتَدْتُ مَعَالِمَ الْعَدْلِ» و نشانه‌های عدل اعتدال پیدا می‌کنند و مشخص خواهد بود و با تغییر رای هر شخص و گروه، هر روز وضعیت مردم تغییر نمی‌کند و در این شرایط است که سنت‌ها و روش‌های دینی و احکام در جای خود قرار می‌گیرد. «جَرَتْ عَلَى الْأَضْلَالِهَا السُّنَنُ» وگرنه حتی حدیث در خلاف جای خود استفاده می‌شود و نتیجه برعکس می‌دهد و نتیجه عملی آن «فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ» خواهد بود یعنی دوران و حال شما در چنین ارتباطی بین مدیران و جامعه رو به صلاح خواهد رفت و اگر چنین شرایطی وجود داشته باشد نظام باقی خواهد ماند و در غیر این صورت دوامی نخواهد داشت و امکانات و دارایی‌ها و نیروهای ارزشمند جامعه به هدر خواهد رفت و اختلاف در جامعه پیدا می‌شود و حقوق مردم رعایت

نمی‌شود و ظلم و جور حاکم می‌شود.

«و كَثُرَ الْأَذْغَالُ فِي الدِّينِ» یعنی دغل‌بازی و حقه‌بازی به نام دین رواج پیدا می‌کند و از عواطف دین سوء‌استفاده می‌شود. «و تُرِكَتْ مَهَاجُ السُّنَنِ» جای استفاده از سنت‌ها که در جای خود خوب بوده عوض می‌شود و در جایی به کار می‌رود که نه تنها سودی ندارد بلکه عین ضرر خواهد بود چون عده‌ای فقط به فکر منافع خود هستند و به استناد حرف خود «فَعْمَلُ بِالْهَوَا» می‌شود و به هوی و هوس فردی عمل می‌شود «و عَظُمَتِ الْأَحْكَامُ» یعنی اصل احکام تعطیل می‌شود و فراموش می‌شود و «كَثُرَتْ عَلَلُ النُّفُوسِ» یعنی درد در جامعه کثرت پیدا می‌کند و به هر جا که نگاه کنی درد و گرفتاری دیده می‌شود و ظلم در همه جا گسترش پیدا می‌کند.

«فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَظْلٍ» یعنی مردم و جامعه نسبت به حقوقی که معطل مانده بی‌تفاوت می‌شوند و مطالبه حقوق از بین رفته صورت نمی‌گیرد و جامعه از هم جدا می‌شود و حساسیت نسبت به دردها و رنج‌ها و ظلم‌ها از بین می‌رود.

«و لَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فَعْلٍ» یعنی در مقابل هر کار اشتباهی که صورت می‌گیرد صدایی بلند نمی‌شود و انسان‌های حقگو هم غریب می‌مانند و «هُنَالِكَ تَذُلُّ الْأَبْرَارُ» و انسان‌های نیکو هم به ذلت خواری کشیده می‌شوند و تحت فشار منزوی می‌شوند «و تَعَزُّ الْأَشْرَارُ» و افراد شرور و فاسد و خونریز عزت پیدا می‌کنند.

در چنین جامعه‌ای تکلیف انسان‌ها در دو چیز بیان می‌شود «فَعَلَيْكُمْ بِتَنَاصُحٍ فِي ذَلِكَ وَ حُسْنِ تَعَاوُنٍ عَلَيْهِ» یعنی در این شرایط راه‌حل نصیحت متقابل و در میان گذاشتن مطالب و مطرح کردن بین انسان‌ها و ایجاد فضای کمک و همکاری بین اعضای اجتماع است و بیدار کردن مردم و کمک به اقامه حق بین مردم و هیچ کس مستغنی از نصیحت مردم نخواهد بود یعنی حتی حضرت علی در مقابل معاویه خود را بی‌نیاز از این نصیحت نمی‌داند و

هیچ‌کس فوق این حق قرار نگرفته که نتوان به او تذکر داد و بی‌نیاز از مشاوره مردم باشد.

شاخص حرکت‌های توحیدی

در یک حکومت توحیدی، شاخص، رعایت حقوق متقابل مردم و رهبران جامعه است و حاصل این رعایت حقوق را در شاد زیستن مردم می‌توان دید و زندگی آمیخته با امید و نشاط.

در مقابل، در یک حکومت طاغوتی، هیات یا شخص حاکم بر جان و مال و آزادی مردم مسلط بوده و حق انتخاب عقیده و حق تصرف بر نتایج کار از فرد سلب می‌شود یا به رسمیت شناخته نمی‌شود و هر آن انتظار آن می‌رود که با ایجاد مسئله‌ای بخشی از حقوق فردی از انسان‌ها گرفته می‌شود و در چنین جامعه‌ای طبیعتاً شادی و نشاط هم وجود ندارد و یا شادی مصنوعی و ساختگی برای حفظ ظاهر به وجود می‌آید و تنها گروه حاکم که مسلط بر جامعه هستند شادی می‌کنند که آن هم شادی واقعی نیست زیرا تجاوز به حقوق انسان‌ها و هر آن ترس از تصور بیداری انسان‌ها، باعث نگرانی و اضطراب آنها می‌شود.

هدف انبیا، به عنوان افرادی که از نوع بشر، ولی «باخبر» بودند، همین رهایی از بند طاغوت‌ها بوده است و رسالت‌شان باخبر کردن انسان‌ها به حقوق‌شان بوده و تشویق آنها به «زور نشینیدن». زیرا حاکمان در برابر نصیحت «زور نگفتن» گوش شنوایی نداشتند و بیدارسازی مردم تنها راه خارج کردن آنها از زیر سلطه حاکمان و طاغوت‌ها بوده است. لذا این فلسفه تاریخ سیاسی و به تبع آن فلسفه تاریخ علمی و ادبی و جامعه‌شناسی هم از نظر شناخت طاغوت و لباس‌های جدیدی که به طاغوت می‌پوشانند، بسیار مهم است و این مسئله وقتی تحت نام دین و اسلام قصد مطرح کردن خود را پیدا می‌کند حتی از اشکال دیگر هم فاجعه‌بارتر می‌شود زیرا دین برای

رفع «اصر و اغلال» آمده و رسالت انبیا هم نجات مردم از این «اصر و اغلال» حکومت‌های طاغوت بوده و باز عده‌ای برای توجیه سلطه خود بر مردم حتی پیامبران را به گونه‌ای معرفی می‌کنند که در ردیف سلطه‌گران قرار گیرند و با آنکه حتی پیامبران خودشان را بنده خدا و فردی مانند بقیه مردم معرفی می‌کردند، متولیان حکومت‌های دینی که بعدها خودشان را جانشین پیامبر معرفی می‌کنند، حقوقی هم ردیف خداوند برای خود قائل می‌شوند! و حقوق اساسی مردم را از آنان سلب می‌کنند و لذا ضروری است که این انحرافات از دین و اسلام زدوده شود و اصل توحید در جامعه اسلامی حاکم شود.

در توحید سیاسی حاکمیت شخص وجود ندارد و در برابر خدا حتی پیامبر در ردیف سایر انسان‌ها بوده و رابطه خدا با مخلوقات رابطه‌ای یکسان است و هیچ‌کسی مقرب درگاه خلق نشده است تا به این سبب ارجحیتی نسبت به سایر انسان‌ها داشته باشد و تنها در بیان مسائل تشریحی به دلیل اعتماد و امانت در بیان وحی، مصون از خطا و معصوم است و الا در بقیه مسائل زندگی هیچ ادعایی که حتی پیامبر از دیگر انسان‌ها برتر و بالاتر باشد وجود ندارد چه رسد به جانشین‌ها یا منسوبان به ایشان.

در اعتقادات شیعه هم کمترین مسئله مربوط به «غلو» قایل بودن به عدم «سهو نبی» است، که مسئله سهو نبی در کتاب «من لا یحضر الفقیه» شیخ صدوق به عنوان اولین درجه «غلو» عنوان شده است.

هر چه به صدر اسلام نزدیک شویم می‌بینیم که این ادعاها و توجیهات نبوده است و بعدها برای توجیه سلطه‌گری افرادی که می‌خواستند به جامعه مسلط باشند مطرح شده و لباس دین و علم و عرفان و تقوا و فلسفه به تن کرده است. هر جا و پس از هر مبارزه‌ای علیه یک طاغوت، سعی شده آن طاغوت در لباس و ظاهر جدیدی خود را عرضه کند و به نوعی دوباره به جامعه مسلط شود که باید نسبت به شکل‌های جدید آن هشیار بود و گاهی

سال‌ها و قرن‌ها زمان لازم است تا فساد مطلبی یا اعتقادی روشن شود و گاهی حتی یک حادثه در یک سال مسائل را روشن می‌کند و مشخص می‌شود که چه علت‌های تاریخی موجب پذیرش این اعتقادات در جامعه زمان خود شده بود.

چنانچه نقل شده است تا قرن هشتم هجری حدود ۹ حرکت به نام شیعه ثبت شده است که تحت عنوان نواب عام و خاص امام، مردم را به دور خود جمع کرده‌اند، ولی پس از مدتی مشخص شده است که فسادشان بیش از صلاح‌شان بوده است و به عنوان نیابت عامه، قداستی بالاتر از قداست پیغمبر را برای خودشان قائل شدند و حقوقی برای خود شناختند که خود پیامبر آنها را مطرح نکرده بود. بنابراین باید به تبع دعوت انبیا با هدایت «ائم صالح»، به دنبال مدیریت جامعه برای مبارزه با طاغوت و نجات و رهایی از طاغوت‌های زمان بود.

آنچه هم که در قرآن به عنوان فقه مطرح شده «لِيتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» به معنای جهان‌شناسی و خداشناسی، مقامش بسیار بالاتر از این است که شخصی با خواندن چند کتاب طهارت و بحث نجس و پاکی و شک در نماز و تا حدود و دیات، به اطلاعاتی برسد که خودش را «فقیه» بداند! آنهم در ۵۲ باب آنقدر وسعت دارد، که کمتر کسی در تمام آن مواد می‌تواند ادعا کند که همه چیز را می‌داند. کلمه «فقه» هم که در احادیث به کار رفته «الْفُقَهَاءُ أُمَّتُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا» یعنی فقها امنای رسل هستند مادامی که در دنیا وارد نشده‌اند که در این سوره از رسول خدا می‌پرسند که منظور از «لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا» چیست؟ می‌فرمایند «اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ» یعنی هنگامی که به دنبال سلطنت یا تابع و پیرو سلاطین شوند و در ادامه می‌گوید «فَاخْذُرُوهُ عَلَى دِينِكُمْ» یعنی شما بر دین خود از آنها حذر کنید زیرا آنها خود، کسانی هستند که عامل سلطه هستند و این امور را برای تسلط بر اموال و انفس و اعمال اراده حاکمیت در جامعه مورد مصرف قرار می‌دهند.

کلمه «ولی» در قرآن به چهار معنی آمده است که در برخی آیات به معنی «علاقه و دوستی» است و گاهی به معنی «پشت کردن و بی‌توجهی» است و یا گاهی به معنی «رو کردن و دوستی گزیدن» است.

و بالاخره قسمتی هم به معنای «تولیت و سرپرستی» است که گاهی مربوط به کسانی است که سفیه یا ضعیف هستند یا توانایی ندارند که برای احیای حقوق خود اقدامی کنند. در اینجا «ولی» به معنی «حامی» به کار رفته و به هیچ وجه به معنی فرد مسلط بر دیگران نیست و اینکه هر کار که مایل بود انجام دهد و حتی خدا هم که ولی مومنین است هر کاری نمی‌کند زیرا او انسان را ایجاد کرده و باعث رشد او شده بنابراین ولایت «ولی» باید در رابطه با «رشد» و حمایت از «رشد» باشد و اگر شخص یا گروهی در جامعه‌ای جنبه رشدهی یا حمایتش منتفی باشد، جنبه سرپرستی یا ولایتش هم منتفی خواهد شد و یا اگر انسان‌ها از لحاظ توانایی با استطاعت توانستند خود را حفظ کنند یا از خود دفاع کنند و از حالت ضعف و سفاقت خارج شدند هم نیاز به «ولی» نخواهند داشت. در اینجا اتخاذ «ولی» برای عدل است و برای پاسداری از حقوق انسان‌ها است نه حالت تسلط بر جان و مال و تمام امور انسان‌ها. بنابراین وقتی می‌گوییم «ولی» به معنی کسی است که صاحب اختیار است، اختیارش در راه خدمت به انسان و حمایت از آنها است، نه در جهت منافع خود فرد، و طریق رشد دادن هم علم و حکمت است نه استبداد رای.

«اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ عَلِيمُ الْحَكِيمِ»، «مَنْ يَتَّخِذُوا الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» (نساء ۱۲۹)

«وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ» (آل عمران ۱۵۰)

حال اگر فرد یا گروهی با عوض کردن موضع کلمات به مصداق «يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» خود را در مقام «الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ» قرار دهند و از آن معنی صاحب اختیاری و تسلط بر جامعه را درآورند، مصداق طاغوت

خواهند شد.

و در قرآن در آیات مختلفی پرهیز داده شد که کسی که مانع رشد است را صاحب اختیار خود قرار ندهید مانند «لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ» (آل عمران ۱۶۸) و «اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» و «لَمْ يَكُنْ وَلِيًّا مِنَ الدُّلِّ»، «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»، «وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (کهف ۲۸)، «أَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری ۹). لذا طبق این آیات صاحب اختیار خداست و اینکه عده‌ای با «يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» خود را هم‌ردیف خدا قرار دهند و بر خلق الله مسلط شوند مصداق شرک است. در آیاتی از قرآن قلمرو اطاعت، در حدود احکام الهی و در مسائل سیاسی و اجتماعی و شخصی مطرح شده که به هیچ وجه جنبه سرپرستی و صاحب اختیاری در همه امور را ندارد.

در مورد احادیثی که در این باره وجود دارد هم باید موقعیت زمانی و مکانی و شرایط مطرح شدن آن بررسی شود و همچنین خصوصیات افرادی که در آن زمان به عنوان عالم و فقیه شناخته می‌شدند و تقابل ائمه با حکومت‌های وقت چگونه بوده، همه در نوع این رابطه تاثیر دارند و باید دقیقاً بررسی شوند و نمی‌توان یک مورد را به همه زمان‌ها و همه موارد تعمیم داد. «الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ» با علم به چند اصطلاح تفاوت دارد! و نمی‌توان هر شخصی را در این مقام قرار داد و او را به عنوان «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» در مقام رسول خدا قرار داد و ولایت تکوینی و تشریحی و تصرف حقوقی که خود رسول خدا برای خودش قائل نبوده، برای او قائل شد و لذا گسترش اختیارات و توجیه آن با استفاده از این احادیث قابل قبول نیست.

عالم کسی است که جلوی «تحریف» و «غلو» را بگیرد و سدی در برابر قشری‌گری و جهالت باشد نه آنکه خود عامل تحریف و غلو باشد و یا آنکه

عده‌ای را دور خود جمع کند و به قشری‌گری و جهالت دامن بزند و طاغوت‌های با ظاهر فریبنده دینی ایجاد کند و حال آنکه تاریخ مملو از این افراد است و شایسته است که کتابی تحت عنوان جنایات علما و افراد و حکومت‌های به نام دین نوشته شود زیرا خون‌های ریخته شده در این راه، و غارت‌های انجام شده به نام دین، صفحات بزرگ‌تر و فجایع بزرگی را در تاریخ رقم زده و بذرهای کینه و نفرت دامنه‌دار و ریشه‌داری را تا چندین نسل پاشیده و اختلافات مذهبی ایجاد کرده است و مدت زیادی لازم است تا انسان‌ها و حکومت‌ها به سر عقل بیایند و در روح و هدف اصلی انبیا که قسط و عدل بوده تامل کنند و در دام‌های فریبنده به نام دین و مذهب گرفتار نشده و آلت دست نشوند. علمایی که مصداق این گفتار پیغمبر اکرم هستند که فرمود «قَسَمَ ظَهْرِي رَجُلَانِ، عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ وَ جَاهِلٌ مُنْسِكٌ» یعنی «دو گروه پشت مرا شکستند و خرد کردند، عالمِ پرده‌در و نادان عبادت‌کننده».

لذا بیان این موضوعات برای روشنگری به یک وظیفه اجتماعی و دینی و مذهبی برای جلوگیری از تکرار این فجایع و حوادث در تاریخ بشر و بالاخص شیعه تبدیل شده است.

«رُبَّ حَامِلٍ فَفَهٌ بِفَقِيهِ» گفته پیامبر است که چه بسا حامل و حمال فقه که فقیه واقعی نیستند و باید از فقهای واقعی که «المؤمنون من الفقهاء» هستند تشخیص داده شوند و این طور نباشد که از این موضوع برای تسلط بر جان و مال مردم استفاده شود.

بنابراین ولایت باید در جهت رشد و بینایی و بصیرت باشد نه در جهت جلوگیری از رشد و بینایی و بصیرت. «ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» یعنی دعوت مسلمانان به خدا هم از روی بصیرت است نه تابعیت چشم و گوش بسته و کورکورانه، تا چه رسد به تبعیت از فقهایی که خود آنها هم اهل بصیرت نیستند و مقلد هستند که چنین افرادی «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ

الْآخِرَةَ» هستند و «ذَلِكَ هُوَ خُسْرَانُ الْمُبِينِ»

و این بحث‌ها هم برای پیدا کردن بصیرت و رهایی از خسران مبین است و رهایی از اسارت‌هایی که به این نام‌ها مردم را اسیر و برده خود کرده است و طبقه‌پذیر نشوند و «أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارُ الْبَوَارِ» که کفران نعمت توحید است. و لازم دانستن تابعیت مطلق و بی‌چون و چرا از آنها هم مصداق شرک است و از آیاتی که برای این منظور استفاده می‌شود مانند «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» هم چنین برداشتی صورت نمی‌گیرد زیرا که چنین تسلطی خود باعث فساد می‌شود و این «اولی» هم از جنس اولویت است و از ریشه «ولی» نیست که چنین برداشت و استفاده‌ای از آن بتوان کرد. طبق آیاتی که در قرآن وجود دارد پیغمبر تاکید می‌کرد که «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» و «أَنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» و «أَنَا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ نَذِيرًا دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ وَ سَرَاجًا وَ مِنِيرًا» که مسأله روشنی‌بخشی و ارشاد و تبشیر و انذار مطرح است نه مسئله تحکم و تسلط و اطاعت بدون قید و شرط و بعد هم توسعه دادن دامنه‌اش از پیامبر به نواب خاص و نواب عام و سایر افرادی که خودشان را صاحب رای می‌دانند!

در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» هم «اولی» به معنی صاحبان است و «اولی الامر» یعنی صاحبان امور اسم جمع است و اسم مفرد هم ندارد و از ریشه «ولی» هم نیست که بتوان آن را به «ولی امر» تعبیر کرد و بحث کیفیت مدیریت و رهبری جامعه است که در آیات دیگری مانند «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» که مخاطب «یأمرکم» تمام و عامه مسلمانان هستند و همه جامعه در اینکه امانت به دست اهل آن سپرده شود سهیم هستند و چون تک تک مردم نمی‌توانند تصدی همه امور را انجام دهند سهم خود را با انتخاب انسان‌های شایسته و امانتداران واقعی جامعه ادا می‌کنند تا با مدیریت در شئون مختلف اجتماعی جامعه را اداره کنند و خود مردم باید دخالت

کنند و بهترین‌ها را انتخاب کنند موظف هستند که این امانت را مراقبت کنند و به اهلش بسپارند.

در ادامه آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» هم می‌گوید «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» یعنی اگر اختلاف و نزاعی در این بین پیش آمد آن را به خدا و رسول ارجاع دهید و همین امر نشان می‌دهد که اطاعت از «اولی الامر» به هیچ وجه در مقام اطاعت از خدا و رسول نیست و لذا استفاده از این آیات برای تسلط یک فرد یا تیپ خاص بر انسان‌ها و جامعه مصداق «يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» بوده و فجایع بزرگی را در تاریخ به وجود آورده و نسل‌های بعدی را هم گرفتار خواهد کرد.

بنابراین تسری اطاعت به «اطاعت بی چون چرا» در اسلام وجود ندارد چنانچه از حضرت علی هم هست که «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» یعنی اطاعت بی چون و چرا و مطلق وجود ندارد زیرا به سلطه‌گری و استبداد منجر می‌شود قیام ائمه شیعه در برابر حکومت‌های وقت به خاطر این بود که این برداشت سیاسی از اطاعت حاکم و جایز نبودن مخالفت با حاکم وقت را غلط می‌دانستند و آن را رجوع به عهد جاهلیت قلمداد می‌کردند زیرا در زمان جاهلیت هم اطاعت بی قید و شرط از رئیس قوم وجود داشت و این امتیازات به نسب‌ها و منسوبین هم تسری می‌یافت. در زمان بنی‌امیه و معاویه و حاکمان بعد از او مسایلی مطرح شد و احادیث زیادی ساخته شد تا بر اساس آن حکومت خود را توجیه کنند آنها حتی منع می‌کردند که کسی از «شُرک» صحبت نکند چون می‌دانستند اگر موضوع «شُرک» باز شود خودشان مصداق «شُرک» خواهند بود و از همین رو بود که شیعه در برابر حاکمان وقت قیام کرد و سلطه حاکمان را نپذیرفت و آن را مصداق شرک تلقی کرد و به مخالفت برخاست. در طول تاریخ حکومت‌های شیعی هم پس از قیام‌هایی در گوشه و کنار تشکیل شد مانند

ادریسیان (در مغرب) و حکومت علویه و دیالمه (در گیلان و مازندران و گرگان) و حکومت فاطمیین (در مصر) و آل بویه (در دیلم) و سریداران در سبزوار که همگی در اعتراض به سلطه حاکمان وقت و انحراف از توحید شکل گرفته بود و امامان شیعه هم با صحبت‌هایی که داشته‌اند همواره نسبت به این انحراف‌ها واکنش نشان داده‌اند و هشدار داده‌اند ولی در این دوران‌ها مسایل ظاهری دیگری پدید آمد و مرسوم شد که اصل قضیه، که مبارزه با شرک و مظاهر شرک بود به حاشیه رفت و برای آنکه حکومت‌شان سمبلی داشته باشد که شناخته شوند روی مسایلی مانند عزاداری امام حسین در ایام محرم تمرکز و تاکید بسیار می‌شد، و جشن گرفتن تولدها و اعیاد ذی‌الحجه و ساختن مقبره برای امامان شیعه به موضوعات عمده آن دوران تبدیل شد و موضوع علاقه به اهل بیت و نفرت نسبت به مخالفین آنها موضوع مبارزه با مصادیق شرک را تحت الشعاع قرار داد. بعضی از حاکمان که به علایق مردم آگاه بودند فقها را حاکمان اصلی معرفی می‌کردند و خود را نواب آنها می‌دانستند تا به حکومت خود امتیاز بدهند و دوباره مرسوم شدن القاب و سمت‌ها و مقام‌ها و سلسله مراتبی که مجدداً همان سلطه را در قالبی جدید حکفرما می‌کرد و باز همان روابط متتها در شکلی جدید حفظ می‌شد تا به زمان قاجاریه و مشروطیت و زمان حاضر رسید که اکنون این روابط و حکومت‌ها شکل قانونی به خود گرفته است.

فرقه‌های زیادی بین مسلمین به وجود آمد و هر یک دیگری را مشرک می‌دانستند و به جنگ و خونریزی می‌پرداختند و چه بسیار حکم‌هایی که با فتوای فقها شکل گرفت و خون‌هایی ریخته شد و چه بسیار فقهای که با فتوای فقهای دیگر سرشان بالای دار رفت! پس از آن عده‌ای بر آن شدند که به جمع‌آوری آراء و احادیثی بپردازند که اکثر و یا تمام فرقه‌ها بر روی آن اجماع دارند و ملاک را بر اجماع مسلمین قرار دهند تا اختلافات از میان برداشته شود. ولی مطلق‌گرایی و تعصبات مانع از این می‌شد که همه روی

این موضوعات به اجماع برسند چون مجتهدان واقعی خیلی کم بوده‌اند و اکثر آنها دنباله‌رو فقها و مجتهدین دیگر بوده‌اند. فقاقت در معنای اصطلاحی آن هم «افتاء» بود و برای حل مستحذات زندگی و به تناسب نیاز آن زمان و فقها هم در بیان اینکه حکمی «حکم الله» است بر اساس اصول مسلم اسلامی مسئولیت بزرگی داشته‌اند. با این حال اعتماد کردن و دادن مسئولیت فقط به فقها به معنی برداشتن مسئولیت از مردم نیست زیرا انسان هرگز از مسئولیت خالی نیست و هر زمان باید مراقب باشد تا از جاده اصلی منحرف نشود و شرط این اعتماد هم «آگاهی و عدالت و بصیرت» است که باید در «اجتهاد فقها» لحاظ شود.

اول، «آگاهی» به اسلام اصیل و راستین که مستندات آن قرآن است و احادیث صحیح و تشخیص آنها از احادیث سقیمه و جعلی و مسائل اجتماعی و عقلی و احاطه به صحت و سقم تحول فقه.

دوم، «عدالت» و منحرف نشدن از مسیر عدل به خاطر کسب منافع مادی و یا در اثر تعریف و تمجید از دست ندادن، استقلال فکری و ایمانی.

سوم، «بصیرت» و داشتن دید صحیح و آگاهی به زمان و شرایط حال حاضر که اگر فاقد این بصیرت باشد نه تنها مسئولیتش اجرا نمی‌شود بلکه مردم را هم به گمراهی و بدبختی می‌کشاند بنابراین شرط مرجعیت عامه، اطلاع کافی از اوضاع و احوال زندگی اجتماعی و روابط ملی و بین‌المللی است.

در صورتی که این شرایط را نداشته باشد مصداق «أَحْلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» است که نعمت خدا را به کفر و مرجعیت را به ضال و گمراه‌کنندگی تبدیل می‌کنند.

توحید سیاسی

در نامه‌ای که حضرت علی(ع) به مالک اشتر و در زمان سفر به مصر به او

می‌نویسد در مورد تشکیلات سیاسی سفارشاتمی به او می‌کند و برای تشکیلات و نهادهای سیاسی در حکومت اسلامی موضوع «استصلاح اهلها» و رشد عموم مردم را مطرح می‌کند و می‌فرماید که برنامه‌ریزی‌ها باید برای رشد انسانی و تربیت و آموزش و پرورش تمام مردمی که اهل یک کشور هستند باشد و نه انحصار آن برای یک تیپ خاص که طرفدار حکومت هستند زیرا سرمایه‌های اصلی یک جامعه مردم آن جامعه هستند و این نشان می‌دهد که حضرت علی در ۱۴ قرن قبل دولت را به عنوان خدمتگزار مردم معرفی کرده نه «آقا بالاسر»، و مردم صالح و سالم، خودشان مراقب اوضاع هستند و نیازی به کنترل مداوم آنها نیست و ترس از عدم اطاعت و فرمانبرداری مردم هم وجود ندارد.

حضرت علی(ع) در بیان فلسفه حکومت توحیدی و ولایت به دو جنبه انسانی اشاره می‌کند که با «خودسازی» و «رفتار اجتماعی با مردم» سروکار دارد.

در مورد «خودسازی» روی چهار نکته «تقوی»، «ایشان»، «تشخیص و آگاهی به فرایض و سنن اسلامی در قرآن» و «داشتن شخصیت مثبت و یاری‌دهنده در همه جریانات زندگی» با قلب و دست و زبان و به کار بردن تمام نیرو و استعداد در راه اهداف انسانی و خدایی تاکید دارد.

ایشان در جملاتی که در توصیف «خودسازی» بیان می‌کند می‌فرماید «وَلَا يَشْقَى الْأَمْعَ حَجُودَهَا وَاضَاعَتَهَا» که حجود و اضاعه مربوطه به کسی است که فرایض و سنن فقهی را به طور کامل و به اقوال مختلف می‌داند ولی آنها را برای خودنمایی بیان می‌کند و در عمل آنها را اجرا نمی‌کند و در واقع دانش خود را ضایع می‌کند.

در ادامه می‌فرماید: «أَمْرٌ أَنْ يَكْسُرَ نَفْسُهُ عِنْدَ الشَّهَوَاتِ» در زمان به قدرت رسیدن وسوسه خودخواهی و خودنمایی و قدرت‌نمایی و تحمیل امیال خود به دیگران بر شخص غلبه می‌کند و لذا شکستن نفس مقابله با این

میل نفسانی است در زمان تهاجم امیال و توزیع قدرت به جای تمرکز آن در یک قسمت.

وقتی شخصی در رأس حکومت قرار می‌گیرد طبیعتاً برای رفع نیازها و اعمال خواسته‌های خود از ابزارهایی که نیروی اجتماع در اختیار او گذاشته است استفاده می‌کند و اینجا حضرت علی(ع) به سوءاستفاده از نیروهای اجتماع برای پیاده کردن خواسته‌های شخصی هشدار می‌دهد و برای ارزیابی نحوه عملکرد حکومت به نظر مردم و آنچه بر زبان بندگان صالح خدا جاری می‌شود توجه می‌کند و آن را ملاک عمل و قضاوت در مورد حاکم می‌داند.

در قسمت دوم نامه، حضرت علی «تجربه توحیدی» خود را در «سیاست» در اختیار مالک قرار می‌دهد و به صورت «دعا» مطالبی را بیان می‌کند و از خدا می‌خواهد که با رحمت و وسع‌اش و قدرت عظیمش تمایل و رغبتی به انسان بدهد که وقتی می‌خواهد اراده خودش را اعمال کند آن را در طریق تحقق اراده عادلانه حق انجام دهد و برای خودش و نماینده‌اش از خدا می‌خواهد که در مقابل دسته‌بندی‌ها و تعریف و تمجید مردم تنها «رضای خدا» را در نظر داشته باشند و در مقابل سوالات، به مردم پاسخگو باشند و هر جا کوتاهی صورت گرفته باشد، عذر واضح داشته باشند و لیاقت حسن ثنای مردم را داشته باشند و بزرگوار باشند و هر کار می‌کنند بزرگواری آنان بر مردم آشکارتر شود و احترام مردم را بیشتر جلب کنند و ختم کار هر دو سعادت و خوشبختی و شهادت باشد.

در قسمت سوم نامه به مالک اشتر، حضرت علی(ع) «اصول اساسی نهاد حکومتی در اسلام» را بیان می‌کنند و با تعیین خط مشی، مسائل واقعی جامعه را در نظر گرفته و خطوط اصلی «توحید سیاسی» را رسم می‌کند تا عموم مردم «توحید» را لمس کنند و تنها در این حالت به یک جامعه توحیدی می‌توان دست یافت. چون در عالم حرف و کتاب و فلسفه، نمی‌توان از توحید دم زد ولی در رابطه خود با مردم تجاوز و تعدی انجام

داد و با دسته‌بندی و تبعیض و ترجیح یک صنف بر بقیه مردم عمل کرد، که نشان می‌دهد تا چه حد از عملکرد توحیدی فاصله دارد.

حال آنکه در این نامه می‌بینیم که علی(ع) چه اندازه به «ارزش‌های انسانی» اهمیت می‌دهد و با تذکر دادن به رهبر و والی آینده مصر چقدر نگران آن است که مبادا از قدرت و ولایت و فرماندهی سوءاستفاده شود و به انسان‌ها به نظر بی‌حرمتی نگاه شود و تا چه اندازه نسبت به تعصب دینی و تحمیل یک عقیده بر سایر عقاید در جامعه هشدار می‌دهد.

این متن، اصل درخشنده‌ای است که باعث افتخار نظام اسلامی است که با صراحت به حاکم خطاب شده است و با تاکید گفته شده است که مبادا چنین شود: «وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ» موكداً هشدار می‌دهد که با مردم با وحشی‌گری و خشونت رفتار نشود و با بی‌رحمی و بی‌انصافی به مردم بی‌دفاع اعمال قدرت نشود و استفاده از آنها را برای خود غنیمت نشمرد. بنابراین مشخص می‌شود که از دیدگاه حضرت علی و این نامه طبیعت حاکم بودن، زور گفتن و استفاده از مردم بی‌دفاع است که در نظام توحیدی و اسلامی این خاصیت درنده‌خویی از حکومت گرفته شده و نهی شده است زیرا حکومت باید ناشی از اراده خود مردم باشد و نمی‌توان آن را به ضرر خود مردم به کار برد.

در ادامه می‌گوید: «فَأَنَّهُمْ صِنْفَان» مردم بر دو گروه هستند «أَمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ وَ أَمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» یعنی مردم یا برادر تو هستند در دین و یا مانند تو انسان هستند در آفرینش. این نکته مهمی در حکومت‌داری است که باید حقوق کسانی که در دین با تو هم‌کیش و هم‌مسلك نیستند را به خاطر اینکه انسان هستند و در آفرینش نظیر تو هستند، دقیقاً رعایت کنی و به خاطر تفاوت دین و عقیده، حق‌نداری آنها را از حقوقی که مانند سایر مسلمان‌ها دارند، از حق تحصیل و زندگی و امکانات اجتماعی محروم کنی و هر دو گروه مردم در یک ردیف قرار دارند و درجه یک و درجه دو

ندارند و حقوق هر دو در یک سطح بایستی رعایت شود.

حال این مردم ممکن است لغزش و افراط کاری هم داشته باشند که بلافاصله به آن اشاره می‌کند: «يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلُّ وَ تَعْرَضُ لَهُمُ الْعِلَّةُ» یعنی در صورت لغزش و افراط کاری وظیفه تو اصلاح و ارشاد آنها است و اضافه می‌کند «وَ يُوتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْحَمْدِ وَالْخَطَاءِ فَأَعْطَهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ تَعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ» یعنی اگر از آنها به صورت عمد یا خطا کارهایی سر زد، گذشت داشته باش و آنها را نادیده بگیر و البته اصلاح کن و به مسائل و بیماری‌های اجتماعی که به وجود آورنده آن هستند توجه کن و راه حل و درمان آن را پیدا کن. مسئله دیگر که در این نامه مطرح می‌شود مصالح عمومی و ترجیح آن بر مصالح شخصی است و گفته شده است: «أَحَبُّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمُهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَةِ» که به سه موضوع «حق و عدل و رضایت عمومی» اشاره می‌کند و می‌گوید محبوب‌ترین کارها عبارتست از رعایت حق، عدل یعنی دوری از افراط و تفریط، نه توقع داشته باشی همه در سطح و مراحل بالا باشند و نه بی توجه باشی به عموم مردم و جامع بودن در اجرای کاری که رضایت عموم مردم را در بردارد و اگر عده کمی در جهت مصالح عمومی تحت فشار باشند بهتر است تا عده زیادی در جهت مصالح عده کمی تحت فشار و زحمت باشند ولی در نزد والی همه مردم با هم برابر هستند و هیچ کس بر دیگری برتری ندارد.

در جامعه، عده‌ای از مردم که خود را از خواص می‌دانند ممکن است وجود داشته باشند که خیلی پرتوقع هستند و با نزدیک شدن به حاکم و طبقه حاکمه موقعیت‌هایی کسب می‌کنند و با اینکه بیشتر امکانات را در اختیار دارند و دست‌شان بازتر است در زمان مشکلات کمتر کمک می‌کنند و مدام در طلب امتیازات بیشتر هستند و دوستان و آشنایان خود را با سفارش و توصیه در سمت‌ها و پست‌ها و موقعیت‌های مهم قرار می‌دهند.

ولی عامه مردم چنین نیستند و نکته برجسته‌ای که در این نامه به آن اشاره شده این است که می‌گوید: «این است و جز این نیست که تنها عامه مردم می‌توانند با همکاری و وحدت در برابر مشکلات پایداری کنند و دین و مملکت را حفظ کنند» و لذا باید همیشه نظر عامه مردم را در نظر گرفت.

نکته دیگری که در «توحید سیاسی» اهمیت دارد تذکر شرایطی است که ممکن است والی و حاکم را از راه توحید منحرف کند. در اینجا حضرت علی هشدار می‌دهد و خیلی سفارش می‌کند که در انتخاب افرادی که اطراف حاکم هستند و با او کار می‌کنند چقدر باید دقت شود و این افراد باید چه خصوصیتی داشته باشند و صفاتی را برای اهل مشاوره با این عبارت بیان می‌کند:

«الْحَقُّ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَالصِّدْقِ» یعنی خودت را با افرادی که اهل «ورع» و «صدق» باشند همراه کن.

اهل ورع کسانی هستند که برای خوشایند حاکم و کسب امتیازات بیشتر از او به تعریف و تمجید و تملق نمی‌پردازند و پرهیزکاری آنها اقتضا می‌کند که با تعریف و تملق بیجا، حاکم را چنان بالا نبرند که به طمع مشرک بودن بیفتند و خود را هم‌ردیف خدا و رسول بدانند و بر مردم تحمیل کنند. اهل صدق هم در بازگویی و انتقال اخبار راستگو هستند و وقایع را چنان که هست به اطلاع حاکم می‌رسانند و با خوب جلوه دادن اوضاع حاکم را به اشتباه نمی‌اندازند و حاکم باید شرایط را به گونه‌ای فراهم کند که چنین افرادی با او کار کنند و به خاطر راستگویی‌شان از اطراف او پراکنده نشوند.

سپس تاکید می‌کند: «ثُمَّ ضَعُفُهُمْ عَلَى أَنْ لَا يَطْرُقُوكَ» اطراء به معنی تعریف کردن بیش از حد و تملق گفتن است و در اینجا می‌گوید آنها را وادار کن که به تو اطراء نکنند و تو را بیش از حد بالا نبرند و مرتب از تو تعریف نکنند تا تو خوشت بیاید و در باطن کم کم گوش تو به تعریف

شنیدن عادت کند تا اگر روزی تو را با این آداب و القاب و احترامات صدا نکردند با آن برخورد کنی «و لا یحبوک بباطل کم تفعله» یعنی وقتی کاری که نباید می‌کردی را انجام ندادی به وظیفه‌ات عمل کردی و ذکر مرتب این مطلب که تو می‌توانستی زور بگویی و نگفتی باعث می‌شود که تو فکر کنی می‌توانی روزی هم اگر دلت خواست زور بگویی. و نکته برجسته ذکر این مطلب است: «فان کثره الاطراء تُحدثُ الزهو» یعنی وقتی از یک فرد تعریف و تمجید زیاد به عمل آمد، کم کم در او «زهو» ایجاد می‌کند. «زهو» به معنی خودپسندی و خودشیفتگی است که ناشی از تعریف بی حد و بی جا است «و تُدنی عن العزّه» و این باعث می‌شود که شنونده خودش را گم کند و به سرکشی بیفتد و باعث می‌شود کم‌کم اطراف او را افراد پست و متملق احاطه کنند و خود او نیز به دنائت و پستی گرایش پیدا کند. در جای دیگر هم حضرت علی در این مورد گفته که «به صورت مداحان خاک پاشید» زیرا شنیدن مداحی انسان را فاسد می‌کند و شنیدن مداوم این تعریف و تمجیدها باعث می‌شود امر به خود انسان مشتبه شود که در روی کره زمین کسی از او برتر و مقرب‌تر نیست و لذا حرف‌ها و اوامرش هم «لازم الاطاعه» است و مقدمه آن است که از راه توحید خارج و به راه شرک وارد شود.

نکته دیگر این است که به تعبیر حضرت علی، والی باید نور چشمش عدالت باشد «و ان افضل قره العین الولاه استقامه العدل فی البلاد» و باید به گونه‌ای پایه امور گذاشته شود که اگر خود او هم حضور نداشت عدالت برقرار باشد و کارها قائم به شخص نباشد و کارها در مجرای عدالت بگردد و این باعث ظهور دوستی و مودت بین مردم و افراد دست‌اندرکار می‌شود: «و ظهور موده الرعیه» و این دوستی و مودت هم با زور و اجبار و یا به فشار تبلیغات ایجاد نمی‌شود «لا تظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم» یعنی این دوستی و مودت تنها وقتی که سینه‌های مردم و دل‌های مردم سالم باشند

ایجاد می‌شود و این فرماندهی هم وقتی ارزش دارد که مردم با سلامت باطن و صدورشان او را دوست داشته باشند و لذا در حالت نادانی و بیماری نگه داشتن مردم و وادار کردن آنها به اطاعت از این دیدگاه فاقد ارزش و اعتبار است و نظر و نصیحت مردم آگاه که بر امور احاطه داشته باشند با ارزش است و نه افراد ناآگاهی که برای خوشامد حاکم مدام از او تعریف و تمجید می‌کنند.

بنابراین موقعیت جامعه در نظام اسلام اینگونه بیان می‌شود و ارتباط مردم و حکومت با این جمله تکمیل می‌شود: «و قلّه استئفال دولهم» یعنی در این صورت مردم سنگینی این حکومت را هر چه کمتر احساس می‌کنند، پس دولت باید هر چه می‌تواند سنگینی خود را از دوش مردم بردارد نه اینکه مردم حس کنند که حکومت مانع رشد آنها در زندگی است و آرزو کنند که یک روز صبح از خواب بیدار شوند و ببینند که حکومت از میان رفته و آن سنگینی از روی دوش‌شان برداشته شده است. در نظام اسلامی مردم باید اولاً صاحب‌نظر باشند و ثانیاً راجع به کار والی نظر مورد احترامی داشته باشند و ثالثاً اگر جایی بین والی و مردم اختلافی پیدا شد به کتاب و سنت مراجعه کنند یعنی هم حق اختلاف و اعتراض برای مردم به رسمیت شناخته شده و هم والی را از تحمیل خواسته‌های خود به مردم منع کرده است و ملاک را در موارد اختلاف همواره کتاب و سنت قرار داده است، آن هم سنت رسول در صورتی که مفرق نباشد یعنی اگر سنت هم باعث تفرقه شود سنت پیغمبر نیست و باید به کتاب خدا رجوع شود و وحدت را حفظ کرد.

قضاوت

منصب دیگری که برای فقیه قایل هستند منصب «قضاوت» است که مسئولیت آن از افتاء کمتر نیست و در احادیث معتبر و متواتر گفته شده که «قضاوت» را یا پیغمبر انجام می‌دهد یا وصی پیغمبر یا «بدبخت‌ترین مردم»

یعنی اگر کسی خودش را در معرض قضاوت قرار دهد باید عدالت و احاطه خیلی زیادی داشته باشد تا به هیچ سمتی کشش نداشته باشد و رفع خصومت بین مردم و تعادل ایجاد کند و اگر نتواند این مسئولیت را صحیح به انجام برساند جزو بدبخت‌ترین مردم خواهد بود. فجایعی که در اثر قضاوت‌های نادرست به دست قاضی‌های غیرعادل به وجود آمده در تاریخ اسلام کم نیست و این به خاطر آن است که در عزل و نصب قضات این ظرافت‌ها و توحید سیاسی که لازمه این منصب است مورد توجه قرار نگرفته است و اینگونه نباید باشد که به خاطر کمبود افراد با صلاحیت، قاضی‌هایی فاقد صلاحیت لازم در این منصب قرار گیرند و مسئولیتش را فرد دیگری برعهده بگیرد و به دستور فرد دیگری حکم صادر کند! که فجایع بزرگی به این طریق به وجود آمده است.

از روزی که جامعه بشری تشکیل شد بلافاصله مسئله مدیریت افراد بشر و اداره جامعه مطرح شد و با به وجود آمدن حکومت‌ها فجایع بشری هم به وجود آمد و اطاعت تبدیل به بالاترین معیار شد، معیاری بالاتر از مزایای طبیعی و از جنس قدرت‌های اکتسابی و لذا باید با استفاده از تجربه‌های تلخ در طول تاریخ بشر و ترسیم خط‌مشی جدید، تحولی و انقلابی ایجاد شود و روزنه‌های نویدبخشی برای بشریت پیدا شود و با در نظر گرفتن نظام توحیدی اعتقادی، بشر از وجود طاغوت‌هایی که اطاعت را در بالاترین حد آن به جامعه تحمیل می‌کنند، رها و آزاد شود. با درک درست توحید، سلطه بر انسان از هر نوعش نفی می‌شود و هر نوع اصر و اغلالی حتی از نوع دینی‌اش از دست و پای انسان برداشته می‌شود.

در اروپا به خاطر سوءرفتار کلیسا که بدون آنکه اهلیت داشته باشد در تمام شئون مردم دخالت می‌کرد مردم را به جایی کشاند که قلمرو دین را از قلمرو زندگی و مدیریت جامعه جدا کنند.

در منطق اسلام و شیعه هم عدل برای این است که به انسان‌ها اطمینان

ببخشد که خدای قادر در رفتارش با انسان، اراده او را محترم می‌شمارد و ظلمی هم در کار نخواهد بود و لذا واسطه‌ها و سلطه واسطه‌ها هم پذیرفتی نخواهد بود. آن هم با استناد به احادیثی که صحت آنها مورد تأیید نیست و واجب است که مردم را از اصر و اغلال نجات داد، زیرا در بسیاری از این احادیث که «ظَنُّی الصُّدُورَ وَ ظَنُّی الدَّلَالَه» هستند به قیمت بی‌اعتبار کردن قرآن خواسته‌اند برای برخی از این واسطه‌ها اعتباری دست و پا کنند که برای این کار باید «راویان احادیث» و زمان و مکان آنها بطور دقیق مورد بررسی قرار گیرند و در قابلیت توسعه دادن و تعمیم آن به سایر زمان‌ها هم تحقیق شود. بنابراین توحید سیاسی رهایی از تبلیغات و تملق‌هایی است که به نام اسلام صورت می‌گیرد تا عده‌ای را بر مردم مسلط کنند و هدفش سلطه‌گری و امر و نهی کردن و پذیرفتن بدون قید و شرط مردم است.

حال آنکه در اسلام واسطه‌گری هیچ طبقه‌ای پذیرفتنی نیست و تمام مردم مکلف هستند که در اصول عقاید خود به اجتهاد برسند و با عقل و درک و فهم خود آن را بپذیرند و در فروع هم به هیچ وجه تقلید به معنی پیروی بی‌قید و شرط از فرد یا شخص دیگری مطرح نمی‌باشد و کسب اطلاع از فرد مطلع مانند فردی است که در امور پزشکی از فرد مطلع که پزشک است استفاده می‌کند و هیچ پزشکی فرد را موظف به اطاعت بی‌قید و شرط از خود و در همه موارد نمی‌کند و فرد مختار است که در هر مورد به پزشک متخصص آن مراجعه کند و از اطلاعات و راهنمایی‌های آن پزشک استفاده کند.

بنابراین تغییر دادن این روش به سمتی که از آن سلطه و سلطه‌پذیری نتیجه‌گیری شود دور شدن از مسیر توحید است و قابل قبول نمی‌باشد و اگر توحید درست درک شود این انحرافات توان وارد شدن به میان جامعه و مردم را نخواهد داشت.

کما اینکه در حدیث از حضرت علی(ع) آمده است «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقِ

فی مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» یعنی هر گاه اطاعتی از مخلوق و هر فردی، با اطاعت از خدا منافات داشت آن اطاعت مجاز نمی‌باشد و در همه حال باید مسیر توحید را در نظر داشت و چیزی که خلاف مسیر رشد انسان‌ها باشد، «لازم‌الاتباع» نیست.

آیه قرآن: «لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» می‌گوید بندگی باید فقط برای خدا باشد یعنی آزاد کردن از سایر بندگی‌ها زیرا وقتی انسان بنده هیچ‌کس نبود آن وقت بنده خداست و آزاد شدن از قیدهای اسارت بار.

وقتی مسئله توحید باز بشود به دنبال آن مسئله نبوت و معاد و امامت و عدل باز می‌شود و باید روی آن دقت شود که در حد یک کلمه و حرف باقی نماند و باید ببینیم که ما واقعاً چقدر موحد هستیم و بعد کسانی که می‌خواهند در جامعه منشأ اثر باشند به درجه‌ای از درک توحیدی رسیده باشند تا دچار سلطه‌گری و سلطه‌پذیری نشوند و زنجیری بر زنجیرهای قبلی اضافه نکنند و با ایجاد تشکیلاتی به نام اسلام خود را شریک خدا قرار ندهند و سلطه‌گر نشوند. اینکه حکومت از مردم تنها «اطاعت» بخواهد غیر توحیدی است چنانچه در خطبه ۳۴ نهج‌البلاغه حضرت علی(ع) در میان حقوق و تکالیفی که مردم و حاکم متقابلاً نسبت به هم دارند می‌گوید: «ای مردم محققاً برعهده شما حقی است و برعهده من به عنوان حاکم هم حقی است». اول تکالیف خودش را بیان می‌کند به این معنی که اگر تکالیف خودش را به عنوان حاکم انجام ندهد حقی هم نخواهد داشت و اگر تکالیف را انجام داد آن وقت آن حقوق را پیدا می‌کند و جالب این است که در هر دو مورد حقوق طرفین کلمه نصیحت یعنی تذکر دادن وجود دارد و خیر و صلاح جامعه را در نظر گرفتن و جزو تکالیف و وظایف مردم است که حاکم را نصیحت کنند و اگر نصیحت نکنند حق حاکم را ادا نکرده‌اند و این جمله‌ای است که هیچ حاکم دیگری تا به حال نگفته است و همین است که حکومت علی(ع) را حکومت توحیدی قرار داده است و در این جامعه

وجود آزادی بیان و امر به معروف و نهی از منکر آزاد و بدون ترس و لرز از عواقب آن جزو لوازم اولیه است و حکومتی که در آن ترس از عواقب اعتراض به حاکم وجود داشته باشد چگونه می‌تواند ادعای حکومت توحیدی داشته باشد؟

شرایط قاضی در نظام توحیدی

در مورد قضاوت و حکم کردن بین مردم که یکی از ارکان اساسی مدیریت اسلامی است باید دقت کرد که از آنجا که حکم قاضی باید ضمانت اجرایی داشته باشد و تمام دستگاه اجرایی باید در خدمت احکام صادر از قضا باشد این قضاوت باید قضاوت به عدل باشد به همین دلیل است که حضرت علی آن را به «قضات العدل» بیان می‌کند تا فلسفه وجودی قضاوت را که همان برقراری عدل در نظام اسلامی است را مشخص کند تا اگر انحرافی هم در نظام اسلامی پیش آمد به خاطر استقرار عدل، دستگاهی باشد که انحراف را نشان دهد و وسایل بازگشت و استقرار عدل را تأمین و تضمین کند و در اینجا چهارده شرط را برای مقام قضاوت ذکر می‌کند که از یک طرف با نیروی اجرایی که در اختیار آرای صادره از قضاوت اسلامی قرار دارد و از طرفی هم با واقعیات امور و عموم مردم برای احقاق حقوق انسان‌ها و رفع هر گونه تبعیض و استقرار عدل عمل کند زیرا صاحب حکومت در واقع خود مردم هستند.

حضرت علی در نامه به مالک اشتر این شرایط را برای قاضی برمی‌شمارد که لازمه صفات قاضی در نظام قضایی اسلام است و با انتخاب محترم‌ترین مردم در مقام قضاوت باعث می‌شود مردم احساس امنیت کنند و زمینه کار و فعالیت بیشتر با امیدواری به آینده و عدالت فراهم شود و این مقدمه آبادی اقتصادی در یک جامعه توحیدی است. این شرایط عبارتند از:

«مَنْ لَا تَضِيْقُ بِهِ الْأُمُورُ» یعنی افرادی که کارها آنها را به تنگنا

نیاندازد. هم فهیم باشند و هم ظرفیت وجودی بالا داشته باشند. و «لا تَمَحْكُهُ الْخُصُومُ» طرف قضیه، با تعریف و رشوه و یا با ناله و فغان، او را تحت تاثیر قرار ندهد و او در این آزمایش نوسان پیدا نکند.

«و لا يَتَمَادِي فِي الزَّلَّةِ» لغزش پیدا نکند و اگر هم مرتکب اشتباهی شد و متوجه اشتباهش شد روی آن اصرار نکند و وقتی فهیمد اشتباه کرده از رجوع به حق خجالت نکشد و خود را به تنگنا نیندازد «و لا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ». نفسش به طمع اشراف نداشته باشد و آنقدر بزرگوار باشد که با پول و مقام نتوان او را خرید و «لا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاءِ» زود قضاوت نکند و با یک شاهد و اولین قرینه به سرعت تصمیم نگیرد و نظر قطعی ندهد و جان و مال مردم را در معرض خطر قرار ندهد و «أَوْفَقَهُمْ فِي الشَّبَهَاتِ» و در مسائل شبهه‌ناک توقف داشته باشد و در صورتی که حتی یک شبهه وجود داشته باشد باید حد را متوقف کرد «وَأَخَذُوا هُم بِالْحُجَجِ» و دنبال این باشد که دلیل قطعی و حجت را پیدا کند و به دنبال اثبات دلخواه خودش نباشد. «أَقْلَهُمْ تَبَرُّتًا بِمِرَاجِعِهِ الْخَصْمِ» وقتی به او مراجعه می‌کنند دلتنگ و ملول نشود و از روی خستگی رای ندهد. و «أَصْبَرُهُمْ عَلَى تَكْشِفِ الْأُمُورِ» و صابرترین افراد برای کشف امور و قضایا باشد «وَأَصْبَرُهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ» و وقتی حکم واضح شد بدون تبعیض و در نظر گرفتن مسائل دیگر و حرف‌ها و سفارش‌ها، حکم را صادر کند. «مَنْ لَا يَزِدُ هِيَةَ اطْرَاءِ» و تعریف و تمجیدها او را منحرف نکند «و لا يَسْتَمِيلُهُ أَغْرَاءِ» و گول نخورد و «أَوَّلُنْكَ قَلِيلٌ» یعنی با اینکه این افراد که واجد تمام این شرایط باشند خیلی کم هستند ولی باید دقت کرد تا کار قضاوت به دست انسان‌های شرور نیفتد زیرا بدترین شرارت‌ها آن است که به نام قضاوت و اجرای عدالت و قانون، جان و مال مردم را در معرض خطر قرار داده و با هوی و هوس حکم صادر کند و به خاطر حفظ مقام و موقعیت خود پا بر روی عدالت بگذارد.

«ثُمَّ أَخْتَرُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ» یعنی بافضیلت‌ترین افراد در این مقام قرار گیرند تا اگر روزی ایجاب کرد تا اشتباه او را گوشزد کند، پذیرا باشد.

در حقیقت برجسته‌ترین رکن از ارکان اسلامی حتی برجسته‌تر از رکن والی، رکن قاضی است. بنابراین قرار دادن افراد بدون صلاحیت در مقام قاضی در واقع بی‌اعتبار کردن نظام اسلامی است هر کس ممکن است در چیزی فضیلت داشته باشد، ولی کسی که می‌خواهد دعاوی بین مردم را رفع خصومت کند و حقوق عامه را که مدعی خاص ندارد احیا کند و گسترش دهد باید کسی باشد که از نظر شخصیت بزرگوار باشد به گونه‌ای که مشکلات او را به تنگنا نیندازد و روحش کم‌ظرفیت نباشد تا تنگ حوصله نشود و قدرت کشف حقیقت را داشته باشد.

در نظام اسلامی اگر هزار گناهکار بخشوده شود بهتر از آن است که فرد بی‌گناهی مجازات و معاقبه شود بنابراین قاضی باید شاهین ترازوی عدالت باشد و به هیچ سمتی تمایل نداشته باشد چون هر یک از طرفین دعوا تمایل دارد که خود را محق جلوه دهد و عواطف قاضی را به نفع خود تحریک کند و قاضی باید مزاج متعادل و اطلاعات کافی داشته باشد تا ضامن اجرای عدالت در محاکم باشد و دائماً در حال محاسبه خود و مراقبه باشد چون او هم ممکن است در جاهایی لغزش داشته باشد و نباید افرادی را در اطراف خود بگمارد که اشتباه او را پنهان کنند و باید به او یادآور شوند تا او را از اشتباه احتمالی بیرون بیاورند نه آنکه مرتب از او تعریف و تمجید کنند و اگر هم اشتباهی کرد آن را تصحیح و جبران کند. «و لا يَخْصِرُ مِنَ الْغَيِّ الِى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ» و خجالت نکشد از اینکه به حق بازگشت کند طمع دریافت هدیه نداشته باشد زیرا طمع انسان را به بدبختی و تباهی می‌کشاند.

قاضی نباید قصد محکوم کردن افراد متهم را داشته باشد و وقتی دید مسئله‌ای شبهه‌ناک است توقف کند.

«أَوْفَقَهُمْ فِي الشَّبَهَاتِ» و پیامبر هم تاکید کرده که وقتی کمترین تردیدی پیدا شد باید اجرای «حَدِّ» متوقف شود زیرا اگر اشتباه باشد و اگر جان یا آبروی فردی به ناحق از بین برود غیرقابل جبران است. و اینطور نباشد که فریاد خون‌ها از جور قضاوت‌های نادرست به آسمان بلند باشد «تَصْرُخُ مَنْ جُورَ قَضَاتِهِمُ الدَّمَاءُ» «و اخذهم بالحجج» و باید در هر مورد دلایل آن را پیگیری کند و حقیقت موضوع را با اقامه دلیل دریابد و با جرم‌ها به عنوان بیماری برخورد کند و درصدد معالجه آنها باشد نه آنکه تنها در پی برطرف کردن آن باشد. در همه موارد موازین عدل و قسط رعایت شود تا به کسی ستم نشود. حکومت باید آسان‌کننده امور باشد و فعالیت‌ها را در جامعه به حرکت بیندازد و میدان را برای مردم باز بگذارد و ایجاد خوش‌بینی کند. اینها از مسائل مهم جهان امروز است تا جهان متلاطم و پریشان به آسانی قرار بگیرد.

نقش توحید سیاسی در آبادی اقتصادی

توحید سیاسی مقدمه آبادی اقتصادی است زیرا وقتی مردم احساس امنیت کنند بیشتر کار می‌کنند و کوشش بیشتر باعث تولید و آبادانی بیشتر در کشور می‌شود. در اینجا با اشاره به اهمیت آبادانی زمین، اهمیت توان اقتصادی مردم هم مطرح می‌شود، زیرا اگر مرتب از مردم پول و مالیات مطالبه شود، بدون آنکه به شرایط مساعد برای کار و آبادانی توجه شود، هم مردم و هم حکومت از بین خواهند رفت. مردم اگر توان اقتصادی خوبی داشته باشند، برای اجرای برنامه‌ها به حکومتی که عدالت را رعایت می‌کند کمک می‌کنند. در مقابل، خراب بودن وضع اقتصادی مردم باعث خراب شدن وضعیت کل کشور می‌شود و این‌ها همه از فساد و بی‌عدالتی حاکمان ناشی می‌شود. بنابراین برای اینکه حاکمان بلای جان مردم نشوند و خدمت‌گزار مردم باشند، تحت عنوان نظام سالم اداری، باید افرادی عهده‌دار امور باشند که

کارگزار واقعی مردم باشند، نه اینکه از روی خوش‌گمانی و یا آشنایی ظاهری، افرادی در سمت‌های مهم قرار گیرند که صلاحیت آن را ندارند. انتخاب افراد با صلاحیت و شایسته، تنها در یک نظام سالم اداری امکان‌پذیر است و همه این شرایط در یک نظام سالم با توجه به توحید سیاسی امکان‌پذیر است.

توجه به گذشته افراد و رفتاری که با امانت‌های مردم داشته‌اند و خدماتی که به مردم ارایه کرده‌اند، در انتخاب افراد با صلاحیت، ملاک تصمیم‌گیری خواهد بود که نهایتاً به آبادی کشور و بهبود وضع اقتصادی مردم خواهد انجامید.

مجلس عمومی در نظام توحیدی

از اصول و ارکان اساسی که در نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر وجود دارد، مجلس عمومی در نظام توحیدی است. وجود مجلس عمومی در نظام اسلامی و توحیدی، برای طرح مسایل و مشکلات اجتماعی جامعه با آزادی کامل مورد تاکید زیاد قرار دارد.

«تَجَلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَاماً فِتْوَاً فِيهِ» در جریان مدیریت جامعه، وقت حاکم متعلق به مردم است و باید زمان و محل خاصی را برای ملاقات‌های عمومی و شنیدن مطالب عنوان شده توسط عامه مردم اختصاص دهد و از این طریق نسبت به اوضاع و احوال اجتماعی آگاهی پیدا کند. در این نامه تاکید شده است که قسمتی از وقت حاکم برای شنیدن خواسته‌های مردم و مطالبی که با آن دست به گریبان هستند اختصاص دهد و خیلی دقیق گفته شده که روزی یکبار، هفته‌ای یکبار، ماهی و سالی یکبار با توجه به نیاز و شرایط زمانی و مکانی در مجلس عمومی حضور داشته باشد و در آن مجلس هم با طراوت و با روی باز با مردم ملاقات واقعی داشته باشد نه اینکه برای حفظ ظاهر، مجلسی نمایشی برگزار کند. در واقع مردم با او

سخن بگویند نه اینکه او برای مردم سخن بگوید. شخص اول مملکت در دسترس همه باشد و هر کس بتواند بیاید و حرفش را بزند. حاکم هم باید نسبت به مردم متواضع باشد نه اینکه حالت ریاست و تفرعن خود را حفظ کند. و فراموش نکند که خدایی که او را خلق کرده و اسباب کار را برای او فراهم کرده تا در این مکان قرار گیرد از او می‌خواهد تا تکلیف خود را در برابر مردم انجام دهد و تکلیف این است که متواضعانه با مردم برخورد کند. در آن مجلس آزادی کامل برای حضور و مطرح کردن نظرات وجود داشته باشد.

«تَفَعَّدُ عَنْهُمْ جُنْدُكَ وَ أَعْوَانَهُ» یعنی نیروهای نظامی و امنیتی خود و حتی دوستان خودت را عقب نگه‌دار تا موجب ترس و وحشت مردمی که می‌خواهند نظر بدهند، نشوند و مردم بدور از نگرانی و تهدید زور و اسلحه، انتقادات و نظرات خود را بگویند. این با مجالس نمایشی و ظاهری تفاوت دارد، که در محاصره کامل دوستان و طرفداران و با حمایت نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی و تحت کنترل کامل انجام می‌شود. در این مجالس امکان مطرح کردن نظر مستقل هم وجود ندارد چه رسد به مخالف!

«حَتَّى يَكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَّعِنٍ» یعنی بدور از ترس اینکه حتی بعدها عده‌ای پیگیر شوند و مزاحم فردی شوند که در مجلسی حرف زده است و او را به دردسر بیندازند و اذیت کنند یا برای خانواده‌اش مشکلاتی ایجاد کنند و یا پاپوش درست کنند.

حضرت علی تأکید می‌کند که مکرراً از رسول خدا شنیده است: «لَنْ تُقَدِّسَ أُمَّةٌ لَا يُوَخِّدُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَّعِنٍ» یعنی هرگز پاک نخواهد شد امتی که در آن حق افراد ضعیف از اقویا بدون ترس و لرز گرفته نشود و این از وظایف حکومت است که جنین فضایی را ایجاد کند تا هیچ عاملی از زور و ثروت و مقام و دوست و آشنا، عاملی برای ظلم قوی نسبت به ضعیف نباشد و همه در ایفای حق خود هم ردیف باشند.

اعتماد کامل بین مردم و حکومت

یکی از ارکان جامعه توحیدی، وجود اعتماد کامل بین متصدیان امور و مردم است و اگر از طرف مردم هر گونه ظنّ و گمانی از افراد حکومت، به ظلم و اجحاف نسبت به مردم وجود داشته باشد، وظیفه حاکم آن است که دلایل و عذر خود را به میان مردم ببرد و با آنها در میان بگذارد تا هرگونه ظن و گمان برطرف شود و مسایل حل شوند. «وَ اِنَّ ظَّنَّ الرَّعِيَةِ بِكَ حَيْفًا فَظَهَرَ لَهُمْ بَعْدُ رُكَّ وَ اَعْدَلَ عَنْكَ ظُنُونُهُمْ بِاصْحَارِكَ فَاِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ وَ رِزْقًا لِرَعِيَتِكَ وَ اعْزَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ» در این جا واژه «فَاصْحَر» به معنی وارد شدن به صحرا است یعنی هیچ مانعی برای برخورد مردم با حاکم وجود نداشته باشد و رو در رو با مردم قرار گیرد و هر یک حرف‌های طرف دیگر را بشنود و مسایل برای هر دو طرف روشن شود.

تنها در این صورت است که مسایل ناگفته و حل نشده وجود نخواهد داشت و اعتماد عمومی جلب می‌شود.

احترام به تعهد

در نظام توحیدی، «حکومت» قبول «تعهد» است و باید به وعده‌هایی که به مردم می‌دهد و به تعهد خود پایبند باشد و نسبت به اجرای آن التزام داشته باشد. «فَاِنَّهُ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ اَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ التَّفَرُّقِ اَهْوَاؤُهُمْ وَ تَشْتَّتِ اَرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ» یعنی تمام انسان‌ها با اینکه تمایلات و آرای مختلفی دارند، در این مورد مشترک هستند که خواهان وفای به عهد هستند و قانون هم عهدنامه مشترک بین مردم و متصدیان امور است و نباید اینطور باشد که به دلخواه فرد و به عناوین مختلف، قوانین مملکت نادیده گرفته شود یا برای تامین منافع حکومت، قوانین را تنظیم کرد یا تغییر داد و یا هر جا لازم دانستند، قانون را به نفع خود

نقض کنند، که باعث می‌شود اعتماد مردم نسبت به حکومت از بین برود و در اینصورت مردم هم خود را ملزم به رعایت قانون نمی‌دانند. «فَلَا ادْعَالَ وَ لَا مُدَالَسَةَ وَ لَا خِدَاعَ فِيهِ» یعنی در قرارداد و عهدنامه‌ها، دغلكاری و مكارى حقه‌بازى نباید وجود داشته باشد و باید مراقب و مواظب بود که در معرض فریب‌کاری دیگران هم قرار نگرفت. در این‌جا تدلیس به این معنی است که در ظاهر چیزی عنوان شود که در باطن وجود ندارد و با اینکه می‌دانند چنین امکانات و شرایطی وجود ندارد، آن را به نحو دیگری جلوه دهند و با فریب دادن مردم از آن‌ها تایید ظاهری بگیرند ولی به نحو دیگری عمل کنند.

هشدارها و تحذیرها

در نامه مالک اشتر، مواردی از پرهیزهای جدی بصورت هشدار و تحذیر آمده است و جمله‌هایی که با لفظ «ایاک» شروع می‌شود و این کلمه ضمیری است که انحصار را نشان می‌دهد و معنی آن بر حذر داشتن و هشدار دادن نسبت به چیزی است که ممکن است خطر بزرگی ایجاد کند.

«ایاکَ وَ مَسَامَاتَ اللَّهِ» یعنی بپرهیز و بر حذر باش از اینکه خودت را در ردیف خدا قرار دهی، به خودت علامت‌گذاری بزنی و در برابر خدا بایستی و فراموش کنی که این مقام و موقعیت را با نام خدا کسب کرده‌ای و اطاعت از خود را معادل اطاعت از خدا قرار دهی. پس باید مراقب بود، چون میل به قدرت و عوام‌زدگی، بتدریج هر فردی را به طرف این چاله می‌کشاند و در نهایت در درون آن سقوط می‌کند.

«ایاکَ وَ الدَّمَاءَ وَ سَفْكَهَا بَعِيرَ حَلَّهَا» یعنی مواظب باش و پرهیز کن مبادا به خون مردم آلوده شوی، و خونریزی و بی‌رحمی انجام شود بدون آنکه مورد صحیحی برای آن وجود داشته باشد. قدرت را در دست بگیرى و با نام اسلام و حکم الله، هر کس با تو موافق نبود، مهدورالدم بدانی و خون آن‌ها را بریزی و دستگاه قضاوتی ایجاد کنی که فریاد خون‌ها از جور و ستم

این قضاوت‌ها به آسمان بلند شود «تَصْرُخُ مِنْ جُورِ قُضَاةِ الدَّمَاءِ».

«ایاکَ وَ الاعْجَابَ بِنَفْسِكَ» آنقدر شیفته خود مباش و اطمینان به خودت را از حد نگذران تا خودبینی و خودخواهی تو مانع از آن بشود که حرف دیگران را نتوانی بشنوی و مجال ندهی تا در برابر تو حرفی زده شود و انتقادی مطرح شود. «وَالثَّقَةَ بِمَا يَعْجِبُكَ مِنْهَا وَ حُبُّ الاَطْرَاءِ»، کلمه «اطراء» بسیار پر معنی است و در چند مورد روی آن تاکید شده زیرا یک آفت حکومت این است که آنقدر از حاکم تعریف و تمجید کنند که او گمان کند در نهایت درستی قرار دارد و جلوی مطرح شدن هرگونه انتقاد را ببندد و فرصت و مجال اظهار نظر را از دیگران بگیرد و در مقابل فضا را برای تعریف و مدح، هرچه می‌تواند باز می‌کند. ولی چنانچه در قرآن هم به آن اشاره شده، کسانی که دوست دارند حمد و ثنا بشنوند و حتی کارهایی که انجام نداده‌اند به خود نسبت دهند، گمان نکنند که راه نجاتی برایشان پیدا شود و غرق در خودپرستی خود، باعث تباه شدن خود و حکومتشان می‌شوند.

«ایاکَ وَ المَنَّ عَلَى رِعَيْتِكَ بِاحْسَانِكَ أَوْ التَّزِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فَعْلِكَ» یعنی وقتی کاری برای کسی انجام دادی، بر سر او منت نگذار، چه زبانی و چه در قلب و ذهن خودت، و سعی نکن آن را زیادتر از آنچه واقعاً بوده جلوه‌دهی و ارزش آن را بیشتر نشان‌دهی که این هم موجب بی‌اعتمادی مردم می‌شود.

«ایاکَ وَ العَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا» زمان صحیح هر کاری را در نظر بگیر و با وقت‌شناسی در روابط و کارها، از عجله پرهیز شود و تا وقتی زمان کاری فرا نرسیده، آن را انجام ندهی که این نشانه بصیرت و موقع‌شناسی است.

«أَوْ لِحَاجَةٍ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرْتَ» اگر معلوم شد تصمیم نادرستی گرفته شده، نباید روی آن پافشاری کرد و با اصرار بی‌جا آن را ادامه داد.

«أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ» وقتی از تو درباره مطلبی توضیح می‌خواهند، سستی نشان ندهی و از پاسخ دادن طفره نروی، زیرا پاسخگو نبودن و تمرکز تصمیم‌گیری و بی‌نیازی از پایخگویی به مردم باعث حالت تفرعن و خودبرتر بینی و موجب بی‌اعتمادی مردم می‌شود.

«إِيَاكَ وَالْأَسْتِثَارِ بِالنَّاسِ فِيهِ السَّوَاءُ» پرهیز از اینکه مواردی را که عموم مردم حق مساوی و مشترک در آن دارند، در انحصار خود قرار دهی و یا سررشته کارها و امور را در دست دوستان و آشنایان خود بگذاری و سایر اقشار مردم را از دخالت در امور و نقش موثر داشتن در جامعه محروم کنی. در این صورت دیگر آبرویی برای اسلام باقی نمی‌ماند زیرا از ابتدا اسلام با شعار تساوی حقوق و برابری عموم در استفاده از امکانات و پرهیز از دسته‌بندی‌ها مطرح شده و پیش آمده و گسترش پیدا کرده است، لذا حزبی و قومی و قبیله‌ای کردن اسلام، در واقع یک ظلم و اجحاف به اسلام محسوب می‌شود.

«وَالْتَعَابِي عَمَّا تَغْنِي بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَعَ الْعَيْونَ» پرهیز از پرده‌پوشی و پنهان کردن مسایلی که مردم به آسانی می‌فهمند و عنوان کردن اینکه بعضی از مسایل را فقط عده خاصی متوجه می‌شوند و عامه مردم را از حق دانستن محروم کردن.

شرایط مدیریت توحیدی از دیدگاه علی (ع)

مهمترین شرط مدیریت توحیدی در نظام اسلامی، از دیدگاه حضرت علی(ع) این است که حاکم بر هوای نفس خود غالب باشد و هوای نفس بر او غالب نباشد. «فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنصَافُ مِنْهَا أَحَبُّ أَوْ كَرِهَتْ» شرط بعدی آن است که «شُّح» نداشته باشد، یعنی از چیزی که برای او روا نیست، خودداری کند و فکر کند حالا که اموال عمومی در دست اوست، مراقب باشد مردم را زیر پا نگذارد و آن‌ها را ندیده نگیرد و در همه حال

انصاف را رعایت کند.

«أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ الرَّعِيَّةَ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ» شرط بعدی، مهربانی با مردم و محبت و رحمت داشتن است زیرا قدرت حاکم از مردم ناشی می‌شود و مهربانی برای مدیر جامعه، یک سرمایه انسانی محسوب می‌شود، که در ارتباط با مردم باعث می‌شود او همواره به یاد داشته باشد که مردم صاحب اصلی حقوق هستند و وظیفه مدیر، گرگشایی از کارها و رفع مشکلات با مهربانی و بدون منت است.

«فَاعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ»

بخشش و گذشت باید در مدیریت جامعه خودنمایی کند و خطاهای عمدی یا سهوی مردم با بزرگواری نادیده گرفته شود و در راه اصلاح و تربیت آن‌ها کوشیده شود. هرگز در صدد انتقام‌گیری و دشمنی با مردم نباشد و همواره توجه داشته باشد که خدایی که او را در این مقام قرار داده، بالاتر از او قرار دارد و این آزمایشی برای او محسوب می‌شود.

«وَلَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَكَ لِحَرْبِ اللَّهِ» مدیر جامعه نباید خود را در موقعیتی قرار دهد که ناگهان متوجه شود که در حال جنگ با خداست. نکته مهم این‌جاست که موقعیت حاکم، دارای چنین ظرافتی است که اگر مراقبت دقیق و دایم وجود نداشته باشد، هر آن امکان و خطر قرار گرفتن در برابر خدا و جنگ با او وجود دارد.

«لَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَثَّرٌ فَأَطَاعَ» مبدا حاکم بدلیل اینکه امیر است و حکمش نافذ است، امر خود را لازم الاتباع بداند، که در این صورت گرفتار سه بلیت خواهد شد: «فَإِنَّ فِي ذَلِكَ ادْغَالَ فِي الْقَلْبِ وَمَنْهَكَةً لِلدِّينِ وَتَقَرُّبَ مِنَ الْغَيْرِ» دغلکاری قلب، از میان رفتن دین خود و دین مردم، سرنگونی حکومت.

«وَ إِذَا أَحْدَثَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَتًا أَوْ فَحِيلَةً فَانظُرْ مُلْكِ

الله فَوْقَكَ وَ قُدْرَتَهُ مِنْكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ» اگر چنانچه حتی به ذهنت خطور کرد که ابهت و عظمتی داری، بدان که عظمت واقعی از آن خداست و تو جزو کوچکی از این جهان هستی.

«أَنْصِفَ اللَّهَ وَ أَنْصِفَ النَّاسَ» همانطور که خود را در برابر خدا مسئول می‌دانی، در برابر مردم هم باید مسئول باشی. «أَنْصِفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ» در برابر خودخواهی و نفس‌طلبی خودت، حق مردم را در نظر داشته باش.

«مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ» تاثیر اطرافیان و دوستان و آشنایان همیشه یکی از آفات حکومت بوده است و مدیر جامعه باید قدرت درونی زیادی داشته باشد تا تحت تاثیر تلقینات اطرافیان قرار نگیرد زیرا که تبعیض بین مردم حقوق آن‌ها را ضایع می‌کند.

«مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ» در این جا خدا و مردم جمع شده‌اند و کسی که به مردم ظلم کند، خدا با او طرفیت می‌کند و در واقع احقاق حقوق مردم، یک حق خدایی است.

«وَكَانَ اللَّهُ حَرَبًا» رعایت نکردن حقوق مردم، محاربه با خداست. سوء استفاده از جهالت و نادانی مردم و یا اغفال آنان، جنگ با خداست و از جمله چیزهایی که نعمت را تغییر می‌دهد و عذاب زودرس نازل می‌کند، ظلم است، هر چند خدا به ظالمین در حکومت مجال می‌دهد، ولی این مدت استمرار پیدا نمی‌کند.

«أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمُهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَةِ»

هوجه به منافع عمومی در برابر عده‌ای خاص و دوری از افراط و تفریط و حفظ تعادل و قرار دادن حق در خط تعادل و از این طریق نزدیک کردن قوی و ضعیف به یکدیگر و جلب رضایت مردم و رعایت حقوق عامه، جزو بهترین امور است.

لزوم نظارت و ارزیابی دایمی

در عهدنامه مالک‌اشتر به مسئله احسان و محسن می‌رسیم: «وَ لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُثْنَى عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ» یعنی طرز رفتار و عمل و عکس‌العمل تو به عنوان یک محور مدیریت جامعه باید طوری باشد که متناسب با عمل افراد باشد و در برابر طرز عمل کارگزاران حکومت در برابر مردم باید نظارت و کنترل دایمی، بررسی و ارزیابی مداوم وجود داشته باشد تا حسن استفاده‌ها و سوءاستفاده‌ها از قدرت و اختیار افراد از نظر دور نماند و مشخص باشد که تو نسبت به خوبی و بدی استفاده از اختیارات و آثار آن در جامعه حساسیت لازم را دارای و مراقبت و تشویق و تذکر لازم را اعمال می‌کنی که مسئله مشخص می‌شود و تاکید می‌کند که «فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا وَ لَأَهْلَ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ تَدْرِيئًا لَأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْأَسَاءَةِ» یعنی اگر این کار را بکنی آنهایی که خوب عمل کنند تشویق می‌شوند و ابتکار عمل‌ها به کار می‌افتد و میدان رقابت برای خوب عمل کردن بازتر می‌شود زیر احسان هم به معنی عمل خوب است و هم به معنی خوب عمل کردن مثلاً ممکن است کسی متصدی تعاونی باشد که کار خوب است ولی در این کار خوب عمل نکند و گریب‌اعتنایی نشان داده شود کسانی که از اختیار خود سوءاستفاده می‌کنند جرأت بیشتری برای بی‌بند و باری پیدا می‌کنند. «الزَّمْ كَلًّا مِنْهُمْ مَا الزَّمْ نَفْسَهُ» یعنی هر کس را به آنچه گزیده و انتخاب کرده جزا بده و هر کس و هر گروه در برابر آنچه خود را به آن ملزم کرده مستدل است و باید متناسب با کاری که پذیرفته پاسخگو باشد و در چنین شرایطی کسی احساس نمی‌کند که به او ظلم شده یا امتیازی بیشتری از آنچه مستحق آنست دریافت می‌کند و در واقع هر کس برای ما خودش قاضی محسوب می‌شود و هر کار از روی مدرک و دلیل انجام می‌شود و در این شرایط عدالت حکفرما خواهد شد.

خوشگمان بودن نسبت به مردم

مسئله بعدی تاکید بر روی خوشگمان بودن نسبت به مردم است و از این طریق محبت مردم را جلب کردن.

«اعلم انه ليس شيء باديء الى حسن ظن والى برعته من احسانه اليهم و تخفيقه المؤذونات عليهم و ترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم» در این جملات علی (ع) رابطه بین مردم و مدیر جامعه را به سطح قابل توجهی از خوشگمانی و خوشبینانه نگه می‌دارد و می‌گوید بدان که بهتر از این نمی‌توان مردم را جلب کرد و گرنه شعار دادن و فریبکاری و دروغگویی و بدگمانی مداوم نسبت به مردم امیدواری مردم را کاهش می‌دهد و نتیجه معکوس می‌دهد ولی اگر مردم حاکمان را احسان‌کننده نسبت به خود ببینند امکانات بیشتری در اختیار آنها قرار می‌دهند و هر چه قدرت حکومت بیشتر شود حس امیدواری و امکان تحقق حقوق انسانی هم بیشتر می‌شود و گره از کار مردم باز می‌شود. در غیر این صورت هر چه قدرت حکومت بیشتر شود احساس تضییق حقوق و فشار به مردم بیشتر می‌شود و مردم هر روز احساس بیچارگی و آزار بیشتر می‌کنند و از حکومت دورتر می‌شوند. موضوع دیگر سبک کردن زحمات و گرفتاری‌ها و خرج زندگی مردم است و مالیات‌ها را به حداقل رساندن و مرتب شرایط کار در جامعه راحت‌تر شود و از این طریق تولید و ایجاد امکانات در جامعه رشد کرده و زندگی مردم بهتر شود و گرنه تمام زندگی مردم صرف تلاش برای جبران انتظارات مالی و زندگی روزمره می‌شود و باعث نارضایتی در جامعه می‌شود، لذا باید ساده‌زیستی را مدنظر قرار داد و از توقعات سنگین برای رسیدن به انتظارات نابجا خودداری کرد و هرگز نباید مردم را مجبور به انجام کاری کرد که حق آن برای حکومت وجود ندارد مثلاً دستور حضور مردم در جایی یا توقعات از مردم، در جایی که حکومت حق این اعمال

قدرت را به زور یا اجبار ندارد، نمونه‌ای از زورگویی است که در حکومت اسلامی و توحیدی نباید وجود داشته باشد.

مردم متعلق به خود و خدای خود هستند، نه متعلق به حکومت و افکار حاکمان. لذا علی می‌فرماید که اجبار بر چیزی که بر مردم نیست را ترک کن و گرنه فاصله‌ها زیاد می‌شود و مردم از حکومت فاصله می‌گیرند.

در این مورد باید ملاک و قواعدی وجود داشته باشد که مردم بتواند توقعات حکومت را با آن بسنجند و طرز رفتار حاکمان را در تمام شئون زندگی خود ارزیابی کنند و تبلیغات و فریبکاری حکومت را که با توجهات فراوان ممکن است همراه شود تشخیص بدهند و رفتار خالصانه حاکمان با مردم را هم ببینند و باعث نزدیکی مردم و حاکمان بشوند و در این شرایط نیازی نیست که مداوم حکومت برای کنترل مردم نگهدارنده و جاسوسی کنند و اعمال خصوصی آنها را تحت کنترل داشته باشد تا مبادا از کنترل و اقتدار حکومت خارج شوند در حقیقت در این شرایط رفتار و اعمال خوب حکومت بهترین تبلیغ برای اوست و دیگر لازم نیست حکومت در این زمینه نگران باشد و مخارجی که صرف امور نظامی و انتظامی می‌شود هم کم می‌شود و از بین می‌رود. در نظام‌های غیرتوحیدی باید برای کنترل و سلطه بر مردم مخارج زیادی صرف امور پلیسی و نظامی کرد و با جاسوس‌بازی و ایجاد رعب و وحشت از حرکت‌های مردمی جلوگیری کرد چون مدام مردم در برابر حکومت‌ها قرار دادند. در حالی که اگر همین مخارج صرف بالا بردن سطح زندگی و فرهنگ جامعه و ایجاد پیشرفت‌های علمی در جامعه می‌شد خودبخود مردم و حکومت در کنار هم قرار می‌گرفتند و تقابل و تضاد از بین می‌رفت و حسن ظن جای دردها و برخوردها را می‌گرفت و این با روح پاک انسانی به راحتی قابل درک است که ماهیت ذات انسانی به این سمت و سو گرایش دارد نه به سوی زور و اجبار و ترس.

توجه به عرف و فرهنگ جامعه

عرف و فرهنگ و عادت‌های موجود در جامعه موضوع مهمی است که حکومت باید برای آنها احترام قایل شود و با استفاده از تجربیات و زمینه‌های موجود در جامعه باعث رشد و حرکت در جامعه شود «و لا تَقْصُ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمَلٍ بِهَا صُدُورَ هَذِهِ الْأُمَّةِ» یعنی طرز رفتار نیکویی که در جامعه وجود دارد را با اعمال قوانینی غلط بر هم نزن و آنها را نقض نکن زیرا از این طریق نه تنها یک امکان را از دست می‌دهی بلکه اعتماد مردم را هم از بین می‌بری و باعث بدگمانی و بدبینی مردم می‌شوی و ملاک صالح بودن را هم ایجاد الفت و انس و حس یگانگی بین مردم بیان می‌کند که اگر خلاف آن باشد باعث جدایی و بیگانگی بین مردم و حکومت می‌شود لذا ایجاد اختلاف بین گروه‌ها و طبقات جامعه برای حفظ حکومت با دیدگاه توحیدی تفاوت و تضاد دارد و طرفدار جمع کردن و نیروهای جامعه را با هم درگیر کردن و به جان هم افتادن از اصلاح جامعه به دور است و باعث ایجاد فساد و بیگانگی بین مردم می‌شود و ملاک هم نباید قبول داشتن یا نداشتن حکومت باشد که باعث ایجاد تظاهر و ریاکاری در مردم شود. سنت صالحه‌ای که اسلام برای مردم آورده ایجاد انس و الفت است و رفع خصومت و رفع نگرانی‌ها و گرنه اگر به نام اسلام خلاف این سنت عمل شود نتیجه‌اش تمام نگرانی‌ها و خصومت‌ها و مدام از دشمنی و درگیری‌ها صحبت کردن و دور شدن از چیزی است که اسلام از ابتدا مبتکر آن بوده، و اسلام را به نظامی تبدیل می‌کند که با تهدید یا تطمیع و در اختیار گذاشتن امکانات برای نزدیکان حکومت مردم را تحت فشار می‌گذارد و مشکلات زیادی ایجاد می‌کند که جبرانش هم بسیار مشکل خواهد بود و به جای رواج صلاحیت‌ها، فساد رواج پیدا می‌کند.

صلاح امر بلاد

بلاد یعنی منطقه‌ای که تحت پوشش حکومت اسلامی قرار دارد و دارای اموری است که قسمتی از آن صلاحیت است و قسمتی از آن ممکن است در فساد باشد مهم این است که «صلاح امر بلاد» شناخته شود و در راه تثبیت امر صلاح کوشش شود و برای انجام این امر باید از دو نیرو کمک گرفت «دانش» و «حکمت»، افراد دانشمند و افراد با حکمت.

درس و پیشرفت مستمر و دایم علم و دانش و در اختیار امور اجرایی قرار دادن آن و کاربردی کردن آن و از اسارت خارج کردن دنیا‌های توسعه‌نیافته‌تر. حکیم هم کسی است که کاربرد علم و دانش را در نظر می‌گیرد و فلسفه مدیریت جامعه در حقیقت اصالت دادن به انسانیت در برابر نهادهای انسان ساخته و خروج انسان از انواع اسارت‌ها است، و در این جا گفتگو با حکما توصیه شده است تا با هم جامعه را پیش ببرند و پیشرفت علمی با کاربرد حکمت به معنی تثبیت شایستگی امور سرزمین اسلامی خواهد بود.

وقتی امر در بلاد اسلامی موفق بود، گسترش پیدا می‌کند و تبدیل به یک الگوی موفق می‌شود و به دیگر مناطق سرایت می‌کند. در این عهدنامه بر آمیختگی درس دانشمندان و دانش دانشجویان و پیشبرد و شناسایی و آگاهی‌های جهان از طریق تحقیق و تدریس، شناخت قوانین آفرینش تاکید فراوان شده است. قوانینی که در طریق رشد انسانی و آمیختن علم و تخصص با مباحثه حکما که نتایج حاصله را جمع‌بندی می‌کند و کاربردی می‌کند و هماهنگ‌سازی انجام می‌دهد در جهت تامین هدف اصلی که رشد انسانی است و مراقبت از اینکه دانش دانشمند ابزار کار قدرت قدرتمندان واقع نشود و وسیله‌ای برای بی‌خبر نگه داشتن مردم و اسارت جامعه قرار نگیرد. زیرا حکومت‌های خودکامه و پلیسی و نظامی هم محتاج علم و دانش و تکنولوژی فنی و اجتماعی می‌باشند.

و لذا باید از علما و حکما کمک گرفت و خواستار رشد و نیرویابی انسان‌ها و شناسایی اعمالی شد که باعث ادامه رشد و حداکثر حرکت و استقامت در جهت کسب دستاوردهای اجتماعی و پیشرفت جامعه می‌شود تا مردم روی پای خود بایستند و با اراده خود رفتار کنند نه اینکه تحت فرمان حکومت باشند و با اراده حکومت بلند شوند و بنشینند بلکه حقوق انسان‌ها حفظ شود و تکامل پیدا کند و از ارزش‌های انسانی قدردانی شود. وظیفه حکومت اقامه استقامت‌هاست نه درهم شکستن آنها، بنابراین هر چه مردم دانشمندتر باشند و از نظر علمی و اقتصادی هر چه به اجتهاد نزدیک‌تر باشند و دانا به قوانین باشند انسانی‌تر و اسلامی‌تر و توحیدی‌تر است و گرنه خواسته قدرتمندان، دنباله‌روی و اطاعت محض است، تا با در اختیار گرفتن سر رشته‌های اطلاعات در جامعه مردم را تحت سلطه خود حفظ کنند.

توجه به گروه‌های مختلف در جامعه

گروه‌های مختلف جامعه در اینجا به عنوان طبقات یاد شده است و این به آن معنی نیست که در اسلام وجود طبقات تجویز شده باشد و مانند برخی کشورها فرد حق جابجایی و انتقال از طبقه‌ای به طبقه دیگر نداشته باشد و محکوم به زندگی در یک طبقه تا پایان عمر خود باشد و یا در نظام‌های قبل از اسلام که کاهن‌ها و مقدس‌ها و موبدها بر کارگران و طبقات پایین ارجحیت و تسلط داشتند و اسلام تغییراتی در جامعه ایجاد کرد و با توجه به مسایلی که در طبقه‌بندی‌های قهری جامعه پیش می‌آید باید توجه کرد که در نظام فرهنگ و تمدن مصر آن روز این طبقه‌بندی‌ها وجود داشت و مدیر جامعه باید توجه داشته باشد که این واقعیت‌ها در جامعه وجود دارد و با توجه به آنها و با تدبیر باید هر حرکتی را در مدار صحیح خود قرار دهد. تا در انسانیت مشترکی که همه دارند به هیچ فردی و گروهی ظلم نشود و این فاصله طبقاتی از بین برود و جامعه یک هدف مشترک را پی بگیرد و مدیر

جامعه به عنوان محور اصلی تنظیم‌کننده و هماهنگ‌کننده مجری عدالت در همه شئون و مراحل باشد.

حضرت علی (ع) این فاصله طبقاتی را تجویز نکرده است و می‌فرماید: «اعْلَمِ اَنَّ الرَّعِيَةَ طَبَقَاتٌ لَا يُصْلِحُ بَعْضُهَا اِلَّا بِبَعْضٍ» این یک واقعیت است که مردم به تناسب استعدادها و شرایط اجتماعی و اوضاع و احوال طبیعی دارای دسته‌ها و گروه‌های مختلفی هستند و همه حق زندگی دارند و حق نجات از محرومیت و حق نظارت بر تمام امور مربوط به خود را دارند تا از هیچ ناحیه‌ای مورد سوءاستفاده قرار نگیرند و هیچ‌کس به خاطر امتیازاتی که به دست آورده حق استعباد ندارد. در نظام اسلامی برای اصلاح یک مورد باید به شرایط دیگری نیز توجه شود و اصول نهادها با هم جور باشد، حکم کیفری وقتی اجرا می‌شود که عدالت اقتصادی حاکم شده باشد. و قاضی وقتی خوب قضاوت می‌کند که تجارت و صناعت و روابط اقتصادی و اجتماعی عادلانه باشد و اگر کسی از این شرایط تخلف کرد قاضی به خاطر خطایی که مرتکب شده او را مورد مؤاخذه قرار دهد نه به خاطر منافع شخصی‌اش نه اینکه قاضی خدمتگزار تاجر باشد یا هر دو خدمتکار حاکم باشند یا هر سه خدمتکار بیگانگان باشند. شخص عالم وقتی جاهل می‌شود به نام خدا و قیامت و بهشت و جهنم، بدبختی‌ها را به خورد مردم می‌دهد و با به رسمیت شناختن طبقات آن را به عنوان یک واقعیت می‌پذیرد حال آنکه می‌توان با تنظیم روابط بین گروه‌های مختلف مردم به نحوی عمل کرد که همه در خدمت هم باشند و یک واحد زنده را تشکیل دهند و مانند یک بدن که از سلول‌های مختلف تشکیل شده با هم هماهنگ باشند و هم با یک فرماندهی در فکر هم باشند.

بنابراین صالح بودن افراد به هم مربوط است و نمی‌شود صالح شدن گروهی مستلزم فاسد شدن گروهی دیگر شود. در حکومت‌های غیراسلامی ممکن است وجود یک گروه یا خراب شدن یا از بین رفتن یک گروه دیگر همراه باشد یا

مستلزم از بین رفتن عده‌ای باشد تا حکومت باقی بماند یا عده‌ای تحت ستم و ظلم باشند تا عده دیگری بتواند امکانات را در تصرف خود نگاه دارند ولی در اسلام و حکومت اسلامی چنین چیزی نباید وجود داشته باشد. **در جامعه تعاون اجتماعی باید وجود داشته باشد نه تنازع اجتماعی.**

مردم چند دسته هستند و اصلاح آنها به هم مربوط است و اگر تنها به فکر اصلاح یک گروه باشیم فاصله طبقاتی ایجاد کرده‌ایم و یا انحصار تحصیلات برای یک طبقه در نظر بگیریم یا در اختیار داشتن اخبار و اطلاعات را منحصر به عده خاصی کنیم مشکلات طبقاتی را زیاده‌تر کرده‌ایم زیرا این گروه‌ها از هم بی‌نیاز نیستند و بی‌توجهی به یک گروه و توجه به گروه دیگر باعث ضعیف شدن آن گروه شده و توانایی ایستادن روی پای خود را از دست می‌دهد و این در نهایت به ضرر تمام جامعه است. لذا باید این مفاهیم تغییر کنند.

نظام‌های سلطه و فاشیستی و نظام‌هایی هستند که با ظاهر موجه و حتی دینی با در اختیار گذاشتن امکانات و امتیازات در دست عده‌ای از دوستان و نزدیکان حکومت با شستشوی مغزی افراد یا پوشاندن لباس قداست به اعمال خود، حتی دین را به انحطاط می‌کشانند.

در نظام اسلامی باید برای همه امکانات رشد و کمال وجود داشته باشد و مجوز یک حکومت اجتماعی و یک نظام الهی خدمت کردن به همان مقاصد الهی است، نه شخص‌طلبی و گروه‌طلبی و طبقه‌بندی و امتیازسازی و سلطه بر مردم و ممتاز قرار دادن گروهی خاص.

در مورد گروه‌های مختلفی که در جامعه وجود دارد، بعنوان نمونه، در تعریف «**جندالله**» آمده است که آنها هدف الهی دارند نه اینکه آماده باشند که نگهبان شخص حاکم باشند و اگر حاکم بگوید که وظیفه این افراد اطاعت از شخص او است این خیانت محسوب می‌شود زیرا وظیفه آنها حفاظت از روابط عمومی است.

گروهی نیز با تشکیل دیوان و نویسندگی برای رسیدگی به مسائل مملکت و حساب و کتاب‌ها و جلوگیری از بی‌بندوباری‌های مالی و روابط بین مردم و گروه‌ها و بین قسمت‌های مختلف در شهرهای مختلف ارتباط برقرار می‌کنند و تحت عنوان «**کتاب عامه**» واسط حفظ مدارک مردم هستند و یک عده هم تحت عنوان «**قضات عدل**» مسئول برقراری عدل در جامعه هستند. در واقع فلسفه آن، قضاوت و عدل است نه حمایت از طبقه حاکم، یا به واسطه اینکه حاکم او را نصب کرده و قانون هم در دست قانونگذار است، تصمیمات را به قاضی دیکته کند و کسی هم از او بازخواست نکند و به این ترتیب تنها امکانی که برای دادخواهی در دست مردم است از آنها گرفته شود، آنهم نه فقط برای کارهایی که منجر به شکایت شود، بلکه برای ظلم‌هایی که در جامعه اتفاق می‌افتد و ممکن است شاکی هم نداشته باشد، لذا قاضی باید حافظ منافع عمومی باشد.

گروه دیگر «**عَمَّالُ الْاِنْصَافِ وَ الرَّفْقِ**» است به معنی کارگزاران و مسوولان اجرایی و کارمندان دولت از شخص حاکم و والی گرفته تا رؤسای ادارات باید کارهای مربوط به مردم را با دو قید «**انصاف و رفق**» انجام دهند نه آنکه مانند سایر نظام‌ها هر کس با رشوه و یا قوم و خویش بازی کارهایش را پیش برد. در نظام اسلامی هدف انجام خدمت است نه آنکه برای ارضای غرایض شخصی و هواهای نفسانی خود یا اطرافیان تکیه‌گاه‌های خارجی ایجاد کند بلکه باید با مهربانی امور مربوط به مردم را انجام دهد.

در نظام اسلامی همیشه حق و تکلیف با هم وجود دارند و حق بدون تکلیف وجود ندارد در حقیقت علی (ع) تکلیف را مطرح می‌کند و بر اساس آن تکلیف میزان حق را مشخص می‌کند انصاف و رفق تکلیف کارگزار مردم است نه آنکه خود را به هر نحوی به مردم تحمیل کند. گروه دیگر «**اهل جزیه و الخراج من اهل الذمه**» با توجه به اینکه در اسلام با زور و اجبار از

مردم پول گرفته نمی‌شود و مالیات را با اکراه به مردم تحمیل کند نباید مردم را در مضیقه گذاشت بلکه باید با احساس وابستگی قلبی و ارتباط انسانی هر کس به اندازه امکاناتش و با عناوین مختلف سهم خود را از یک حق عمومی و برای آبادانی زمین و ایجاد امکانات عمومی بپردازد و این خراج در واقع یک همزیستی برای رساندن انسان‌ها به درک عظمت یک اتحاد توحیدی است و برای غیرمسلمانان (و اهل ذمه آن زمان) هم امکاناتی ایجاد شود که جاذبه کافی برای اینکه به اسلام رو بیاورند وجود داشته باشد نه آنکه آنها را تحت فشار قرار دهیم بلکه باید بزرگواری را در عمل از طرف حکومت اسلامی ببینند و خدمت را احساس کنند و اراضی عمومی را با ایجاد خدمات و امکانات آباد کنند.

گروهی هم «عامل مبادلات» و رابط بین جوامع مختلف هستند و فعالیت‌های جوامع را به هم منتقل می‌کنند. این گروه برقرارکننده فرهنگ‌ها و کمک به مردم برای رفع احتیاجات مادی و مالی هستند و در کار بازرگانی و صنعت فعالیت می‌کنند و زحمت توزیع را هم متقبل می‌شوند تا پاسخگوی نیازهای مردم باشند.

در اینجا علی‌اشاره به وضع موجود می‌کند و تذکر می‌دهد که مدیر جامعه باید متوجه چند دسته بودن مردم باشد و در نهایت به رسمیت شناختن حق زندگی و ارتباط با یکدیگر و دخالت تمام مردم در امور مربوط به خود بیشتر مورد اهمیت است و مدیریت جامعه باید نقش هماهنگ‌کننده بین دسته‌های مختلف مردم داشته باشد و چنانکه خدا در آفرینش می‌فرماید «كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ» یعنی ما همه را کمک می‌کنیم «و هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّي» در جامعه هم مسئولیت حکومت و دولت در واقع نمایندگی برای رشد استعدادها و تکمیل و تکامل افراد جامعه است. برای حفظ امنیت هم تمام افراد جامعه حافظ امنیت و حیثیت اجتماعی خود هستند و هر چیزی که در حال رشد و تخصص هست همزمان نیاز به حفظ امنیت و آرامش هم دارد و

این امنیت تنها با زور و اسلحه ایجاد نمی‌شود، بلکه باید زمینه‌های سیاسی و اقتصادی آن در نظر گرفته شود و اسلحه هم در دست کسانی باشد که فکر الهی دارند نه آنکه عده‌ای تربیت شوند که از امکانات طبقه حاکم دفاع کنند یا منافع اقتصادی گروهی خاص را تامین کنند و «زور» باید برای آن باشد که «زور» شنیده نشود. در چنین نظامی است که فعالیت‌ها مضاعف می‌شود و امیدها بیشتر می‌شود.

توزیع امکانات عادلانه صورت می‌گیرد و کسانی که مورد اعتماد و امین هستند در رأس مسائل عمومی قرار می‌گیرند تا باعث حرکت جامعه به سمت «رشد» باشند و این مقدمه ایجاد یک جامعه انسانی خواهد بود. افرادی هم که نمی‌توانند در چرخه تولید قرار گیرند باید مورد اعانت و کمک قرار گیرند و فعالیت‌های قبلی‌شان قدرشناسی شود و چون هر فرد زنده‌ای حق زندگی دارد باید برای کسی که به هر دلیل یا به طور طبیعی یا در اثر حوادث اجتماعی از امکان فعالیت محروم شده امکاناتی در نظر گرفت و خدا برای همه انسان‌ها برنامه‌گشایی دارد «لِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ يَقْدِرُ مَا يَصِلِحُهُ» یعنی همه به گردن والی حق دارند و از اینجا مفهوم حکومت و دولت از دیدگاه نظام اسلامی معلوم می‌شود که دولت چیزی نیست که بر او حق نداشته باشند و همه در حکومت حق دارند و حکومت یک مکلف است نه یک محق و تکلیفش هم به اندازه چیزی است که آن را اصلاح کند و در حقیقت مغز متفکر و خدمتگزار است که تشکیل دولت می‌دهد.

صفات مشخصه مجریان امنیت در جامعه توحیدی

در اینجا هشت صفت مشخصه برای کسانی که باید عهده‌دار برقراری امنیت باشند و صلاحیت در دست داشتن اسلحه را داشته‌باشند ذکر شده چون مهم است که چه کسی عهده‌دار اجرای این کار می‌شود.

«قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ اللَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِامَامِكَ» یعنی ارتش در عین حال که مجری امنیت است باید ناصح‌ترین و خیرخواه‌ترین باشد و برای این کار باید اهل فکر و اندیشه باشد و تذکر بدهد نه آنکه تنها اهل اطاعت محض باشد بنابراین نکته اول صلاحیت، «صاحب تشخیص بودن» است چون در غیر این صورت از زور برای زیر پا گذاشتن حق استفاده می‌کند.

«أَتْقَاهُمْ جَبِيًّا» یعنی پاکیزه‌ترین افراد و سالم‌ترین افراد از نظر اخلاقی
 «أَفْضَلُهُمْ حَلْمًا» یعنی تسلط بر خود در هنگام عصبانیت و بردبار بودن
 «و يَسْتَرِيحُ إِلَى الْعَذْرِ» یعنی اگر مشاهده کرد طرف مقابل معذور است در برابر او خشونت به خرج ندهد و نسبت به حرف شنوا باشد. «وَا يَرَأْفُ بِالضُّعْفَاءِ» و نسبت به ضعفا و کسانی که توانایی اعمال زور ندارند محبت و مهربانی نشان دهد «يَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَا» یعنی اگر کسی سرکش بود در مقابل سرکشی او ایستادگی کند نه آنکه نسبت به ضعفا خشن باشد ولی در مقابل زورمندان آرام باشد. برخورد مسلط باشد و زودرنج هم نباشد «لَا يَقْعُدُ بِهِ الضُّعْفُ» یعنی ضعف او را به جای خود نشانند و از وظایفی که جامعه به او سپرده است باز نماند. انسان باشد و تاریخ زندگیش نشان بدهد که دچار عقده‌های روانی نیست و تربیت پسندیده و صالح داشته باشد و گذشته‌ای نیکو داشته باشد «ثُمَّ أَهْلُ النَّجْدَةِ وَ الشُّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ» یعنی چهار صفت مهم را داشته باشد که بزرگواری، شجاعت، نرسیدن و بخشش و کرامت است.

نیکویی‌ها و پسندیدگی‌ها و انسانیت‌ها شاخه‌هایی دارد که این صفات به منزله همان شاخه‌هاست هر صفتی که معرفت و کرامت و شناخت را در برداشته قابل احترام است بنابراین نظام‌های تربیتی از مدرسه باید در تربیت و پرورش این نسل کوشش کنند و همه مردم باید چنین باشند.
 وقتی کارگزاران و صاحبان قدرت چنین بودند خود بخود اخلاقشان بر

دیگر مردم هم تاثیر می‌گذارد و مردم وقتی زور نشنیدند دیگر به هم زور نمی‌گویند وقتی صاحبان زور، زورگویی نکردند، مردم به زورگویی و زور شنیدن عادت نمی‌کنند و زورشنوی بزرگ‌ترین جرم و گناه شمره می‌شود ولی اگر طبیعت مردم به سمت زور شنیدن کشیده شد، جامعه مرده و به سمت استبداد می‌رود تا به زور و قدرت مستبد تمکین کند. حال این می‌تواند سیاسی یا دینی باشد.

«ثُمَّ تَفَقَّدَ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُ الْوَالِدَانِ مِنَ الْوَالِدَيْنِ» رهبری در نظام اسلامی از نوع تربیت و رشد و محبت است. تفقد یعنی بین چه چیزی را کم دارد، در اختیارش بگذارد. نه اینکه هر جا رشدی دارد جلوی او را بگیرد. در برابر امتیازاتی که به نیروهای مسلح داده می‌شود نه آنها را تحقیر کنید و نه آنچنان او را صاحب قدرت کنید که دیگر به هیچ کسی و هیچ مقامی پاسخگو نباشد و بین خودتان امتیازات و مناصب قدرت را تقسیم نکنید. در اینجا تاکید می‌کند که هدف از داشتن نیروی نظامی و قدرت برقراری عدل است.

«إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ» یعنی نور چشم والی، برقراری عدل در جامعه اسلامی است بنابراین باید مرتباً مراقبت کند که تمام برنامه‌ها و مسائل و نیروها در خدمت برقراری و استقامت عدل در جامعه باشد و آثار محبت و مودت در بین مردم باید قابل مشاهده باشد. مردم چهره‌هایشان متبسم و خندان و خوشحال باشد نه اینکه دائماً در حال ترس و وحشت و اضطراب باشند. مودت مردم هم در اثر سلامت صدور به وجود می‌آید «وَ أَنَّهُ لَا تَظْهَرُ مَوَدَّتُهُمْ إِلَّا بِسَلَامَةِ صُدُورِهِمْ» یعنی تنها با سلامت صدور و سینه‌ها به مودت بین مردم می‌رسیم و آن هم در صورتی است که همه خیرخواه هم باشند و هم امکان اظهار نظر در مورد آنچه برای مصلحت جامعه به نظرشان می‌رسد را داشته باشند و مردم بر والی محیط باشند و بدون ترس و لرز حرف‌شان را بزنند و به آن هم توجه شود. «وَ قَلَّةٌ

استثقال دُولِهِمْ» نکته مهم در اینجا آن است که مردم از سلطه حکومت احساس سنگینی نکنند و از نظر اجتماعی حداقل محدودیت وجود داشته باشد و حقوق فردی انسان‌ها رعایت شود و حداقل اجبار در زندگی اجتماعی وجود داشته باشد و مردم آرزو نکنند که هر چه زودتر دوره این حکومت به آخر برسد تا نفس راحتی بکشند و انتظار انقطاع حکومت را داشته باشند بلکه فضایی ایجاد شود که آرزوهای مردم توسعه پیدا کند و انتظارات و توقعات آنها بیشتر شود و خودشان هم در جهت تحقق آنها تلاش کنند و دولت هم به آنها کمک کند تا با تشکیل شوراها ارتباط موثر و مستقیم برقرار کنند و مشکلات خود را با مسئولین در میان بگذارند تا رفع شود.

در نکته بعدی می‌گویند که اگر کسی مطلبی را به اعتراض گفت این طور نباشد که برای او مشکل ایجاد کنی بلکه مشکلات و بلاهایی که افراد با آن دست به گریبان هستند را شناسایی کن و به آن رسیدگی کن و آن را حل کن نه اینکه تقصیر کار را به گردن فرد دیگری بیاندازی اگر کارگزارانت کوتاهی کردند آن را به گردن نظام‌های قبلی بیندازی و از خود رفع مسئولیت کنی. هر کس بدی کرد باید با او برخورد شود نه اینکه موقعیت او مانع از آن شود که بر او تذکر بدهی و مسائل را چه کوچک و چه بزرگ با مردم در میان بگذار و عکس‌العمل متناسب در برابر هر کار اجتماعی نشان بده.

وظیفه تو این است که مردم را از انواع اسارت نجات بدهی و به معرفت و توحید رهنمون شوی و این قدرت درک را در همه مردم به وجود آوری تا بدانند که حکم خدا چیست و همه بتوانند عمل یک حاکم را رد به الله بکنند یعنی بر اساس اصول اسلامی معیاری در دست داشته باشند تا با آن درستی عمل حاکم را بسنجند نه آنکه حاکم هر عمل خود را تحت عنوان اینکه مردم قدرت تشخیص درست و نادرست را ندارند به آنها تحمیل کند. حاکم هم هر جا که تصمیم‌گیری در مورد چیزی برایش سخت بود یا

تصمیم‌گیری اشتباه انجام داد یا شک و تردید در تصمیمش راه یافت، ابایی نداشته باشد که تجدیدنظر کند و اگر بین حاکم و مردم در مواردی اختلاف نظر و حتی «تنازع» پیش آمد آن را به خدا و رسول ارجاع دهد زیرا خدا می‌خواهد مردم به رشد برسند و نمی‌خواهد که فقط اطاعت کنند آنجا که می‌فرماید «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم و ان تنازعتم فی شیئی فردوه الی الله و الرسول» نظام توحیدی اطاعتش غیر از سایر نظام‌ها است و اطاعت کورکورانه در اسلام وجود ندارد و لذا «ان تنازعتم فی شیئی» یعنی تنازع بین مردم و اولی الامر به رسمیت شناخته می‌شود و اگر نظر مردم و سایر متخصصان و اسلام‌شناسان با نظر «اولی الامر» تفاوت داشت و کار به اختلاف و تنازع کشیده شد به خدا و رسول ارجاع می‌دهد. اسلام می‌گوید مردم باید زنده باشند زیرا طرفین تنازع یکی مردم هستند و یکی «اولی الامر» و در حل اختلاف همه باید به «محکمات» قرآن ارجاع کنند.

«فرداً الی الله الاخذ لمحكم كتابه» تاکید به این نکته است که مبدا گفته شود «مردم قرآن را نمی‌فهمند و ما باید آن را معنی و تفسیر کنیم چون باید به چیزی در قرآن استناد شود که محکم است یعنی روشن است و بنابراین برای هر انسان مسلمانی قابل درک است و به خاطر همین هم مردم اسلام را پذیرفته‌اند تا از زیر سلطه بیرون بیایند نه آنکه دوباره تحت سلطه دیگری بروند.

همانطور که در سوره آل عمران «آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ اُمُّ الْکتابِ» یعنی آیاتی هستند که مرجع آیات دیگر محسوب می‌شوند و محکم هستند و سایر آنها متشابهات هستند و ممکن است اختلافی در مورد محل اجرای آن وجود داشته باشد «و يُحَرِّقُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» ممکن است پیش بیاید و کسی بگوید من جزء اولی الامر هستم یا نه و مسائل دیگری پیش بیاید ولی مسائل اصلی را باید به محکمات قرآن ارجاع داد «و الاخذ بسننه المجامعه غیر المُفرقه» این نکته جالب است که «ردّ الی الرسول» آخذ کنی به سنت رسول که هم جامع است یعنی همه مسلمین را جمع می‌کند و تفرقه هم نمی‌اندازد.

اینها مطالبی بود که به ما در برقراری «نظام توحیدی» و شناخت مشخصات آن کمک می‌کند، زیرا اگر ما بتوانیم نظام توحیدی را درست معرفی کنیم شاید راه نجاتی برای مردم پیدا شود، نه آنکه با پیش کشیدن مسایل خشک چهارده قرن قبل، آرایی که نفع طبقه حاکم را با اتکا به رساله‌های خاص مطرح می‌کند به انسان‌ها تحمیل کنیم، غافل از آنکه اجتهاد زنده بیداری بیشتری را طلب می‌کند و در نهایت هدف این است که روح «قسط» در جامعه زنده شود و اسلام بر پایه «اصول توحیدی» و با صداقت و امانت به پیش برود.

حق و مسئولیت

در پایان این موضوع مطرح می‌شود که حاکم و والی در نظام اسلامی چگونه می‌تواند این حق و مسئولیت را انجام دهد؟ «لَيْسَ يَحْرَجُ الْوَالِي مِنْ حَقِّقَهُ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِاهْتِمَامٍ وَ الْاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ» یعنی والی نمی‌تواند حقیقتاً آنچه از طرف خدا ملزم است را انجام دهد مگر با سه چیز: اول «همت کردن» و کوشش کردن به طور مداوم و قبول اینکه باید تلاش کرد دوم «استعانت» و کمک گرفتن از خدا و اینکه فریفته مقام و شغل و میز و تشکیلات نشود یادش نرود برای خدمت به مردم آن شغل نصیب او شده است و عمده‌اش هم این است که: «تَوْطِينَ نَفْسِهِ عَلَى الْإِزْمِ الْحَقِّ وَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ» یعنی وقتی می‌خواهد این مسئولیت را بپذیرد توطین نفس کند بر لزوم حق و بر خود بپذیرد که حق‌پذیر باشد و برای اجرای حق قدم بردارد ولو آنکه برخلاف خوشایند رئیس یا هر فرد دیگری باشد و خودش را مهیا کند که با مشکلات و سنگینی‌های راه روبرو شود و بر آنها غلبه کند.